

C

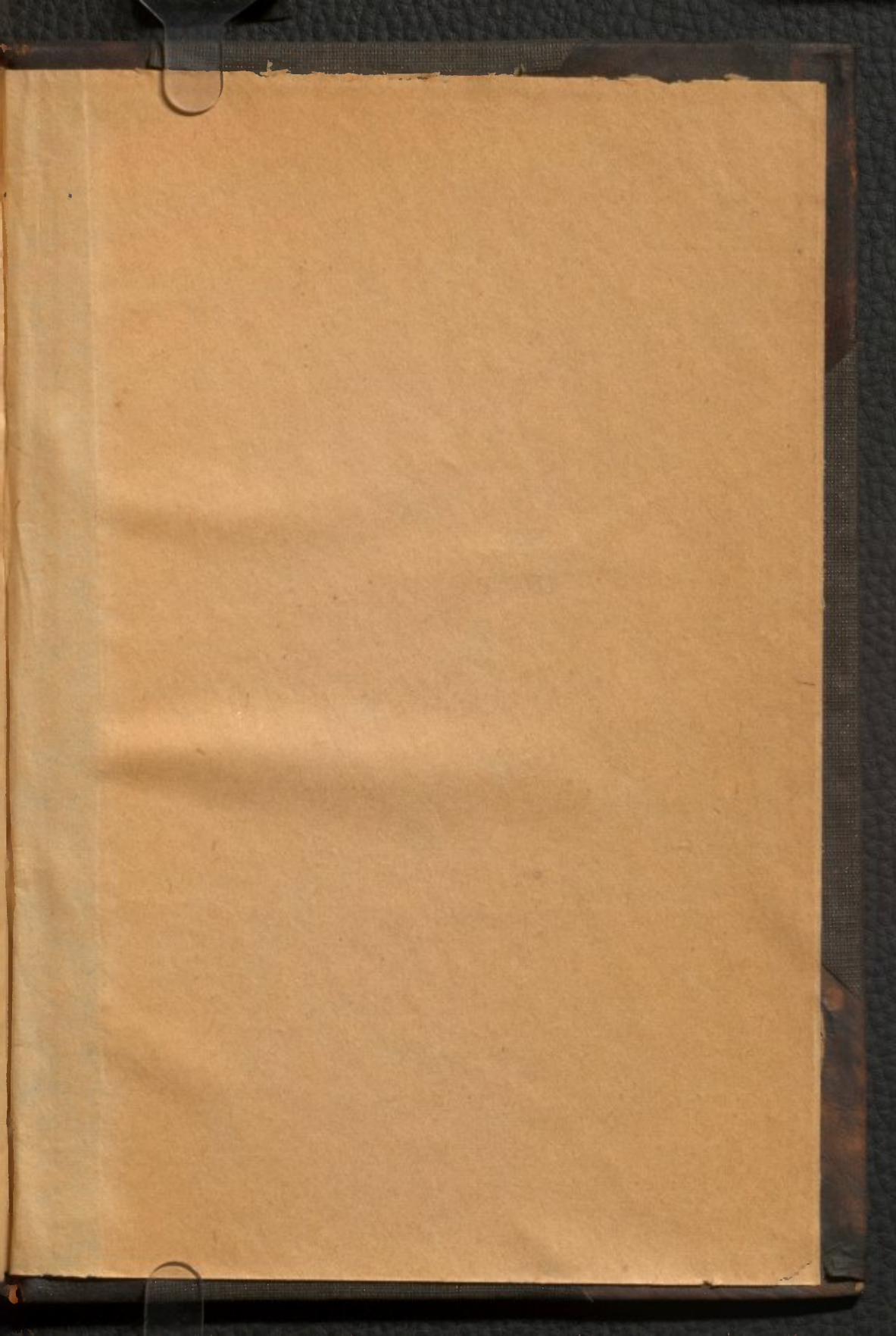
4120887



1416

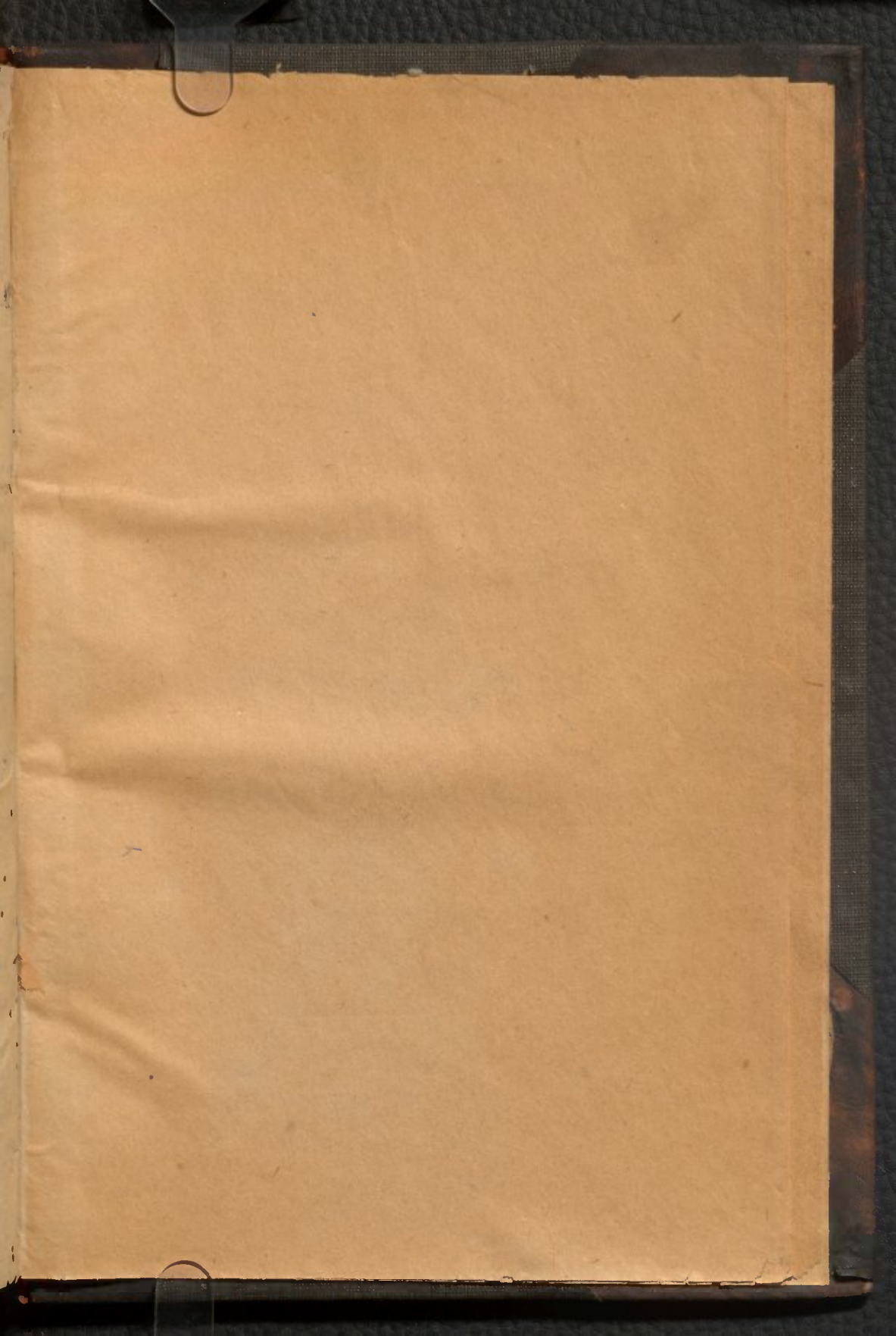
Murshidu'l-awām.

(Shi'ite theology).











Luchman  
H. X. 26  
4.1.

فارسی

مرشد اسعوم  
از افرین در قلم  
۹۴ درق

۱۴۶

عمر

۲۰۴

۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللهم انزل رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين  
چنین گوید اقل عباد الله ابو القاسم ابن الحسن الطیلسی که این چند کلمه  
در بیان مسایل عبادات حسب الاقتصای جماعتی از برادران دینی  
مرقوم قلم شکسته رقم میگردد و انرا کسی که در علم بر شد العوام و مرتب  
کرد انیدیم بحین کتاب **کتاب الصلوة** چون نماز افضل اعمال بدینیه است و مقبول

آن شرط قبول سایر عبادات است آنرا مقدم داشتیم بر سایر عبادات  
و آن بر دو قسم است **واجب** و **سنت** و گاهی گراست بزبان عارض  
میشود بسبب امور خارجه مثل نماز در حمام و امثال آن عارضی **واجب**  
هفت است نمازهای یومیة و نماز جمعة و نماز عیدین و نماز آیات و نماز

لازم



طواف و نمازهای که بسبب نذر و شپه نذر واجب شده باشد  
 باب استیجار لازم شده باشد و نماز میت و افضل افراد آن نماز بجای  
 است که در هر شبانه روزی واجب است بجا آوردن آن و نماز نایستی  
 بسیار است و بعد ازین مذکور خواهد شد و افضل افراد آنها نوافل شبانه  
 روز است و شرط و وجوب نماز بلکه سایر عبادات ببلوغ است و عقل و فهم  
 پس طفل و دیوانه و مسخ و پیهوش و کسکه در خواب باشد بر آنها تکلیفی نیست  
 اما آنکه قضای نماز و روزی بر آنهاست یا نه بعد ازین مذکور خواهد شد  
 باینست است که اطفال را نماز و ادارند و آنها را بعبادت عادت میدهند  
 و در نیت که بجهت اطفال هم نوازی باشد در آن عبادات و بلوغ دانسته  
 میشود یکی چیز **اول** احتلام است و آن عبارت است از پیرون آمدن آبی  
 از فرج مرد یا زن در بیداری یا در خواب **دوم** روئیدن موی درشت  
 است در اطراف فرج مرد یا زن و موی زیر بغل در آنها اعتباری  
 ندارد و بعضی از علماء اعتبار بر روئیدن موی هم کرده اند و حالی

از توی نیت **سیوم** قام شدن سال پانزدهم است از برای مرد و تمام شدن  
 سال **نهم** است از برای زن و بعضی بد اهل شدن در سال چهارده **اکتفا**  
 کرده اند و قول اول اقوی است پس هرگاه احتلام یابد و یزدن موی حاصل  
 شود انتظار قام شدن سال را نباید کشید و هرگاه با آنها معلوم نشود پس  
 اعتبار میکنند **چهارم** حایض شدن زن و حامله شدن پس آن نیز علامت بلوغ  
 است جز ما بلکه علماء اینها را علامت سبق بلوغ نکرده اند و گفته اند که هرگاه  
 عقدی یا معامله از او صادر شود متصل بزمان حیض یا بالنعقاد نطقه آن  
 معامله صحیح است و این در نزد حنفیه جای آراشکالی نیست پس احوال شروع  
 میکنم در مسایل غار و مقدم میداریم مقدمات غار را و بعد از این می  
 پردازیم بدگر حقیقت غار و احکام آن و بیان اینها در ضمن چند قاعده  
 میشود **قاعده اول** در مقدمات غار است و در ضمن چند مکرر میشود  
**منه اول** در طهارت است و آن بر دو قسم طهارت از حدث و آن  
 عالمی است که مانع از دخول غار است و از آن آن حکم به نیت است

بلوغ تمام شدن چهارده سال و در مرد و در زنانی دانسته اند

بلوغ



مثل بیرون آمدن بول و غایط و جنت شدن و عایض شدن و امثال اینها و  
 طهارت از جنت <sup>۱۲</sup> و آن عبارت است از نجاسات و ازاله آن بمانند نیت  
 به نیت مانند بول و غایط و خون و مثل آنها و مقدم می‌داریم مسایل طهارت  
 از حدث را و آن است چه حاصل میشود و وضو و غسل و تیمم و بیان مسایل این  
 بر دو قسم در ضمن چند باب شود **باب اول** در وضو و در آن چند فصل است  
**فصل اولی** در احکام و اقسام و موجبات آنها و در آن چند مطلب است  
**مطلب اول** وضو مقسم میشود بواجب و وضو واجب می‌شود از برای  
 نماز واجب و طواف واجب و جهت مسکنات قرآن یعنی رسانیدن  
 دست و بدن بکنایات آن هرگاه واجب شده باشد این مسکنات بنذر یا شبه  
 آن پس بدو سبب بر محدث شدن مسکنات قرآن حرام است و چنانکه وضو  
 واجب است اما برای نذورات شرط صحت اینها نیز هست و گاهی بیک وضو واجب  
 نیست و طهر و قسم و بدانکه وضو را فی نفسه واجب نمی‌باشند بلکه  
 و چون آن از برای نیت مثل نماز و طواف و نوافت واجب داخل

بعضی از اینها را با وضو در بیان جاری  
 اینک صیغه به نیت از آن مخارج نیت است

و سنت

بیشتر و چون توان خست مگر وضوی که نذر و شنبه نذر واجب شده باشد اما  
برگاه وقت داخل شود و وضو داشته باشد پس اگر آن وضوی که وارد از  
برای نماز واجبی یا سنتی ساخته بوده آیا از برای بر چه که قصد رفع حدیث آن  
که دو باشد مثل وضو جهت تلاوت قرآن یا دخول مسجد یا از برای اینکه  
باطهار باشد و نحو آن پس همان وضو اکتفای تواند گنجد و وضوی دیگر در  
نیت بلکه برگاه در نیت هر گاه قصد رفع حدیث نکند بلکه قصد فعلی را نکند  
که صحت آن یا کمال آن مستلزم بر رفع حدیث باشد مثل قرائت قرآن و امثال آن  
آن نیز کافیت و اگر آن وضوی که وارد از این قبیل نباشد بلکه مثل وضوی  
تجدیدی باشد پس برگاه معلوم شود که حدیث از وضو و شنبه نذر  
و بعد از آن وضوی تجدیدی خست است در اکتفای آن وضو اشکال است  
و احوط است که حدیثی بجز این یاد در دو بعد از آن وضو بسیار دریا آن وضو  
سازد برای نماز بقصد قربت و نیت واجب است و نیت و همچنین  
وضوی که برای آمدن مذی خست باشد و بعد از آن معلوم شود که حدیثی

از او می



از او پیش از وضو واقع شده بوده است آنهم مثل وضوی تجدید است  
اما وضوی که از برای خوابیدن بر طهارت خست یا شد پس بظهور است  
که همان میتواند غار کند **مطلب دوم** سنت است وضو در مواضع بسیار  
از جمله آنها وضو از برای غارنای سنتی است و طواف سنت و سایر مسکله  
حج و فرائض قرآن و مسکن است قرآن و با خود داشتن قرآن و دخول  
مساجد و از برای مهیا بودن بجهت نماز پیش از دخول وقت آن و ظاهر  
این است که همین وضو وضوی غار است که جایز است پیش از وقت  
به سنت بکنی و باید قصد او همین مهیا بودن برای نماز باشد و اما  
اگر نواهد باشد و بجهت آنکه در تاجیر وضو تصدیق میشود مقدم دارد  
در صورتی که این وضو قبل از وقت اشکال است بلکه ظاهر است  
سنت و ظاهر اینست که هرگاه و اندک در اول وقت نماز میسر نشود و اما  
آن وقتی که میسر نشود میخواهد که مهیا الوقت باشد و وضو را قبل  
از وقت نماز بجهت مهیا بودن در وقتی که میسر شود می تواند بسیار

و از برای اینکه با وضو مهیا

این از برای وضو  
پیش از وقت است

در نماز پیش از وقت است  
در وقت نماز مهیا نماز میشود  
پس از وقت است نماز کرد  
توسل

و همچنین سنت است و ضو از برای طلب حاج و زیارت قبور مومنین و  
غاز جباره و از برای تجدید در وقتی که فاصله معدیه حاصل شده باشد  
از وضو و اول خواه با وضو اول نماز کرده باشد یا نکرده باشد  
و سنت است و ضو از برای خوابیدن خصوصاً از برای جنب و از برای  
حمام کردن محکم و جماع بعد از جماع و جماع کردن با زن حامله و جماع کردن  
کثیر و بعد از کثیر دیگر غسل دادن جنب میت را و از برای کسی که میخواهد  
میت را بقبور بگذارد و کسیکه غسل میت داده و خواهد میت را کفن  
کند و از برای ذکر حایض در اوقات نماز و از برای کسیکه قبل از  
استیجابی آب وضو خست باشد و از برای کسیکه از وزنی آمده باشد  
از روی شهوت و از برای کتابت قرآن و سنت است و وضو در  
میت قبل از غسل **مطلب دوم** در بیان احادیثی که موجب غسل میشوند  
و آن تبول و غایط کردن و بیرون آمدن بادست از مجامع معاد  
و برکاه مجامع معاد شده باشد یا اینکه مجامع او منحصر شده باشد

سنت است که وضو از برای  
خوابیدن و از برای  
حمام کردن و از برای  
کثیر و بعد از کثیر دیگر  
میت را بقبور بگذارد و  
کسیکه غسل میت داده و  
خواهد میت را کفن کند  
و از برای ذکر حایض در  
اوقات نماز و از برای  
کسیکه قبل از استیجابی  
آب وضو خست باشد و  
از برای کسیکه از وزنی  
آمده باشد

مجموع  
مجموع

در وضو



در موضعی که نیز موضع طبیعی آن که خلقت عادت بر آنست آن موضع  
نیز موجب وضو میشود و اما بادی که از جای دیگر بیرون آید مثل  
سوراخی که از زخمی حاصل شده باشد و اما موضع طبیعی بر حال خود باشد  
پس بطنان وضو در اینجا معلوم نیست و همچنین بادی که از ذکر مردی یا  
از قبل زن بیرون آید آن نیز موجب وضو نیست و از جمله موجبات  
خوابت که بر عقل و هوش غالب شود و آن در وقتی است که گوش  
خبری نشود و همچنین بیهوشی و دیوانگی و مستی از جمله موجبات است  
و استیاضه تفصیلی که بعد از آن خواهد شد و اگر غلظت، حیض و نفاس و  
میت را نیز از موجبات وضو دانسته اند و حکم کرده اند باینکه غسلی که  
بجهت این امور کرده باشد به تنهایی نماز نمیشود بلکه باید وضو هم نهد  
پس هر یکی از اینها باعث این می شود که حدت اصغر برد و محاصل شود  
که غسل رافع حدت اکبر است و وضو رافع حدت اصغر است و تحقیق  
در این مسئله در نزد حقیقین است که اینها باعث حدت اصغر نمیشوند پس

حدت اکبر

اگر فرض کنیم که زنی حامله باشد و وضو داشته باشد و وضع حمل او  
شود و قلبی خون پسند و پاک شود و از ویکی از موجبات وضو سرزده  
باشد غسل نفاس میکند و غار میکند و دیگر وضو نمیچواید و همچنین پس  
میت و اما حیض پس آن چونکه از سه روز کمتر نشود و نزدیک است  
که در نیت سه روز موجب وضوی از آن زن سر نزد پس اینکه حکم  
بوجوب وضو با غسل حیض میکنیم بحیث آن احداث است نه بحیث  
حیض و همچنین نفاس نظر بغالب احوال بحیث اینکه حق این است  
که آن غلبتها موجب وضو نیستند چنانکه بعد از این خواهیم گفت حاصل  
آنکه اگر با حیض و نفاس و سن میت حدیثی دیگر مثل بول و غایط  
و خواب و غیر آنها حاصل شده باشد وضوی لغو بکار نیست  
اما وضو باخت احوط است **مطلب چهارم** هرگاه کسی بقیض طهارت  
از او عمل آمده باشد خواه وضو و خواه غیر آن و بعد از آن سنگ  
کنند در حدیث بنا بر طهارت میکند ارد و همان طهارت است

مکمل



4  
 میکنند بلکه هرگاه اعتقادش این باشد که بان طهارت نمی توان  
 نماز کرد و ثانیا وضو با زد فعل حرام کرده است و همچنین هرگاه بعین  
 بحدیث داشته باشد و مشک دارد که آیا بعد از این طهارت بعمل  
 یانه در حکم محدث است و واجب است که طهارت بعمل آورد و هرگاه  
 یقین دارد که از وحدتی و طهارتی بعمل آمده مثل آنکه خرم دارد که هم  
 بول کرده و هم وضو خشک اما نمیداند که کدام پیش و کدام بعد بوده است  
 اقوی آن است که در حکم محدث است و واجب است که وضو با زد  
**مطلب پنجم** مشهور این است که کسی که از ارسس البول داشته باشد  
 و ممکن نباشد که بول خود را نگاه بدارد از برای هر نماز وضویی با زد  
 و بحت محافظت از زیادتی نجاست کسب یا کهنه پاره که مجرای بول را  
 محافظت کند از تعدی با خود برداشته باشد و بعضی گفته اند  
 بیک وضو نمازی بسیار میتوان کرد و بعضی گفته اند ظهر و عصر با هم  
 جمع کنند و یک وضو برای آنها کافست و همچنین مغرب و شام و احوط

حاصل شد

بلکه قوی قول مشهور است و همچنین اظهار کرد که آزار شکم داشته باشد  
 و نتواند خود را نگاهدارد از غایط یا باد این است که از برای هر غازی و صویبا  
 بزد و ادوی الت که صاحب سلس البول و بطن هرگاه دانند که از  
 برای ایشان زغالی میسر شود که نتوانند نماز را تمام با وضو بکنند آن  
 انتظار آن زمان را بکشند و در صورتی که چنین زغالی میسر شود از برای  
 کسیکه آزار شکم دارد یا آنکه اقبال آمدن غایط و ریج بر طرف شود  
 قبل از نوبت و در نماز و نگاه درین نماز از تکبیر خرمی بیرون آید  
 مشهور است که وضو باز زد که گذشته است تمام کند مگر اینکه  
 بداند که میتواند خود را بمقدار نماز نگاهدارد و پس وضو باز زد  
 و از سر گیرد چنانکه علامه فرموده است و در وقت که مذکور مشهور است  
 این باشد و همچنین نگاه آمدن بول در آزار سلس البول را جامعیتی  
 از علما گفته اند که وضو باز زد و از جامعین بگذارد و بعضی گفته اند  
 که اگر نتواند بمقدار نماز خود را حافظت کند وضو باز زد و نماز را

و از جامعین



سائل

از سر گیرد و طرف احتیاط را درین نگه دارد که در اکثر اوله آنها سنج  
 راه دارد **فصل دوم** در احکام آداب خلد رفتن و در آن چند  
 مطلب است **مطلب اول** واجب است پوشانیدن عورت از کسیکه حرام  
 است نظر کند عورت و آن غیر زن و کنیز و طفل بلکه ستر عورت زن  
 هم قبل است و در بر که واجب است که پوشانند از غیر شوهر و آقا چندی  
 که سایر بدتر از غیر حرام هم باید پوشانند و اظهر است که حرام است  
 در حال بول و غایط کردن بلکه در حال استیجاب هم رو بقبله نشستن  
 و پشت بقبله نشستن و معتبر بر کردن بجمیع بدن است پس اگر کسی  
 رو بقبله نشیند و ستر عورت از رو بقبله نگیرد اند فایده ندارد و اظهر  
 آنست که این حکم در صحران و غیر صحران یکست **مطلب دوم** واجب است  
 شستن مخرب بول بآب و بعضی علماء گفته اند هر گاه آب میرشد  
 سنگ و کهنه و مثل آنها واجب است آزاله بول بکند و یعنی بر آنها  
 ظاهر نیست ولیکن احوط است و اظهر است که مسشی شستن یعنی

عورت در صورت عورت  
 و عورت در صورت عورت  
 و عورت در صورت عورت

و پشت کمر

بگین قدر که آب را بر آن موضع جاری سازد هر چند بسیار کم  
 باشد یازد آن عین نجاست کافیت و بهتر آنست که دو مرتبه بشویند  
 و هر گاه از آن عین بدون دنت مالیدن بشود دست مالیدن در  
 سنگاریت و هر گاه ضرور باشد و تا دست غالی پاک میشود دست  
 جالد و اما مخرج غالی پس در آنجا مختارست در میان شستن با  
 استعمال کردن جسم ظاهری مثل سنگ و کلوخ و کهنه و بنده و غیر آنها  
 بشرط آنکه از آن عین نجاست بکند و اظهار آنست که پاک شدن نجاست  
 کافیت هر چند بیکبار دست مالیدن باشد و احوط آنست که سنگ  
 و نحو آن هم سه عدد باشد و به طرف یک جسم گفتا کنند و جمعی واجب  
 دانسته اند این را و این صغیف است و زوال اثر واجبست یعنی  
 آن تری و لغزندگی که باقی میماند ضرر ندارد و اما رنگ و بوی نجاست  
 آنهم در استثنای باب هم ضرر ندارد و اینکه گفته استعمال جسم  
 ظاهری کافیت در وقتیکه نجاست از موضع متعاقب تقدیمی

نقل از کتب معتبره  
 بوده باشد  
 در طرف سنگاریت  
 و در طرف سنگاریت  
 و در طرف سنگاریت

کافیت



بول کردن در زمین سخت و در آب خصوصاً آب ایستاده مگر کردن  
عالیط هم در آب و مکر و هت نشستن در مواضع لعن و طعن مثل سر  
راهها و جائیکه مردم آب بر میدارند مثل کنار نهجها و سرچاهها و در خانه  
و مسجد و جائیکه قواقل و مترودین فرود می آیند و در زیر درخت میوه  
و از خصوصاً در وقت که میوه در او موجود باشد و در سوراخ حشرات  
مثل مورچه و موش و غیر اینها و بر سر قبر و در میان قبرستان و در حال  
ایستادن و مکر و هت ~~مگر~~ بلند کردن بول را در هوا و طول دادن  
و نشستن در خلا و مکر و هت مسواک کردن و حرف زدن بغیر ذکر  
خدا و آیتة الکرسی و حکایت آذان و چیزی خوردن و آشامیدن و تخاصم  
بدست راست و بدیعت حب هرگاه در او انگشتری باشد که بر او خد  
باشد بلکه داخل شدن خلاد در حال که این انگشتر در دست او باشد بلکه  
اسماء اینها و امیر و فاطمه زهرا علیهما السلام نیز چنین است و این وقتی  
هست که علم بهم نرسد که نجاست باسامی شریفه میرسد و اگر نه حرام است

**فصل سیوم در کیفیت وضو و در این چند مطلب است مطلب اول**

**واجب است** در وضو شستن زود و شستن دستها تفریق و مسح و

مسح پاها اماره پس حد آن از جهت طول از رشتنگاه مویست تا آخر زین

و از جهت عرض آن قدری است که فرا گیرد آنرا انگشت بزرگ و انگشت

میانی و هر قدر از شقیقه که داخل این شود واجب است شستن و اما

آن واجب است و همچنین عذار و آن مویست که آن آخر شقیقه میرود در

طرفین زود تا آخر زمره گوش و همچنین عارضین و آن مویست که از آخر عذار در

طرفین زود و هر قدر اینها که داخل حدود مذکور باشد باید شست و هر قدر

خارج باشد واجب نیست و اما مواضع تخدیف و آن جا است که مورد

درد و طرف پیشانی پس آن نیز چنین است و غالب این است

که دو انگشت مذکور آنها را فرو میگردد و اما نرغمان یعنی آن بود سفید

که درد و طرف پیش سر است درد و جانب پیشانی که موندارد پس

شستن آنها واجب نیست و معتبر حال مستوی الحلقه است پس

کیک



کسیکه پیش سر او موندار و نباید آب را بفرق سر بریزد و آنکس که موئی سر  
 او نزدیک آبرو رسته باید آنهم اکتفاستن پائین نمونند بلکه مراعات  
 این معنی را بکنند که آن شکلی که اغلب مردم بر آن شکلند از آنجا بشوید و  
 همچنین در انگشتان و صورت بجهت آنکه بعضی هستند که انگشتان  
 بسیار بلند و روی بسیار باریک دارند و بعضی لعکس این می باشد  
 آنها نیز ملاحظه میانه حال مردم را بکنند و واجب است که ابتدا از  
 بالای رو بکنند در شستن و آبر از دم مو بریزد و سر از زیر شویند  
 رخ و حذو حیکه از برای رو و قرار دادیم اندکی از اطراف رو بر آن  
 بپردازد از باب مقدمه واجب تا خاطر جمع رو را شسته باشد و واجب  
 نیست در وضو که آب را بته مو برساند خواه ریش و خواه آبر و خواه  
 آبر و خطه غیر آن همان شستن ظاهر کافیت و بعضی گفته اند که هرگاه  
 موئی باشد بخوبی پوست رو در مجلس گفتگو ظاهر باشد واجب  
 نیست که آب را بته مو برساند و اقوی قول اول است اما این

واجب است که زرق را داخل  
در زرق سرخ نشود

قول الخوط است و اما دستهای جدا آنها از مرقهاست تا سر انگشتان  
و قدری بالاتر از مرفق را بشوید تا خاطر جمع و اگر دست مو داشته باشد  
آبراهه موی برساند مثل دست رویت و همچنین باید بیخ حایل در بین  
نباشد و هر انگشتهای تنگی یا زنگیر تنگی یا امثال آن مثل برنج رمان  
در دست باشد و آب در زیر آن روان نشود آنها را حرکت بدهد و آبر  
در تحت آن داخل کند و شستن ناخنها واجبست هر چند بلند باشد  
وزیر ناخن تا حدیکه ظاهر است و بچشم دیده می شود واجبست  
شستن و زیاده بر آن واجبست پس هرگاه چرک یا گل در زیر  
ناخن باشد اگر مانع از رسیدن آب لظاها باشد واجبست از آن  
و اگر در باطن باشد مانعی نذار و وسایلی مایه قلیلی که نازکست و در  
ریشه ناخنها پیدا می باشد از چرک یا دو مانع رسیدن آب است  
واجبست شستن آنها و اگر در بین خود مانعی نبیند و احتمال  
داشته باشد که بعد از وضو هم رسیده باشد اظهار آنست که وضو صحیح

و اگر...



و اگر دست کسی را بریده باشند پس اگر قدری از استخوان باز بماند  
 بریده شده است که حرفی بالمره در میان نیت پس شستن آن دست  
 از دست قطعیت با اتفاق علماء و همچنین است هرگاه از مابین حرفی بریده  
 باشد که قلیلی از استخوان ساق باقی مانده باشد او هم باید آن دست  
 را بشوید با اتفاق علماء و اما اگر استخوان ساق را تمام بریده باشند و استخوان  
 باز و تمام برجا باشد احوط آنست که آن استخوان را بشوید چنانکه حدیث صحیح  
 دلالت بر آن دارد و هر چند وجوبش معلوم است نظر مانده بعضی علماء و ثوی  
 اجماع کرده اند بر عدم وجوب آن و اما مسیح سر پس آن واجب است در پیش  
 رومی مکافئیت مثل آنکه سر انگشت اقدرا خضنی بالمره و بعضی واجب است  
 بقدر موضع سه انگشت را هر چند یک انگشت مسح کند و از بعضی ظاهر شود  
 که کمتر از مقدار یک انگشت جایز نمیدانند و اقوی قول اول است و افضل  
 و احوط اعتبار سه انگشت است و محل است که موضع سه انگشت از  
 جانب طول سر مراد باشد و محل است که از جانب عرض و هر یک از این دو

احتمال از کلام بعضی علماء ظاهر میشود و بهتر آنست که ملاحظه هر دو بشود یا  
 ملاحظه بکار بردن خود است انگشت را به طول بگذارد بر عرض سر و بعد  
 عرض بیک انگشت انگشتها را پائین کشد و مسح سر را از یزیدی و سایر  
 پرده می تواید کشید بر چند ابتدا از بالا کردن بهتر است و اما مسح با انگشت  
 در پشت پا واجب است و حد آن از انگشتان است تا کعبه و مستی مسح  
 در آن کافیهست و در اینکه واجبست عرض بالتام مسح شود ظاهر است  
 غیرت و اما طول آن پس دعوی اجماع شده واجبست که باید منقطع  
 نشود و خط متصیا از سر انگشتان تا کعبه برد و افضل و احوط آنست که  
 تمام پشت پا را تمام کف مسح کند اما وجوبش معلوم نیست و ظاهر اینست  
 که جایز نیست مسح از بعضی تا سر انگشتان نیز اما احوط آنست که ابتدا از سر  
 انگشتان بکند و مراد از کعبان آن برآمده کیست که در پشت پاها بنا بر  
 مشهور علماء و بعضی گفته اند آن کوه نیست بالاتر از آن برآمده کی که در  
 مفصل یاست یعنی آنجا که استخوان ساق تمام میشود و متصل باصل قدم

در حاصرتو این پنج انگشت است

بگویند



میشود و اقوی قول اول است و احوط آنست که خود کعب را هم داخل  
مسح کند بلکه احوط آنست که مسح کند تا آن گوی بلکه خود که وی را هم داخل مسح  
کند و ظاهر اینست که مسح مطلق دست صحیح است اما بهتر آنست که انگشتها  
را در مسح بکار برد و اولی آنست که بگفت مسح کند و اگر متعذر باشد به پشت دست  
مسح کند و اگر متعذر باشد بزراع مسح کند و در مسح به پشت دست و زرع  
اگر تمسک کند احوط است و ظاهر اینست که واجب باشد مسح پای راست بر دست  
راست بکند و مسح پای چپ را بر دست چپ بکند و بدون عذری بزرگ نکند  
و واجبست اینکه مسح به تری آب وضو باشد و اگر آتانه بر دارد  
و مسح کند وضو باطل است و اگر در دست تری باقی مانده باشد در عضو  
از اعضا بر آید که رطوبتی باشد از آنجا تر میگیرد و مسح کند بر چند آبی باشد که بر قدر  
از ریش باشد که زیاد است از قدریکه واجبست شستن آن در وضو که در  
وقت شستن رو آب تان میرسد در عادت و اما اینکه با طرف کلاه  
و خامه دخیل بریزد پس آنرا آب وضو نمیکند و بان مسح نمیکند و این

حکم تفاوت میکنند در جائیکه فراموش کرده باشد مسح را و بعد از آن  
بجایش آید باید دین فراموشی بلکه هر چند دست تر باشد و باز از عضو دیگر آب  
بر آورد هم باکی نیست و اما هرگاه همه عضوها خشک شده باشد پس واجب است  
اعاده وضو و اما اگر هوا بسیار گرم باشد یا باد شدید بر باشد که اعاده هم  
ممكن نباشد اگر عکس نشود که قدری از دست چپ را بگذارد که در آخر کمال غسرت  
آب آن قدر بریزد و بشوید و آن تر مسح بکنید و اگر این هم ممکن نباشد در بنهوش  
مشهور این است که جایز است آب تازه مسح کرد و اجویز آنست که تا آخر وضو  
بکنید تا زمانی که امید رفع عذر باشد یا آنکه جمع کند باین این وضو و تیمم هر دو  
را بقصد قربت بکنید و هرگاه در سر یا تری باشد پس اگر تری وضو که در دست  
است بزیاده بر آن تری باشد باکی نیست مسح کردن بلکه در سنت که هرگاه باکی  
بر آن هم نباشد صحیح است اما حوط آنست که آن تری را بحت کند یا کم بکنید و در مسح  
نیز شرط است که چایی در رو یا نباشد مثل حمامه و مقصود و حیا مگر آنکه حایمی باشد  
مگر بسبب زفت و نازکی مانع از مسح نباشد و موی پیش سر مانع نیست مادامیکه

بسیار



بسیار دراز شده باشد که از حد خود دور رفته باشد اگر چنین باشد بر پنج مومها  
 مسح کند و هرگاه موی غیر پیش بلند باشد و بر پیش سر آمده باشد بر اوج حاجز  
 نیست و همچنین بر جامی که در پاپا باشد از کفش و حکمه و غیر آن مگر از برکه  
 نقیه یا خوف سرما یا دزد و قطع الطریق و باز ماندن از رفق که در صورت  
 نه جایز است مسح کردن بر حکمه و هرگاه عذر زایل شود در آنجا باین وضو  
 اشکال است و محوط اعاده وضو است بلکه احوط آنست که وضو بشکند  
 و وضوی تازه بآید **مطلب دوم** واجب است در وضو ترتیب باین  
 نحو که اول ر و ر بشوید بعد از آن دست راست را و بعد از آن دست چپ  
 و بعد از آن مسح سر و بعد از آن مسح باها و اقوی در نزد حنفی این است که  
 واجب است مقدم داشتن باین راست بر چپ و مشهور علماء باین را  
 استند میدانند حدیثی در احتجاج از حضرت صاحب الامر علیه السلام  
 روایت شد که مضمون آن این است که هر دو را بایم میتوان مسح کند  
 و آنرا که از هم جدا بکند واجب است که پای راست را مقدم دارد در فتویٰ حریمی

مسح بر چپ

مسح بر چپ

بسم الله الرحمن الرحیم

ادنی از علمای برین مضمون در نظر سنیت و اگر ترتیب را فراموش کند  
 پس باید برگردد و ترتیب را بعمل بیاورد پس اگر اول دست راست  
 بشوید و بعد از آن دست راست را بشوید و در وقت چپ را بشوید بعد از آن  
 دست راست را بشوید و در وقت چپ را بشوید و همچنین بی دریک صورت اشکال است و آن  
 اینست که در وقت چپ را بشوید و بعد از آن دست چپ را و بعد از آن دست راست  
 را و از بعضی از روایای معتبره ظاهر میشود که برگردد و دست راست را بشوید  
 و بعد از آن دست چپ را و بعضی دیگر دلالت میکند بر آنکه دو مرتبه شستن  
 دست راست در کار نیست و ظاهر این است که فتوی علمای بر این باشد  
 چنانکه از جماعتی ظاهر میشود و احوط آنست که چنین کند و وضو را  
 اعاده نکند **مطلب سوم** واجبست موالات در وضو یعنی اجزای  
 وضو را متفرق نکند و حدی که اکثر علما از برای این قرار داده اند اینست  
 که باید از برای عضو شستن که پیش از آنکه خشک شود و اعضای سابق

بسم الله الرحمن الرحیم

ما



B

بر آن پس اگر بسبب تفریق و دیر کردن بخشد خواه بسبب تمام شدن  
 آب در میان یا بسبب نیان یا غیر آن باشد پس آن اتفاقیت  
 که مطلق و صورت است و اگر از جهت تفریق و دیر کردن نباشد بلکه بسبب  
 یاد یا که مایا غیر اینها باشد پس در اینجا جمعی قایل شده اند که باطل نیست  
 و این قول و صورت اما احوط نیست و این سخن در غیر مست اما در <sup>ح</sup> <sub>۱</sub>  
 حکم در آن بطلان است بجهت اینکه محتاج می شود با آب تازه و مایه تازه  
 جایز نیست و اینکه مذکور شد در غیر حال ضرورت مثل گرمای بسیار شدید  
 یا باد شدید و اما در صورت ضرورت پس در مسج و غیر مسج همه مساویت  
 در اینکه تشکیل ضرر ندارد و پیش ازین حکم مسج را ذکر کردیم و جمعی دیگر از  
 علماء و موالات را با این معنی که کفایت نیز گرفته اند و علاوه بر این اعتبار تنایع را  
 کم کرده اند یعنی تفریق در میان اعضا نکنند و در پی هم دیگر بکنند و  
 دلیل آن محل گفتگو است بلی اگر تفریق مجبری حاصل شود که اهل  
 برف و میزاران بگویند که چنین این شخص وضو میارد و از وضو

تفریق در صورت یاد یا که با آب است  
 کلمه کلمت او در اصل از اندوه را بگوید  
 بر اینست پس در صورت آن وضو  
 شواهد آن را در اینست  
 در اینک طرف مشهور در وقت که در این  
 است

و بهمت برداشته است و بگویند که چنین وضوئی وضو نیست پس

در اینجا ظاهر حکم به لطلان است هر چند تری باقی بماند مگر در آن

جائایی که احادیث شامل آن باشد مثل صورتیکه مسح را فراموش

کند و مشغول امر دیگر شود هر چند داخل نماز شده باشد و بخوان

و ظاهر این است امر دیگر شود هر چند داخل نماز شده باشد و بخوان

و این سبب است که موارد آن اخبار هم سلب اسم وضو نمیتوان کرد و در

موارد آن اخبار هم اکتفا به همین صورت میکنیم و بدانند که اکثر علماء اعمیاً

خاش شدن همه اعضایی بقا را کرده اند بامعنی که اگر تری در یک از

اعضای بقا باقی باشد کافیت هر چند تمام آن عضو هم تر نباشد و

بعضی گفته اند باید همه اعضا بقا تر باشد و اقوی قول اول است

**مطلب چهارم** شرط است در وضویت و مراد از نیت قصد فعل با مجرب است

معین است که ممتاز باشد از غیر تقریباً الی الله و کافیت از برای

او آنکه داعی و باعث بر فعل همان معنی باشد یعنی کردن آن فعل

بسیار در کتب صحیح آمده است  
است که در این کتب مذکور است

بسیار در کتب صحیح آمده است  
است که در این کتب مذکور است

بسیار در کتب صحیح آمده است  
است که در این کتب مذکور است

بسیار در کتب صحیح آمده است  
است که در این کتب مذکور است

بسیار در کتب صحیح آمده است  
است که در این کتب مذکور است

بسیار در کتب صحیح آمده است  
است که در این کتب مذکور است

بسیار در کتب صحیح آمده است  
است که در این کتب مذکور است

بسیار در کتب صحیح آمده است  
است که در این کتب مذکور است

مجلس





که در هر چیز نماز بخاطر بکند را ند که نماز میکنم یا وضو میارم از برای  
خدا بلکه این نزدیک مجال است و منافی حضور قلب که مطلوب در  
عبادات است و قصد و جوب و سنت در رفع حدت و آفات  
نماز داد او قضا و غیر آنها هر یک از اینها اگر مدخلیت در تعین عبادت  
دارند باید قصد بکند یا این معنی قصد آن فعل با آن صفت معین  
او را و امیدارد بر این عبادت مثل اینکه شخصی است نماز قضا گذارد  
و در اول طلوع صبح را بکند پس بچو شخصی باید قصد بکند که قضا  
هم میکند و میخواهد نماز صبح را بکند از نماز شب فارغ شده و نماز  
قضا هم میکند و میخواهد نماز صبح را بکند پس بچو شخصی باید قصد بکند  
که نماز صبح میکنم یا نافله صبح میکنم یا نماز قضای صبح میکنم هر گاه در نزد  
او یکی از اینها معین بر بخورد بهمان قصد دیگر در حال تکبیر است  
بخاطر گذاردن نیت تکبیر را بگوید و اما اگر معین کند تا وقتی که برخواست  
نماز پس باید در آن حال معین بکند و بعد از آن تکبیر بگوید و هم چنین در

نسیب

وضو

نسیب

نسیب



وضوئی واجب است و غیر آن پس معلوم شد که مقارنه نیت  
که علم گفته اند باین نیت متصل بعبادت باشد در وضو واجب  
و سنت و غیر آن اگر مراد ایشان اینست که در همه حال نیت را محاذ  
بگذارند در وقت شروع به نماز یا وضو پس آن دلیل ندارد و  
اگر مراد اینست که غافل از آنچه منظور او بود نشود و نیت حلا  
آن کند پس صحیح است و اما اگر آن عبادت معین است و اشتباه و  
ترددی نیست میان آن و عبادت که باید تعیین کند پس در اینجا احتیاج  
به تعیین نیت مثل آنکه کسی بر کز نافه میکند و غار قصاص میکند و شیشه  
چکه از خواب بر میخیزد و نماز صبح را میکند این شخص همین که میدانند که نماز  
صبح امروز میخواهند بکنند از برای خدا کافیست که بگیرد بگوید و دیگر نیت  
نماید و قصاص و واجب است نخواهد بلکه هرگاه تردد داشته باشد که اقبالی  
طلب کرده است یا نه کافیست که قصد نماز صبح امروز را بکند و بگیرد نیت  
قصاص و ادا در کار نیت و همچنین کسی که بر کز وضو بخدیر میسازد و وضو را

برای آمدن ندی نمیارود و همچنین هرگاه بر کسی مشتبه باشد که غسل  
 جمعه واجب است یا نیست بگوید در جمعه غسل جمعه میکنم از برای خدا  
 و نیت و جوهر نیت در کار نیت خلاصه اینکه قاعده این است که هرگاه  
 افعال مختلفه باشند در نظر تو خواهی یکی از آنها را بکنی باید در نیت تو تعیین  
 باشد که این کدام یک از آن افعال است و هرگاه فعل منظور تو منحصر است  
 در یک فعل دیگر احتیاج بقصد خریدگی نیت و مراد از قصد قربت  
 و کردن فعل برای خدا آنست که منظور این باشد که این عبدا در آنچه چون خدا  
 فرموده است میکنم یا از برای اینکه خدا مرا عذاب نکند یا اینکه ثواب بمن  
 بدهد و آنچه غالباً از عوام الناس و بلکه از اکثر خواص حاصل میشود همین  
 است و بهتر از این نیست که از برای اینکه این عمل شکر الهی است و موجب  
 تعظیم الهی است میکنم و ازین بهتر این است که از عظمه الهی حیا میکنم  
 و حراسان می شوم و طلب حیا و مهابت میکنم و از این بهتر از این همه  
 آنست که چهر خدا اهل عبادت و ستایش است امیر مولا میکنم و ایم شمس

این از بزرگ در حیا میکنم و طلب حیا میکنم  
 از عظمه الهی حیا میکنم و حراسان می شوم  
 و طلب حیا و مهابت میکنم و از این بهتر از این همه  
 آنست که چهر خدا اهل عبادت و ستایش است امیر مولا میکنم و ایم شمس

مؤید



مقربین است و باید که دائمی بر فعل همان تقرب الی باشد و بس و اگر  
 بر رویاراهم کند یعنی قصد خود غائی هم داشته باشد غایز او باطل است  
 و اگر فعل را چیزی که مطلوب شارع باشد با آن ضم کند مثل قصد پیرنیز  
 کردن را بار روز ضم کند یا قصد ارتداد و راه غائی با وضوح کند که مردم  
 ببینند که چه نوع وضو میآورد و متابعت او کند یا کی نیست و اخیر را  
 شارع رحمت داده مخصوص که داخل محل گفتگو نیست در نیت مثل غایز  
 شب از برای وسعت روزی و سبحان الله در نماز گفتن جهت تأخیر  
 کردن غیر و امثال آنها و انانم کردن مباحات در نیت مثل خنک شدن  
 در وضو آب سرد یا گرم شدن در غسل آب گرم یا گرم شدن نماز کردن  
 در آفتاب و امثال اینها در این خلاف است اظهار است که هرگاه ای  
 تقرب بخدا و اطاعت چنان قوت دارد که اگر اینها در نظر نباشند تفاوتی  
 از برای او حاصل نمیشود و البته خواهد کرد آن عمل را با کی نیت و احتیاط احتیاط  
 بقدر امکان و اما مثل لذت بردن بخوبی آب و رین و هنو یا خوشحال

ضم

در اینجا از نیت است  
 در اینجا از نیت است  
 در اینجا از نیت است

شدن باینکه کسی ترا در عبادت به پیشدیس ظاهر این است که ضرر ندارد  
 برگاه آن دائمی تو بر فعل نباشد اما اگر در بین عبادت قصد ریاء خود  
 نمایی بکنی بعل یا ضم کنی به نیت قربت این معنی را پس نماز باطل است و  
 برگاه در میان وضو قصد کند قطع وضو را پس اگر نگوید کند به نیت  
 وضوی او باطل است هر چند تمام کند و اگر نگوید کند به نیت پیش از این  
 که موالات فوت شود پس ظاهر این است که وضو او صحیح است  
 تنبیه برگاه خدا کسی قصد کند سنت را در وضوی واجب یا عکس  
 اظهار است که وضوی او باطل است بلکه در صورت جهل مسبب یا امکان  
 آموختن هم چنین است و اظهار است که وضو سنت را در حال اشتغال  
 ذمه بواجب میتوان کرد هر چند ظاهر مشهور است که نمیتوان کرد **مطلب پنجم**  
 جایز نیست وضو آب بغضی مثل اینکه کسی ظرف آب که دهان برای  
 خود بدون اذن او از او وضو باز دهد و یا از حوض که در خانه غیر است  
 آب بردارد بلکه آب وضو باید مباح باشد خواه ملک او باشد

در وضو اگر کسی بخواهد وضو بگیرد باید که در وضو  
 نیت کند و اگر نیت نکند وضو باطل است  
 و اگر نیت کند و وضو بگیرد وضو صحیح است  
 و اگر نیت نکند و وضو بگیرد وضو باطل است  
 و اگر نیت کند و وضو بگیرد وضو صحیح است  
 و اگر نیت نکند و وضو بگیرد وضو باطل است

یا از برای



یا از اینها بی باران ورود خانه‌ای مباح الاصل باشد که کسی آنها را در دست  
 ملک خود در نیآورده باشد یا اینکه مال غیر باشد اما اذن داده باشد  
 در وضو گرفتن بعنوان صریح یا نفی می‌شود مثل این که کسی او را همان کرده باشد  
 که بکیر و زمشا در خانه او باشد پس جایز است که از حوض خانه آنها که  
 میبایست از برای استعمال وضو بسیار دیا اینکه از شرایط حال و وقت  
 احوال معلوم باشد که صاحب آب راضیست و از کلام اکثر علماء معلوم  
 می‌شود که باید علم حاصل شود برضا و از بعضی ظاهر میشود که گمان کفایت  
 و اول احوط است اما اینها می‌که مال غیرست و قیاس جایزست وضو  
 ساختن از اینها بدون اذن و همچنین غسل کردن و آب خوردن و خست  
 شستن در آنها مگر اینکه صاحب آنها منع نکند یا علم بهم رسد که راضیست  
 بلکه آن حاصل شود بعد از رضای او بدانی که بی‌قیمت و مجنون و غیره در آن داخل  
 دارد یا نه خواه صاحب آن معلوم باشد و خواه نباشد اما آوردن  
 آب بجام و جمع کردن آن در حوضها و مثل اینها پس اگر حجتی آلی از برای

خواه صاحب آن خواه  
 حاصل شود بعد از رضای او  
 بدانی که بی‌قیمت و مجنون  
 و غیره در آن داخل  
 دارد یا نه خواه صاحب آن  
 معلوم باشد و خواه نباشد  
 اما آوردن آب بجام و جمع  
 کردن آن در حوضها و مثل  
 اینها پس اگر حجتی آلی از  
 برای

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "و از قدیم بوده" and "و طریق مستمره سابق بوده".

و از قدیم بوده و طریق مستمره سابق بوده است پس ظاهر این است که

حکم سابق باقیمت و جایزیت و وضو ساقط و غسل کردن و نحو آن ظاهر

این است که خود غاصت بی نمی تواند درین تصرف را هم بکند بجهت آنکه غالب

این است که مالک تصرف او را ضعیفیت و هرگاه آب مغضوب مشبه

شود بآب مباح که نداند کدام طرف آب مباح است و کدام مغضوب

پس مشهور این است که استحال بچکدام جایزیت در این حکم اشکالی

است و همچنین هرگاه یکی از آنها وضوب زد و حکم به بطلان وضو مشتمل است

و احوط آنست که به هیچ یک وضون زد خصوصاً در وقتی که آب مباح یعنی

مکمل باشد و اگر یکی وضو ساخته باشد و آب دیگر هم نرسد احوط آنست

که تمیم هم بکند و شرط است در آب وضو آنکه پاک باشد و وضو بآب

نجس باطل است و اما هرگاه مشبه شود آب نجس بآب پاک مثل آنکه

موش در یکی از دو ظرف افتاده و مرده و احوط نمیدانی که کدام یکی

انجس شده پس واجب است اجتناب از هر دو و آن آنها را بریزد و تمیم

کند



کند و باید که آب و وضو مضاف به آن باشد یعنی مثل کلاب و عرق نعناع  
و سایر آبهای مضاف نباشد بلکه آب حقیقی باشد و اگر آب مطلق  
یاب مضاف مشبه شود و آب دیگر هم باشد بهر یک جدا  
وضو با زد و اگر یکی از آنها بریزد و دیگری با آن باقی مانده  
وضو با زد و بعد از آن هم تمیم بکند **مطلب ششم** واجب است که مکلف  
خود مباشر وضو باشد در حال اختیار اما اگر عذری داشته باشد  
مثل مرض یا غیر آن که خود نتواند وضو با زد دیگری او را وضوی  
تواند داد و احوط است که هر دو نیت بکنند **مطلب هفتم** در احکام  
جباریت بر گاه در اعضای که شکسته بسته باشد که از اجیره  
خوانند بر گاه تواند که آن جیره را بردارد و زیرا در ایشان بود یا اینکه  
رضای آن بسته است آب می تواند در زیر آن جاری کند که ضری با و نرسد  
چنان بکند و اگر نتواند هیچ یک اینها را بکند پس بر جای که وضو می کشود و با آنجا  
که میرسد که تحت جیره است دست تریزد و در آن مالده و در حکم جیره است

18

کهنسای که بر زخم و جراحت و کهنسای تپه باشند و او به نسبت  
جاری کردن آن ب روی جبهه بلکه همان دست مالیدن کافیت  
اما باید دست را بر روی آن مالید و ظاهر یعنی نسبت که رساندن  
تری همه اجزاء آن جبار نبرد نباشد و اما موضع مسه مثل بر و پایش  
اگر مسه می شود می تواند جعل آورد چنانکه بیان کردیم در باب مسه  
پس همان اکتفا کند و اگر میسر نشود پس در آنجا نیز دست بر جبهه مالید و  
باید که آن جبهه یعنی آن تحت یا کهنه پاک باشد و اگر نجس باشد چیزی پاک  
بر روی او بگذارد و برو مسه کند و اما اگر زخمی و جراحی باشد که بر روی  
آن جبهه نباشد و ممکن نباشد شستن او پس اطراف آنرا بشوید  
و آن زخم بگذارد و اگر در دست مالیدن بر روی آن ضرری نمیگردد  
دست باله بر چند مسه می شستن بعل نیاید و اگر آنهم میسر نشود صورت  
دست مالیدن و اگر تواند چیزی بر روی او بگذارد و دست تر  
ببر او مالید و جو پوست و ظاهر است که در حال و سنگینی که بر روی

بمالاتی

Handwritten notes at the top of the page, including the name 'کهنسای' and other illegible text.



او چیزی باشد هم حکم رحم دارد و اگر در آنجا تم هم بکنند احوط است  
هرگاه بعضی اعضاء نتوانند شست و نتوان بر جیره آن دست ترا لید  
یا اگر جیره هیچ ندارد مثل آنکه آن عضو مریض باشد پس در نضوت باید  
تیم کرد و دیگر شستن اعضایی صحیح در کار نیست و همچنین هرگاه عضوی که  
فسخ باید کرد این حال داشته باشد و جمیع آنچه ذکر کردیم در احکام جیره  
در غسل جاریست و فرقی باین وضو و غسل نیست بلکه در تیمم هم جاریست  
هرگاه جیره مستوعب عضو باشد مثل اینکه دست او شکسته باشد  
و غنهای که بر آن بسته اند از مرفق تا بر انگشتان را گرفته است پس او نیز  
وضو میسازد و غسل مقتضای حکم جیره می کند بلکه از بعضی علماء طاهر می شود  
که هرگاه جمیع اعضایی که باید بشوید جیره داشته باشد باز مقتضای آن غسل  
نکند و احوط آنست که در نضوت جمع کند باین آن و تیمم هم هرگاه  
وضو یا جیره ساخت و بعد از آن عذر زایل شود و آن وضو باقی باشد  
اگر آنست که وضو باطل می شود و احوط آنست که ناقصی همچنان میاورد

19

وضو را عاده کند **مطلب** **ششم** گاه کسی شک کند در فعلی از افعال  
 وضو پس اگر مشغول وضو است باید که آن فکر فعل را بچیند یا در دو بعد از آن  
 آنچه بعد از دست بچل بیاید و اگر از وضو فارغ شده است و در محل دیگر  
 داخل شده است پس باید چیزی نیست و اما اگر فارغ شده و بجای  
 خود باقیست و مشغول عمل دیگر شده پس اظهار است که در اینجا هم بر او  
 چیزی نیست و هر گاه یقین کند که بعضی افعال وضو را کرده است پس باید  
 برگردد و آنرا و آنچه بعد از آنست بچل یاورد بشرط آنکه احتیاج بمولات  
 نشود و کثیرا شک در وضو اعتبار بشک نمیکند مثل نماز **فصل چهارم**  
**در آداب وضو** سنت است قبل از وضو سوأک کردن  
 و در آن تاکید بسیار و ارادت است و اگر قبل از وضو فراموش کند بعد از  
 وضو بکند هر گاه سوأک نباشد بانگشت سبأ سوأک کند سنت  
 است هر گاه از آن وضو میسازد اگر حرکت است در طرف راست بگذارد  
 و دست در آن فرود آورد و در الشویر و بر دست راست آبرایک دارند

در آداب  
 وضو

(Faint handwritten notes at the top of the page, likely bleed-through from the reverse side.)



دست چپ و بان دست راست را بشوید و اما مثل آفتاب و لولین

20

پس آنها را بطرف چپ بگذارد و از برای شستن دست راست

آبر بریزد و دست راست و از اینجا بگرداند بدست چپ و بان دست

راست را بشوید و سنت است بسم الله گفتن در اول وضوء و شستن

دستها تا نیندیشد از آنکه داخل طرف بگذارد برای لول و خواب

یک مرتبه و از برای غایط دو مرتبه و در نیت که مطلقا سنت باشد

یعنی خواه از طرفی خود وضوء بگیرد که دست و روئی بر دایه سنت است

مضمضه کردن بعد از آن و استنشاق کردن بعد از آن هر یک سه مرتبه

و بهتر است که از برای هر دو وضوء یک کف آب بردارد و مضمضه است

که آب در دهان گذرد و در تمام دهان بگرداند و بریزد و استنشاق

استنشاق که آب را بکشد با ندرق بینی و برگرداند و سنت است که مبالغه

در رساندن آب بجمیع دهان و بینی بکند و سنت است که چشم

در حال وضوء بدون آنکه آب را داخل چشم بکند و دعا گوید که ورد

شده است و در نزد هر یک از افاضل میخوانند و سنت است که مرد آب  
را بر پشت تراجم بریزد و زن بر شکم تراجم بریزد و سنت است که وضو  
را تا داب بکند و آب را وافر بریزد هر چند مجروحان آب از هر جزو  
از بدن مجزوی دیگر کافیات در تحقق شستن و سنت است که آب  
وضو یک مد باشد و آن چهار یک من تبریزی است شاید است  
و سه مثقال و نیم و نصف هشت یک مثقال و بند تبریزی است  
عیاض از یک چهار یک شش مثقال و چهار یک مثقال و چهار  
یک سه چهار مثقال کم است و بعضی آب استنجا را داخل این میدانند  
و آن بی وجه است و مشهور است که مستحب است که هر یک از دو دستها  
را دو بار بشوید و بعضی گفته اند آن سنت نیست و بعضی گفته اند حرام  
است و قول اول اقل است و اما دو بار آب ریختن بر برهنه هر یک  
شاداب کردن وضو موقوف باشد بر آن نیز مستحب است و ای معنی  
ادو بار شستن نیست بلکه دو بار شستن آن است که هر دو قوه تمام وضو

در این کتاب از فضیلت شستن  
و در این کتاب از فضیلت شستن  
و در این کتاب از فضیلت شستن  
و در این کتاب از فضیلت شستن  
و در این کتاب از فضیلت شستن



توید و آب برساند و در دو جا آب ریختن ایمیعی منظور است

21

و اما هرگاه آب و فایانگند بسبب چسبندگی دست با لب ریختن

اکثر آبی که می ریزد بدست از اطراف آن رسد لازم است که ظرف

دیگر بریزد بلکه هرگاه حاجت افتد بار هم ضرر ندارد بلکه بیشتر

نیم و اما تدریجاً بار شدن هر یک از اعضا پس آن خرام است و مطلب

وضو نیست خصوصاً هرگاه مسح با آب شستن سیم باشد و اما مسح

پس در آن نگرار مستحب نیست اما هرگاه بکند و معتقد رجحان شریفه آن

نباشد معلوم نیست که وضو باطل شود و مکروه است استعانه

در وضو باین معنی که کسی دیگر آب او بریزد و او خود وضو را بجز

آورد اما مثل آب چاه از کشیدن یا از نرد آوردن و مثل آنها پس

رکعت است آنها معلوم نیست چنانکه در روایتی هست که خیاره امیرالمومنین <sup>ع</sup>

محمد صغیر را امر فرمود که آب بیاورد و از برای وضو شستن و مکروه

نیست وضو استعانه آبی که در آفتاب گرم کرده باشند بلکه اگر

Handwritten marginal notes in Persian script, including the name 'ابن سینا' (Ibn Sina) and other illegible text.

ما مشران شده اما آن آب القاب که گرم شده و در نیت که در نیم چمن  
باشد و این در غیر مثل حوض و برکه و هر چه امثال آنهاست و در آنها  
که استی نیت و همچنین مگر ه است و ضوضا حق بانی که متغیر یا متعین  
باشد بغیر نجاست و آبیکه درش و کرباسه و مار با آنها بر خورده باشد  
یعنی در حال حیوة و همچنین آبی که عقرب با و خورده باشد و همچنین سوراخ  
مستکه که احتیاط از نجاست ندارد و بلکه هر کس که نلی پرواز از نجاست باشد  
و اما اعتنا جنابت پس اظهار که نمیتوان با و غسل کرد و وضو ساخت  
بلکه حیض هم همچنین است بلکه نفاس هم و از اطلاق کلام علماء بر میاید که  
همچو در رفع حدث اکبر استعمال شده چنین است پس استفاضه و س  
میت هم باید داخل باشد و بعضی بگویند و میدانند و اول احوط و اظهار  
و مراد از آن است که آن آمیت که جدا شود از بدن از آب غسل و آن قهقه که از  
بدن بیاشند در آن نزارد و همچنین داخل کردن دست حبت در آن  
آب بحدت آب برداشتن یا غیر آن هم ضرر ندارد و اما حوض و حرات جام

Extensive handwritten marginal notes in Persian script, including the name 'ابن سینا' (Ibn Sina) and other illegible text.



و مثل اینها که بگذرد و زاید بر آن است مستحب از نفر هم که در آن غسل کنند

22

هر نذر دو مکروه است خشکانیدن آب و وضو بدستمال بهر است

که بدامن و غیر آن هم خشکاندن آب دوم در غسل باب دوم در غسل

است و در آن چند فصل است فصل اول در غسلهای واجب است

و در آن دو مطلب است مطلب اول غسلهای واجب است غسل

جانب و غسل خفیض و غسل نفاس و غسل استحاضه و غسل مس میت

و غسل میت و گاه میت که واجب میشود غسل نذر و شبه نذر و

اقوی آنست که غسل هم مثل وضو واجب لغیره است و تا وقت

غاز داخل نشود نیت و جوب نمیتوان کرد مگر آن تکلیف واجب شده باشد

نذر و شبه آن و آن غیریکه لقیمت که غسل از برای او واجب میشود

چند چیز است اما غسل جانب پس آن واجبست از برای غار و آب

و شرط است از برای صحیح بودن بر غازی و همچنین واجبست از برای

طواف واجب از برای پیش کتابت قرآن اگر واجب شد با شد

بندریا شبیه آن و همچنین از برای درنگ کردن در مسجد و از برای  
داخل شدن در مسجد اطعام و مسجد منبره اگر واجب شده باشد  
و همچنین از برای قراة سورتهایی که سجده واجب دارد اگر واجب  
شده باشد آن قراة هم شرط است آن برای اینها اگر واجب شده باشد  
و اما غیر سورتهای سجده واجب پس اطلاق است که جایز است خواندن  
آن از برای جنت و حایض و مشهور است که زیاده از هفت آیه  
یا هفتاد آیه مکروه است و حکم بکراهت خابی از اشکال نیست  
و غسل حیض نیز مثل غسل جنابت است در همه مذکورات و همچنین  
غسل نفاس و همچنین واجب است غسل جنابت از برای داخل شدن  
در روزه رمضان و اقوی در نزد حصیر و جوب است از برای رمضان  
و قضای آن و اما مثل روزه نذر و غیر آن هر چند روایت  
صریحی ندیده ام اما کلام اکثر علما شامل وجوب از برای آن است  
و اما روزه سنتی پس اقوی آنست که مشروط نیست بغسل

واجب بر غلبه علی  
تعمیر کند در وجوب از برای  
روزه

بنا



بعد از نماز پنجگانه باقی ماند تا صبح متواند آن روز را روزه بگیرد  
 و اقوی در نزد حقیقین این است که غسل جنسی هم واجب باشد برای  
 روزه واجب و همچنین غسل نفاس و اما مثل اشیا فریض آن  
 واجب و اجابت از برای نماز و طواف در روزه و در مسکنت  
 قرآن و وقوف است و اظهار وجوب است اما در دخول در مسجدین نکلت  
 در سایر مساجد پس اظهار عدم وجوب است و خواندن مطلق قرآن از  
 برای او منع ندارد هر چند سوره سجده واجب باشد و هر گاه غسل کرد  
 از برای روزه در شب میسر شود تیمم کند که غسل واجب پیش  
 از صبح باید کرد بمقدار بجا آوردن غسل مگر اینکه واجب دیگر در وقت  
 او باشد که بنیت آن غسل را بکند و آن غسل صحیح کند و اظهار در نزد  
 حقیقین است که غنمیکه از برای روزه ضرورت در تمام شب میتواند  
 کرد **مطلب دوم** مطلب دوم واجب است غسل هر یک که بدن  
 لاویدن میت آدمی برسد بعد از سرد شدن میت و قبل از غسل

23

بدل از غسل واجب در حال صبح  
 در مکه غسل نماز کند

به نیت واجب است که روزه در  
 و قصد است از نماز کند

دادن آن و ظاهر اینست که هرگاه بدن بود ناخن او برسد موجب سستی  
 و همچنین هرگاه مو در ناخن این کس برسد بدن او در مشهور است  
 که پاره از بدن میت یا پاره که از بدن انسان زنده جدا شود آن  
 نیز حکم میت دارد و در این معنی هرگاه در او استخوان باشد و اما هرگاه  
 هرگاه بعضی اعضای میت را غسل داده باشند و بعضی ندهند باشند  
 پس بدن آنیکس برسد آن عضو غسل داده را پس اظهر آن که غسل  
 واجب میشود و اظهر اینست که غسل مس میت هم واجب لغیرت  
**فصل دوم** فصل دوم در بیان موجب حقیقت غسل است و در آن  
 چند مطلب است مطلب اول بدانکه جنابت حاصل میشود به بیرون  
 آوردن منی از موضع معناد از مرد یا از زن در بیداری یا خواب  
 و یا تشنگی در خروج منی مثل اینکه خواب به بیدارگی جماع میگردد و وقتی  
 که بیدار شود تر در موضع معناد به بیدارگی یقین کند که منی است  
 بر او غسل واجبست و شناخته میشود منی بجهنم که کی و قوه دفع و نسبت

اگر استخوان باشد غسل واجبست  
 اگر عضو باشد غسل واجبست



بدن بدین بعد از غسل آلوده و مطهر بخوبی بود آن یا سهو و در بعضی همان  
 شونت کفایت بر چند قوه دفع نباشد و حاصل میشود بدین که در  
 و تا نخله نگاه در فرج زن و اطهر و استنشاق که داخل کردن در و بر زن  
 تا نخله نگاه نیز همین حکم دارد و در هر دو صورت بر مرد و زن هر دو غسل  
 واجب میشود و هرگاه العیایا لله در سیری یا مردی داخل کند تا نخله نگاه  
 اقوی آنست که نیز آن موجب غسل است و اقوی آنست که بر مفعول  
 هم غسل واجب باشد و سید مرتضی فرموده است که در طبعی بجهت آنست  
 هم موجب غسل است و احتیاط در این است اینها همه در وقت  
 که نمی نیاید اما اگر منی بیاید در هیچ حال غسل ساقط نیست و خلافی  
 نیست و اکثر علماء بر مفعول فرقی مابین زن و مرد نکرده اند و  
 اما احکام جنب پس حرام است بر او نماز و روزه و طواف خدا گذشت  
 و شراة سورای که سجده واجب دارند و قراة بعضی از آنهاست  
 بهم الله بقصد آنها و همچنین الفاظ مشترکه مثل آلم و هم و هرگاه تبت

24

اینها همه در وقت  
 غسل واجب است  
 و احتیاط در این است  
 اینها همه در وقت  
 غسل واجب است

سوره سجده بخواند و سجده واجب در چهار سوره است اول سجده و دوم  
 سجده و و التَّمَّ و اقراوه باسم و حرام است بر او مس کتابت قرآن  
 حتی تشدید و قد و اسم خدا و بعضی ملحق کرده اند بان اسمهای اینها  
 و ایمنه را و حرام است بر او نشستن در مسجد تا و گذارستن چیزی در آنجا  
 و گذر کردن در مسجد پیغمبر و مکروه است از برای او خوردن و آشامیدن  
 میگویند مگر آنیکه مضغه و استنشاق کند و بهتر آنست که اول دستها  
 را بشوید و بعد از آن چیزی نخورد و در هر کافه طولی بهم رسد مابین این  
 کارها و چیز خوردن اینها را اعاده کند و وضو هم سنت است از برای  
 جنبت برای چیزی خوردن و مکروه است از برای او دست گذارستن  
 بنصف یعنی بغیر کتابت او و در کراهیت خضاب کردن خلاف سنت  
 و بهترتر کراهت است **مطلب دوم** در حیض است و در آن چند  
 محبت است محبت اول بدانکه خون حیض از خلفت ان است  
 که حق تعالی انرا بمصلحتی برای چیز خلق کرده مثل اینکه غذای طفل باشد

مسجد حرام

بعد از آن وضو  
و استنشاق کند



در شکم و در اطراف آن طفل جمع میشود از برای محافظت او و تبدیل میشود  
بشیر از برای غذایی او بعد تولد و اغلب اوقات سیاه و کرم و غلیظ و  
موزین میباشد و از طرف چپ میآید و هر چه ممکن است که خون حیض باشد  
و شرایط آن در او ممکن باشد چنانکه بعد میکویم پس باید از آن خون حیض در اند  
و احکام او را بعمل آورد پس هرگاه سه روز خونی به بنید و بعد از آن قطع  
شود پیش از تمام شدن ده روز و یا خونی به بنید مجموع آنها را حیض حساب میکنند  
و همچنین هرگاه ده روز از حیض بگذرد و باز خونی به بنید بشرط حیض آن  
نیز حکم میشود باینکه حیض است و شرایط خون حیض آنست که قبل از تمام شدن  
سه سال نباشد بعد از یاس هم نباشد و حد یاس پنجاه سال است در غیر قرش  
و تمام شدن شصت سال است از برای قرش و اظهار آنست که زن حامله حیض  
نی بنید و حکم حیض بودن میشود خصوصاً آن خونی را که در ایام عادت  
خصوصی بنید و قوی است که هرگاه بعد از آنست روز عادت بسته می بنید  
آن خون حیض نیست و این قول قوی دارد و خون حیض از سه روز کمتر و آن

نصف اول از خون و در وقت

و همچنین طبع پاک از ده روز  
کنند نیاید

روزی بیشتر نیاید پس هرگاه ده روز از حیض نگذشته خون به بند حیض است  
 هر چند بصفت حیض باشد و شرط است در آن سه روز از آنکه متوالی باشد  
 و کافیت در تحقیق این همین قدر که در هر یک از سه روز یک طبع خون از بند  
 و هرگاه خون حیض مشبه شود بخون بکاره پنبه بخورد بردار پس اگر آن خون  
 به پنبه طوق بگیرد در میان پنبه پاک باشد آن خون بکار است و اگر خنجر  
 پنبه را فرو گیرد و همه را الوده کند خون حیض است و بهتر اینست که در آن حال  
 بر پشت بخوابد و پانار بالا بگیرد و طبع بگرداند و بعد از آن پنبه را بیرون آورد  
 و ملاحظه نماید **بحث دوم** زمان که خون حیض می بند بر سه قسم اند  
 ذات عادت و متبذاه و مضطربه ذات عادت آنست که از برای او عادت  
 حاصل شد بخون دین و این بر سه قسم است قسم اول آنست که عادت  
 کرده است که هر ماهی مثل در اول ماه سهفت روز خون می بند یاد میان  
 ماه یاد را آخر ماه و عدد روزها و وقت آنها در همه ماه نام است  
 این را ذات عادت و قتی و عددی میگویند قسم دوم آنست

که عادت



که عادت بوقت کرده و اما در غنچه او اختلاف بهم میرسد مثل اینکه  
 همیشه در اول ماه خون می بیند اما در بعضی ماهها پنج روز می بیند و در  
 بعضی شش روز و در بعضی هفت روز این را ذمه عاده وقت میگویند  
 و قسم سیم است که عاده بعد کرده اما وقت او مختلف است مثل اینکه  
 در ماهی هفت روز حیض می بیند اما در بعضی ماهها در اول ماه می بیند و گاهی  
 هفت در میان و گاهی در آخر و عاده بدو دفعه حاصل میشود پس هرگاه  
 در دو ماه بیک طریق به بیند در ماه سیم بخورد دین خون باید خود را حایض  
 بداند اما در دو قسم اول پس اشکالی نیست و اما در قسم سیم پس خلاقی  
 در آن هست که آیا در مرتبه سیم بخورد دین خود را حایض بداند یا خیر  
 کند تا سه روز میشود و اظهر در نظر حقیر چند است که خود را حایض بداند  
 و آنکه حیض را محصل میاورد از شرک غار و روزه و غیر آنها اما احتیاط  
 است که احتیاط کند و جمع کند مابین محل حیض و استحاضه تا سه  
 روز تمام شود و بعد از آن خود را حایض بداند و خون عادت کاه  
 حایض

26

در این وقت از کس که در کتب  
 نوشته اند که در این وقت  
 بخورد دین خود را حایض  
 بداند یا خیر  
 در این وقت از کس که در کتب  
 نوشته اند که در این وقت  
 بخورد دین خود را حایض  
 بداند یا خیر

که پیش میافتد و گاه هست پس میافتد پس نگاه بیکر و زیاد فرود پیش

افتد ظاهر آنست که بخورد دین خون خود را خالص باید بداند و ظاهر آنست

که ذرات العاده وقتی تنها در آخر حیفی مثل مضطرب باشد و حکم آن میاید

و اما متداوه و آن زینت که بحال حیفی نزدیک است و اظهر آنست که

آن زن بخورد دین خون خود را خالص دانم و روزه که در آن چند روز

گرفته است قضا میکند و همچنین مضطرب یعنی زلی که عادت خود را فر

موش کرده باشد آن نیز مثل متداوه است محبت سیم بر آنکه مادامی

که حیفی از اندرون قطع نشده پاک نژده است پس اگر خون از بیرون

قطع شو پس واجب است بر او استبرای یعنی پنبه بخورد بر او اگر پنبه پاک

بیرون آید غسل میکند و اگر آلوده باشد هر چند بقدر هر مکی باید صبر کند

تا پاک شود بهتر آنست که در وقت پنبه برداشتن با آب سرد بپاشد و بشویم

خود را بدیوار چسباند و پای چپ و در برابر در دخیانکه سنگ در حال

پول کردن بر میدارد و بعد از آن که معلوم شد که خون باقیست پس اگر متداوه

خالص نژده است  
چند روز و بجز آن  
نشد

پس از آن  
نشد

مضطر



معه روزی

27

یا مضطرب باشد ضربه کند تا پاک شود یا در روز بگذرد و اگر در روز تمام شد و پاک شد معلوم میشود که همه خون حیض بوده است و اگر در روز بگذرد و پس حکم این را بعد از این بیان میکنیم و اگر ذات عاده باشد پس آن خونی که زیاد بر عادت میدانند نسبت که باز او را در حکم حیض دانند تا در روز پس اگر از ده روز نگذشت همه اینها حیض بوده و قضایا ناز و روزه نهارا همه باید بکند و احوال بیان میکنیم خونی را که از ده بگذرد پس میگوئیم اما ذات عادت هرگاه بعد از عادت خون بنشیند یا از ده روز بگذرد پس اگر غیر این نماند یعنی خونها همه یک رنگ و یک صفت باشد یا اینکه تمیز داشته باشد اما تمیز او موافق عاده باشد باین معنی که در ایام عاده خونی که به سید بصفت حیض باشد و در غیر آن بصفت حیض نباشد پس این زن ایام ماضیه خود را خفیف میداند و در باقی عمل استخاضه میکند و اگر تمیز داشته اما مخالف ایام عادت باشد باین معنی که در ایام عاده لصف حیض نباشد و در

در ایام عادت و عقب از آن حیض نمیداند  
 که در وقت استرس باز در روزهای  
 حیض است

وقضا روزهای همه میکند  
 و اگر در وقت معلوم  
 عادت است و در بعضی وقت

غیر آن بصفت حیض باشد پس اگر در میانه ایام عادت و ایام  
 تمیز اقل ظهر که ده روز است گذشته باشد پس و در نسبت که آنها  
 را و حیض حساب کنند اما در ایام تمیز صبر کنند و احتیاط کنند تا  
 روز بگذرد و بچنانکه در متذاه و مضطر به کفیم و چنین کنند تا آنکه  
 از راه تمیز هم عادی از برای او حاصل شود و اگر بعد از ایام عادت  
 ده روز نگذشته باشد و ایام تمیز داخل شود پس اگر مجموع ایام عاده و ایام  
 تمیز و فاصل میان این دو تا ده روز تجاوز میکند اظهار است که مجموع را این  
 میدانند و احوط آنست که در ماه بعد ایام عادت تا انقضای ده روز  
 جمع کنند مابین محل و استحاضه و اگر از ده روز تجاوز کند پس در ایام عادت  
 محکم نیست که مجموع حیض باشد و اشهر و اظهر در این اعتبار عادت  
 و زاید بر آن استحاضه داند و ظاهر آنست که ذات عادت عذر  
 نیز عدد ایام عادت را اعتبار میکنند تمیز را و اما متذاه پس  
 نیز اگر تمیزی دارد یا بمعنی که بعضی از آن خونها بصفت حیض باشد

مابین

در



و بعضی نبات در جوی بتمیز میکند بشرط اینکه آنچه بصفت خون حیض است  
 یعنی سیاه و گرم و غلیظ و کوزنده است کمتر از سه روز نباشد  
 و اگر در هر ماهی از سه روز خون بصفت خون حیض به بیدر حید  
 مجموع آنچه در سه روز به بیدر چنین نباشد کافیت و بیشتر از سه روز  
 نباشد و خون ضعیف ناکه که بیدر کمتر از سه روز نباشد و ظاهر است  
 که در تمیز متبته چون حیض هم کافیت پس هر چه شیبه تر است  
 چون حیض از حیض حس کند مثلاً هر گاه بعضی خونها سرخ باشد و بعضی  
 زرد سرخ را حیض حساب کند یا بعضی زرد را شکر را حیض حساب کند و اگر  
 رنگیت باین سرخی و زردی بلکه جماعتی تفاوت بوزن اعتبار  
 کرده اند و اگر همه مبتدا و تمیزی حاصل شود و اگر بعد از یکی از شرائط  
 مذکوره باشد پس رجوع میکند با حوات خونان حوضه را خانی پد  
 نیامد ریارد و هر گاه این متنق باشد در عادت و معتبر عادت  
 متعارف این است و آن گاه هست که در اول سن عادت

28

و بعضی نبات در جوی بتمیز میکند بشرط اینکه آنچه بصفت خون حیض است  
 یعنی سیاه و گرم و غلیظ و کوزنده است کمتر از سه روز نباشد  
 و اگر در هر ماهی از سه روز خون بصفت خون حیض به بیدر حید  
 مجموع آنچه در سه روز به بیدر چنین نباشد کافیت و بیشتر از سه روز  
 نباشد و خون ضعیف ناکه که بیدر کمتر از سه روز نباشد و ظاهر است  
 که در تمیز متبته چون حیض هم کافیت پس هر چه شیبه تر است  
 چون حیض از حیض حس کند مثلاً هر گاه بعضی خونها سرخ باشد و بعضی  
 زرد سرخ را حیض حساب کند یا بعضی زرد را شکر را حیض حساب کند و اگر  
 رنگیت باین سرخی و زردی بلکه جماعتی تفاوت بوزن اعتبار  
 کرده اند و اگر همه مبتدا و تمیزی حاصل شود و اگر بعد از یکی از شرائط  
 مذکوره باشد پس رجوع میکند با حوات خونان حوضه را خانی پد  
 نیامد ریارد و هر گاه این متنق باشد در عادت و معتبر عادت  
 متعارف این است و آن گاه هست که در اول سن عادت

اینها را در کتاب  
 طب  
 در فصل  
 حیض  
 در کتاب  
 طب  
 در فصل  
 حیض  
 در کتاب  
 طب  
 در فصل  
 حیض

بیشتر است و در آخر سن کم می شود و اگر خویش نندارد یا عادت  
ایش معلوم نباشد یا مختلف باشد پس در اینصورت باید که عمل  
با پنج در روایات وارد شده بکند و اطهر روایات در نزد محققین  
که عمل سگی از دو کار بکند یا در هر ماهی هفت روز حیض کند از  
هر جا که خواهد یا آنکه در یکماه سه روز بگیرد و در ماه دیگر ده روز  
بگیرد و عمل با اول در نظر حقیر بهتر است و بعضی گفته اند در صورت  
نبودن خویش ن یا اختلاف آنها رجوع بعادت زتانی که هم سن  
او باشند میکند و اگر آنها هم نباشد عمل با مورد مذکوره میکند و دلیل  
این واضح نیست و اما مضطر به آن است که وقت و عدد  
هر دو را فراموش کرده است و آنرا تخیره میکند پس آن نیز اگر تخیری  
دارد رجوع به تخیره میکند چنانکه میان کردیم و اگر تخیره ندارد پس سگی  
از آن دو کار را کند که در مقدمه ذکر کردیم و بهتر آن کار اول  
است یعنی در هر ماهی هفت روز را حیض داند از هر جا که خواهد

بیکر



بیکر و ظاهر آنست که زینکه چند بار خون دیده است او تا هنوز عادت  
از برای او معین نشده است هیچ وجه آن نیز در حکم مضطرب است  
واما ذات عادتی که وقت حیض را در خاطر دارد اما عدد را  
فراموش کرده است پس اگر اول وقت را بخاطر دارد مثل اینکه  
میداند که اول حیض از اول ماه بوده و اما نمیداند چقدر روز بوده پس  
اول ماه را اول حیض گیر و تا سه روز تعیین خود را حیض داند و  
اختیار دارد در اینیکه یکی از آن دو کار سابق را در بعد سه روز  
بجا آورد باین معنی که در یکجا بی همان سه روز گفته اند و در ماه  
دیگر هفت روز هم بر سه روز بیفزاید یا اینکه در هر ماه چهار روز  
هم بر سه روز بیفزاید که مایه هفت روز را حیض شمرده باشد  
که اول آن هفت روز اول وقتی باشد که در خاطر دارد و اگر  
آخر وقت را در خاطر دارد اما اول را نمیداند مثل اینکه میداند که  
همیشه در روز یا از دهم ماه پاک میشود از حیض اما نمیداند که چند

حض میاید پس آن نیز عمل کند یکی از آن دو کار و در اینجا باید  
که ایام پیش از روز نازدهم قرار یابد و اگر وسط عادت را در خاطر دارد  
از او وسط یکی از آن دو کار که کفیم قرار یابد و این در جای می شود که ممکن  
شود وسط شدن پس اگر در خاطر شش ماه که ششم ماه وسط حیض او  
بود پس این می تواند که ششم را وسط ده قرار یابد اما می تواند که وسط  
سه و هفت قرار یابد و همچنین هر گاه دانند که ششم و هفتم وسط حیض  
او بود این می تواند که چهار و وسط ده قرار یابد اما وسط سه و هفت  
نمی تواند قرار داد و هر گاه دانند که عدد او از ده کمتر بوده اما ندانند  
که چند روز بوده پس در اینجا عمل بیج یک از آن دو کار که کفیم می تواند  
کرد بلکه در صورتیکه ندانند که کمتر بوده باز هم عمل بیج یک از آن دو کار  
بجته آنکه این معنی در آن ماهی که هفت سه روز باید خود را احتیاط دانند  
درست می آید و احوط در چنین جائی عمل بمقتضای قول شیخ است  
که ده روز را از باب احتیاط عمل حیض و استحاضه بکنند و در وقت



که احتمال انقباضی حیض میشود غسل حیض هم بکنند و در نیت که بنا بر این  
 اقل همانگی بگذاریم مثل هرگاه در صورت مفروضه که در خاطر دارد  
 که وسط حیض اوست ششم و هفتم بود پس قدر متعین آنست که عادت او  
 چهار روز بوده است پس خود را از روز نهم حیض داند و روز  
 نهم غسل حیض بکنند و بر این قیاس فرض دیگر و اگر وقت غیر معین  
 را در خاطر دارد مثل آنکه میدانند در روز دهم ماه میته حیض بوده است  
 اما میدانند که اول حیض او بوده است یا وسط یا آخر پس قوی آنست  
 که یکی از آن دو کار که کفیم بمقتضای او عمل کند خواهد بود و از جمله ستم  
 و ده فرار بدید و خواهد از جمله مهت و باقی عدد را که باید یاد میکنند  
 مختار است که پیش بیندازد و یا بعضی را پیش بیندازد و بعضی را پس  
 بیندازد و اما مختار عادلی که وقت را باطله فرستوش کرده اما  
 عدد را میدانند پس آن نیز راجح بتمیز نمیکند با وجود شرایط و هرگاه  
 تمیز او عدد تفاوت داشته باشد پس اظهر آنست که اتمام عدد در اعتبار

کند و اگر تمیز نداشت باشد پس مشهور است که آن عدد را حیض خود قرار

میدهد در جای از آن وقتی که عادت را دور و کم کرده است که خواسته  
باشد و در نیت که اول وقت بهتر باشد و اینکه گفتیم در وقت که

کم کرده است وقت او را درین زمانی که کم کرده باشد که آن

زمان باشد عدد مساوی نصف آن زمان باشد یا کمتر از نصف مثل اینکه میداند

که در ماه در ده روز بوده یا آخر آن اول چهار روز حیض میدیرد یا

پنج روز میدیرد و نمیداند در اول ده بود یا آخر آن یا اینکه میداند که در

نصف اول ماه پنج روز حیض میدیرد اما نمیداند که در گاهی آن نصف

بود یا میداند که در ماهی ده روز حیض یا نیت روز میدیرد اما نمیداند در

گاهی ماه یوده اما اگر از نصف آن زمان یا بیشتر باشد مثل اینکه میداند

در ده روز اول شش روز عادت او بود اما وقت را معین

نمیداند پس چنین زنی نقص پنجم و ششم است باید حیض داند و چهار روز

دیگر را خواهد پیش بگذارد و خواهد پس بنیازد و خواهد قدری را



پیش و قدری راپس بپندار و همچنین هرگاه اندک عادت او  
در مایه شش روز بود و این را هم میدانند که از هر دو نصف ماه چیزی  
داخل حیض او بود پس چنین زن یقین دارد که یا نزدیم و یا نتردم  
ایام حیض اوست پس تمیز در این میان اینست که نفی تمام شد میکند  
بمخت چه رسم در احکام حیض است حرام است بر او نماز و روزه  
و طواف مسکت کتابت قرآن و مکث در مساجد و گذاشتن چیزی  
در آنها و گذار کردن در مسجد اطرام و مسجدی غیره و قراوه سوره های  
که تجده واجب دارد و چنانکه گذشت در جنب اما اگر بخواند یا گوید  
و بدی که میخواند از طهر است که بر او سجده کردن لازم است  
در آن حال بلکه اگر بشنود که کسی میخواند بر حذر گوش نکرده باشد احوط  
سجده بگردن است و جنب همین حکم دارد و در حرام است مجامعت  
کردن زن حیض تا پاک شود و از طهر است که همین که پاک شود طهارت  
جانبیت بر حذر غسل نکرده باشد اما مکروه است و بعضی واجب است

با حایض

بفاره را بر کسیدۀ عالماً و عامداً جلا کند در اول حیض یک و نیار  
و در وسط آن نصف دنیار و در آخر آن برع و نیار و در نیار یک منقال

طلای خالص که دارست منقال شریعی و آنچه حرامست جماع کردن  
در قیل زن حایض است و باقی استمناعات جایزست و واجب

بر وقتضای روزه بدون نماز و سنت است که در اوقات غارت و ضو  
سازد و رو بقبه نشیند و بمقدار نماز که بخرد کند و مکروه است

از برای رو خضاب کردن مطلب سیوم نفاس است و آن نیست  
بجزه طفل آید خواه که در وقت زاییدن زان میاید خواه بعد از آن و آنکه پیش زاییدن

نمیاید نفاس است و فرقی نیست میان اینکه طفل تمام متولد شود  
یا تا تمام شده سقط شود هر چند مضعه باشد هر گاه علم بهم رسد که آن مضعه

ماوه انسان است و مضعه شیمیست یا ریه کوشش جاسیده و بعضی  
علقه را ملحق کرده اند هر گاه علم بهم رسد که آن نیز ماده و میدارد

ان نسبت هر چند یک گفتن چهار زن قابل باشد و علقه یا ریه خون  
برتر است



32  
 به نسبت و اقل نفاس را حدی در شرع نسبت گاه است  
 یک لحظه هم میشود و در اکثر آن خلافت و تحقیق آن از مشکلات  
 میباید فقه نسبت و آنچه در نظر جعفر راجع است اینست که اکثر  
 نفاس مثل اکثر حیض است همان قدر را می نشیند و خود را صاف  
 نفاس میداند اکثر تمام شدن ایام پاک شدن غسل میکند و  
 اگر پاک نشد می نشیند تا ده روز هر گاه خون در ده روز پاکتر  
 قطع شود معلوم میشود که همه نفاس بوده و اگر قطع نشود از ده  
 گذشت معلوم میشود که زاید بر ایام عادت استحاضه بوده است  
 چنانکه در حیض بیان کردیم و اما بمداخه و مضطرب است  
 اگر خون بنیزد تا ده روز تمام شود همه را نفاس می شمارند خواه قطع  
 شود بر سرده یا از ده تجاوز کند و مثل حیض نمیدانند که رجوع  
 بنمیزد عادت خون یا غیر آن بکند و هر گاه زنی در روز اول  
 زائیدن لحظه خون بنمید و در روز دوم خون به سید مجموع ده روز

اما با جمیع هم از زن ذات عادت است  
 ایام عادت خود که در حیض است

اگر از ده روز قطع نکند و در ایام عادت  
 زاید بر عادت استحاضه می شمارند

ز نفاس بدانند بلکه هرگاه در زائیدن و بعد از آن بیخ خون نه بیند تا  
 ده روز و در روز دهم خونی به بیند باز مجموع ده روز نفاس میداند  
 و خونی که زمان بعد از ده روز می بیند آن خون استحا ضعیف است  
 و باید در عمل استحا ضعیف بکنند چنانکه بعد از آن مذکور خواهد شد مگر آنکه بعد  
 از قطع شدن خون نفاس ده روز گذشته باشد که اقل طهر است  
 پس ذات عاده باید بعد از خود رجوع کند و ایام عادت  
 خود را حیض داند مگر آنکه ممکن باشد که حیض تازه از برای او حاصل  
 شود پس در این صورت هر چند در ایام عادت هم نباشد که او را  
 حیض میدانند و چنین زنی که غیر عادت خود خون دید بجز در بین خون  
 ترک نماز و روزه نمیکند بلکه تا سه روز احتیاط عبادت بکنند و  
 بعد از آن خود را حیض داند و هرگاه بعد از ایام نفاس مستمر  
 باشد یعنی خون مستمری می بیند پس احکام آن چنانست که در میان  
 حیض کفیم و اما احکام نفاس پس آن مثل احکام حیض است در واجبات

در ایام عادت  
 با نیت در نظر است

در ایام عادت  
 با نیت در نظر است  
 حیض کفیم و اما احکام نفاس پس آن مثل احکام حیض است در واجبات

۱۰۰



در اجزاء و اجزای آن  
در اجزای آن  
در اجزای آن  
در اجزای آن

و مجزئات و مکرومات و فرقی که ذکر کرده اند همانست که قلیل  
نفاس خوی ندارد و بخلاف حیض و در اکثر نفاس خلافت  
و در اکثر حیض خلایق نیست و در اینکه در حیض کاسی رجوع  
بعادت خوشان و تمیز آن میشود بخلاف نفاس و دیگر اقل طهر  
در مابین دو حیض باید فاصله بشود اما مابین دو نفاس شرط نیست  
پس هرگاه طفلی متولد شود و خونی به بیند و پاک شود و بعد از  
خیزد روز دیگر طفلی پیدا شود و خونی به بیند هر یک از آنها نفاس  
علیه است **مطلب چهارم** در استحاضه است خون استحاضه غالباً  
مرد و زرد و نازک است و هر خونی که معلوم نشود که از دمل یا زخمی  
بهم رسیده باشد و ممکن نبات که خون حیض باشد یا نفاس  
سبب تنقیحی شرایط آنهاست استحاضه است و استحاضه بر  
قسمت قلیله و کثیره و متوسطه معلوم میشود این اقسام  
ناینکه زن پیشه بجز در دارد و اگر خون برینه فرد رود سیاه سوراخ

و از او بیرون آید و بکنه و لخته برسد آن کثیره است و اگر منیه را فرو  
گیرد و سوراخ نکند اما از پشت منیه روان نشود آن متوسط است  
و اگر منیه را سوراخ نکند هر چند قدری در و فرو رفته باشد آن قلیله است  
اما قلیله پس حکم آن این است که از برای بر نمازی وضو می آید  
هم بر او غسلی نیست و متوسط پس آن نیز از برای بر نمازی وضو می آید  
و یک غسل هم بر او واجب است که پیش از نماز صبح بکند و اما  
کثیره پس او نیز آنچه بر آنها واجب است بر او هم واجب است بعد از  
دو غسل دیگر یکی از برای ظهر و عصر اگر آنها با هم بکند واجب است  
بر آبی معرب و عشا و آنها را نیز با هم بکند و بدانکه زن مستحاضه  
باستحاضه کثیره هر گاه بعد از غسل صبح استحاضه اش قلیله شود  
دیگر بر آن غسلی نیست از برای ظهر و عشا این و هر گاه بعد از  
استحاضه اش قلیله شود و دیگر غسلی نیست از برای عشا این و همچنین  
در سایر اقسام مثلاً هر گاه زن مستحاضه با استحاضه قلیله بعد نماز



صحیح کثیره باورد و در هر چند بکلیه باشد باید از برای نظهرین غسل کند  
 و همچنین هر گاه بعد از ظهرین روز دیگر باید غسل کند از برای عثمانین  
 و همچنین در سایر اقله هم وضو و نیست که صیغه فقلت بر کثرت  
 و توسط متصل با وفات نمازنا باشد بلکه همان مجرد مسی که حاصل  
 کافیت در شورت حکم و همچنین در وضو از برای قلیله مثل آنکه  
 کی در اول طلوع آفتاب استحاضه قلیله به سید بقدر لکه و دیگر  
 باشد تا ظهر و حدث دیگر خوبی نباید از برای عصر وضوی در کار نیست  
 و آنیکه کفیم در کثیره سه غسلی کند در صورتی بود که جمع کند مابین نظهرین  
 و عثمانین نظهرین و این از برای آسان کردن کار است و اگر نه جایز  
 است که از برای هر غازی غسل کند و نمازنا را از هم جدا کند بلکه  
 بعضی دعوائی همچنان بر استحباب این کرده اند و در حسبت مرزن  
 مستحاضه که در وقت هر غازی پیشه را تعزیرند و همچنین که را جمع و او  
 دانسته اند که ظاهر فرج را هم بشنود اگر آلوده باشد و تمام این مطلب

دیگر از وضو سزاوارتر است  
 وضو از برای نظهرین سزاوارتر است  
 بعد از آن

در لباس مصلی مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی **فصل چهارم** در غسلهای  
سنی و در آن چیز **مطلب** است **مطلب اول** در اقسام آن است  
بدانکه غسلهای واجبیه که مذکور شد نیست است کردن آنها بمجرّد حصول  
سبب هر چند وقت عبادت مشروط بان داخل شده باشد  
و سنتی کردن آنها از برای هر امر سنّتی که مشروط باشد صحت  
ان بطهارت مثل غار سنت و طواف سنتی مسکّنات قرآن  
سنّتی یا مشروط باشد کمال آن بطهارت مثل تلاوت قرآن و دخول  
مساجد و غیر آنها از آنچه گذشت در وضو بلکه مطلق غسل کردن  
در هر وقت سنّتیست هر چند بسبب از اسباب مقدمه بعمل نیامده  
باشد و همچنین سنّت غسل در روز جمعه و بسیار تا کنید دارد  
و وقت آن از طلوع **صبح** است تا ظهر و اگر تا ظهر نگردد باشد اما  
**فصل** غار جمعه یا ظهر را نگردد است و غسل نیست قضا و ادای آن  
کدام نکند و اگر غار را کرده است و هنوز غسل نگردد است

بگرفت نماز یا بلباس  
سنّتی غسل است  
بیت سنّتی غسل

سنتی



پس او جز ما نیست قضا بکند و هر غسل را نزدیک نظر بکند بهتر  
 است و افضل است و هرگاه غسل در روز جمعه فوت شود در  
 روز شنبه قضا او را بکند و ظاهر آنست که در قضا نیز است باین نظر  
 در روز شنبه و دور نیست که بعد ظهر افضل باشد بجهت سرعت خیر  
 و جمعی گفته اند که در وقت انداختن قضا را در شب شنبه نیز با وجود مظنه که آن  
 امکان در روز شنبه این حکم خالی از اشکال نیست و کسیکه در روز  
 بخشنه نرسد که روز جمعه آب نایاب شود از برای غسل جایز نیست  
 تقدیم غسل در روز بخشنه بلکه اختصاص کمی است بآن روز و ممکن  
 که فوت آن در روز جمعه در روز بخشنه متواند که در بعضی  
 جمعه را هم ملحق به روز بخشنه کرده اند و عمل بان باکی نیست و هرگاه  
 اتفاق افتد که در چنین صورتها در روز جمعه غسل عقده شود  
 سنت است که غسل را اعاده کند و از جمله غسلهای سنتی غسل عید  
 فطر و عید قربان است و وقت آن بعد طلوع صبح تا وقت نماز

در بیان این مختصات  
 بعد ظهر روز جمعه و روز شنبه

تقدم

عید را میکند و در شبیت که تا آخر روز نهم توان کرد و غسل شد  
 عید فطر و هفت آنست که مقارن غروب اقیاب میکند و غسل روز نهم  
 که نهم ذی حجه است و روز نهم <sup>بمنزله</sup> که هفتم آنست هر روز عید که نهم  
 آنست و روز مبارک که نهم است و چهارم آنست و غسل روز نهم بود  
 بی که به نهم ربيع الاول است و غسل روز و حوی الارض که سبت و نهم  
 ذی قعدة است و روز سبعت که سبت و نهم رجب المرجب است  
 و شب نیمه آن و روز نوروز که تحویل اقیاب بروج محل میشود و شب  
 نیمه شعبان از شبهای طاق از ماه مبارک رمضان خصوصاً در شب نیمه آن  
 و شب یفهم و نوردهم و شب سبت و یکم و سبت دوم در آن دو غسل دارد  
 و راول شب در آخر شب و غسل قضای نمازهای کسوف و خسوف  
 برگاه نماز را ترک کرده باشد و قرص هم تمام گرفته باشد و غسل از برای  
 احرام و طواف و بعضی از افعال حج که در مقام خود مذکور خواهد شد  
 و غسل توبه از کفر و فسق یعنی کناه کبیره و غسل زیارت پیغمبر و ائمه و غسل

اول و شب



دخول کعبه و حرم و مسجد اطرام و مدینه و مسجد نبوی و غسل  
 از برای کشتن و زنی یعنی کمر ناپسه و سنت است غسل مولود یعنی غسل  
 دادن طفل که تازه متولد میشود و غسل غار واجب غار حاجت و استخاره  
 و طلب باران و بدانکه هر غسلیکه سنت است از برای وقت باید در آن  
 وقت کرده و آنچه از برای فعلیت مثل زیارت و غار و امثال آن  
 باید قبل از آن کمر و بغیر توبه و عاثنای دار کشیده و کشتن کمر ناپسه  
 که بعد باید کرده و آنچه از برای فعل میکند اگر قبل از کمر کردن فعل حدیثی  
 حاصل شود اعاده یکند غسل را و آنچه از برای زمان است غسل  
 جمعه و عید و مثل آن همان کمر و غسل کافیت بسبب حدث  
 اعاده در کار است مطلب هر گاه بکلف چند غسل جمع شود پس یا  
 از نیست که همه آنها واجب است یا همه سنت است یا بعضی از آنها واجب  
 باشد پس سنت است و بعضی واجب است پس اگر همه آنها واجب  
 باشد پس اگر در میان آنها غسل جنابت باشد پس اگر غسل

نسخ از حدیث بود و در بعضی نسخ  
 بار کشیدن با نیت بود از ستاره روز  
 و از برای

دخول مکانی که باید پیش از  
 داخل شدن در آن مکان کرده  
 و نیت آنجا





از برای او کافیت بهر خید تفصیل مذکر او نباشد مثل اسکیه  
 روز جمعه است و میخواند زیارت هم میکند اما متذکر این نسبت  
 که امر روزی میباشد هم نسبت یا آید و در داخل مکان شریفی هم  
 شد مثل اینها اما حال او اینست که اگر بداند و متذکر باشد اینها را  
 نیز قصد خواهد کرد و اگر بعضی از غلماهای واجب بعضی نسبت باشد  
 اقوی در نظر حقیر در اینجا نیز آنست که اگر همه را قصد کند تک عمل  
 کافیت و اگر بعضی را بکند مخصوص همان بعضی است مگر اسکیه این  
 بعضی غل خبابت باشد که ظاهر آن حرکت است از **تفصیل با هم**  
 و کیفیت غل است و در آن خید مطلب است **مطلب اول** در غل بدو اجزای  
 مباشره آن بخودی خود در حال اختیار اما هر گاه مضطر باشد و  
 عاجز باشد دیگری میتواند او را غل بدید و واجب است در وقت مکان اول آن منعی نیست  
 و کیفیت آن از آنچه در وضو کفیم معلوم میشود و واجب است که ابتدا  
 کند شستن سر بعد از آن نصف بدن را شست و بعد از آن

نصف طرف چپ را و گردن هر جمید از ظهر است که با ششینه  
 شود اما احوط آنست که او را با سه شویید و بعد از آن نصف  
 راست که در طرف راست است بشویید و نصف دیگر را با ط  
 چپ و ناف و عورتین را با هر طرف که بشوید مختار است و احوط آنست  
 که با هر یک از دو طرف بشوید یا نصف هر یک یا از طرفی که در سمت  
 راست بشوید و ترتیبی در میان اجزای اعضا نیست اما هر  
 که از بالا بریزد و بشوید تا پائین و اگر نه یا مارا مثل پیش از دست  
 بشوید صحیح است و باید که مسمی شستن بعمل آید یعنی آب از هر طرف بریزد  
 و دیگر جاری کند و هر گاه مثل روغن مالی یکبار کافی نیست  
 و واجب است که هر جای که آب نرسد آبر با آب دیگر برساند مثل سر  
 مو و بیخ گوش و ناف و زیر پستان زنان و زیر بغلها و چنین  
 ماییکه در بدن گدومهای چاق میباشد و ای نمایانست از زیر  
 باضها و شستن خود مو واجب نیست م شستن بواطن مثل میان بینی

و با صبیح با قبل از بلند شدن او باشد  
 سرش با صبح با هر یک یکبار علییه  
 مانع از آنست که از آنجا جاری  
 شود و فرزند او واجب

غسل  
 با صبح



و سوراخ گوش و چشم مگر آن قدر که از او غایب است و سوراخ

که در گوش و بینی جهت حلقه و گوشواره میکند اگر خری در آنها

بست حرکت بدین تا آب سوراخ برسد و اگر در آنها خری نیست

پس اگر سوراخ چنان تنگ و بزم آمده باشد که اندرون آن پیدا

مشتن اندرون او واجبست و اگر اندرون غایبست تا آنکه بشود

و هرگاه در میان آب سیاده و غسل میکند پاها را بیرون بیاورد

و آب بر آنها بریزد یعنی هرگاه از پاها آن طرف که در سمت راست است

و ظاهر اینست که هرگاه نصف بدن راست تا آنجایی که در میان آب

و آن باقی مانده پاها را بیرون بیاورد و بمانند غسل در آب فرو برد

کافیست بلکه هرگاه سر را بشوید بعد از آن طرف راست بدن را با آب

فرو برد و بعد از آن طرف چپ را با آب فرو برد کافیست اما آب

رخین و مشتین بهترست **مطلب** **مطلب** **مطلب** جایزست در محوض این غسل

ترتیبی نیست غسل بکنند و یکدیگر در آب فرو رود و این را غسل

از حاجی میگویند و اگر داند که آب بهمه نمویا امثال آن میسر در زیر  
آب دست مالده یا برسد و هرگاه به نیت غسل داخل شود هر عضو که آب  
باورسیده دیگر احتیاج آب بسپین دیگر ندارد مثل اینکه کسی در نهی  
یا حوضی که کل داشته باشد غسل کند و پیش از آن که تمام بدن او را  
آب فرو کرد پای او بکل فرود و باکی نیت فر تمام شدن غسل  
بجز و کفش آب تمام بدن را حاصل میشود و دیگر بیرون آوردن از آب  
داخل غسل نیت و ظاهر روایات آنست که از بیرون آب داخل  
آب فرود پس اگر کسی در زیر آب باشد نیت غسل نکند و خود را  
حرکت بدهد گفتا که در این باب مشکلیست هر چند که مطلقا این مشکل  
است در صورتیکه فرورفتن در آب با وضو قنایید و اما مثل  
پلکان حوض یا خزانه حمام که تاساق یا کمر یا بیشتر آب در آنجا  
بقصد غسل در حوض یا خزانه فرورود ظاهر است که شکل ندارد و اما هرگاه  
در میان حوض و خزانه آبی نمانده باشد و تا کمر یا بیشتر آب داشته باشد

فرود در



و فرود آب و یار از زمین خرد کند که آب یکف پای او برسد این  
 حکم خالی از اشکال نیست بجهت اینکه انصورت از احادیث ظاهر  
 نشود بلکه در چنین صورتهایان نحوئیکه سابق گفتیم که بعد از  
 سه مرتبه از طرفین را از آب در آورد و فرود به نیت غسل  
 است و هر گاه بعد از غسل از تماسی معلوم نیست شود که خبری  
 از بدن در آب نمانده باشد غسل را عاده کنند و در زیر باران تند  
 نماند و آب شستن را تماسی بصورت است اما غسل تری  
 مانعی ندارد و غسل اینکه در زیر باران نیت غسل کند در باران  
 او که میاید دست ببالد و سر بگردان را آب برساند و بعد از آن طرف  
 راست را و بعد از آن طرف چپ و ظاهر آنست که غسل  
 تماسی در همه عملهای واجب و مستحبی جایز باشد چه بد که در بسیاری  
 از آنها حدیثی نیست **مطلب سیوم** باید که آب غسل مباح باشد  
 و پاک باشد و در مصافق باشد مثل کلاب و عوق و غیر آن بلکه

حقیقی باشد و اظهار است که باید بدن پاک باشد پس هرگاه پدید  
بخش باشد غسل صحیح نیست بلکه اگر غسل از تاسی در آب جاری یا  
که بکند و نجاست بجز در خون در آب ایل شود هم حکم صحیح مشکل  
است و ظاهر اینست که از آن نجاست از هر عضو قبل از نشستن  
ان عضو کافی باشد و واجبست که جمیع اعضاء را قبل از غسل قطره  
کند فضل نجاست در ادب و سنتی مای غسلست و در آن دو مطلب است  
مطلب اول سنت است از برای مردی که منی او آمده است استرا  
کند در آن یعنی معی کند که مجرای منی را پاک کند از منی با سبکه بول کند و  
و بعد از آن ببرد یا لیدن بجز بقیه بول را هم برون بیاورد و بهترین  
صورتها نیست که اول سه مرتبه بجزی تمیخ کند و بعد از آن دست ببالد  
از دم شوراغ مقعد بجز بقیه تا پنج ذکر سه مرتبه و بعد از آن از دست  
ذکر دست ببالد تا سران سه مرتبه و بعد از آن سه ذکر را سه مرتبه تمیخ  
و بهترین صورتها است که انگشت بزرگ در پشت ذکر بکند از دست



کله

۱۱۰

و کشت میانین در دم مقعد و بکشد و بسیار دنا نچه تری که در سج  
 و کمر است که در میان تخمهاست نیمه داخل اصل ذکر شود همچنین  
 اصل ذکر را هم چنین بکشد تا سر ذکر و تاکید بسیار در راسته است  
 و فایده آن آنست که دیگر بعد از آن اگر تری از او ظاهر شود که  
 معلوم نباشد چه چیز است غسل و وضوی او نشکسته نشود  
 پس اگر بول و اسهال هر دو بکند و بعد از آن تری از او ظاهر شود  
 و معلوم نباشد که نمیت یا بول یا تری یا غیر آن پیش غسل  
 و نه وضو و نه بول هم شستن آن تری و اما اگر بچکد آنم کرده باشد و  
 بعد از آن این چنین تری ظاهر شود این شخص باید غسل را اعاده کند  
 آن تری را هم بشوید و هر چه با در سیده تجسس است و اگر بول کرده  
 و اسهال کرده است غسل اعاده نمجواید لیکن آن تری نجس است  
 و وضو باید بار زد و اگر اسهال کرده و بول نکرده پس اگر متوانست  
 ببول کند و مکرده آن نیز باید غسل را اعاده کند و تری را بشوید و

اگر بول منی آمده و ممکن نبوده که بول کند و این مسدود است و اگر  
در نظر حقیر این است که این هم مثل سابق است و در صورتیکه عمل نکند  
میشود آن نماز قبیل از آمدن تری کرده صحیح است و اعاده ندارد و اینها  
که کیفیت همه در صورتیست که آن تری همشبهه الحال باشد اما اگر دانیم که آن  
تری بول است یا نیست یا اندک است پس باید بحکم آن عمل کنیم چنانچه  
بول و استبراء باشد و اشکال در صورتیست که بول و استبراء  
میکند و عمل کند بعد از آن ملاحظه دوست یاز می کند و از وظایف میاید  
یاد دی میاید یا بول کند و احتمال این هم باشد که آلوده کی از منی  
در مجرای باشد که بان مخلوط شده باشد و حکم این از کلام فقهاء  
صریحاً بر نمیاید و ملاحظه احادیث احتیاط از اینها هم کند بهتر خواهد بود  
و بعضی از برای زبان هم بول و استبراء است دلالت آن دو همان  
احکامیکه در استبراء مرد کفتم در اینجا جاریست و هر تری که از زن ظاهر  
شود و مشتبه باشد بسبب ضرری ندارد و در جمیع حال و طرق استبراء



زن آنست که با انگشتان خود از جانب عرض فرج از هر دو طرف  
 بقوت فمخروج را بپوشاند و هرگاه بینی مرد که در رسم زن بوده  
 و بعد از غسل از رسم بیرون آید بر و غسل نیت و اگر بینی خود  
 زن بیرون آید باید غسل را اعاده کند خواه مخلوط باشد بینی مرد  
 یا خالص باشد و در صورت اشتباه نیز بر و غسل نیت **مطلب نهم**  
**سنت** که در اول غسل بسم الله بگوید و دستها را تاباند  
 دست **سنت** مرتبه بشوید و بعضی تا مرفق **سنت** آید و این **سنت**  
 و منضمه و اشتقاق بکند و ظاهر است که در آنها فرقی در غسل  
 نیتی و ارتعاشی نباشد و **سنت** است که در غسل ترتیبی دست  
 مینمالد و از او باید **سنت** بهم جای سازد و این **سنت** است که آب آنها قویترند  
 باز بمالند در **سنت** مالیدن مثل موی تنگ و چین بدن و **سنت** است  
 شستن مود و عاخواندن با نخه و ارو شده است در **سنت** غسل  
 و بعد از فراغ از نیکه بیک **سنت** است و صاع چهار مد است

تفادیه

در کجا بماند

اغسل

و میان آن گذشت و موالات بعمل آوردیم یک از او و معنی که  
در وضو گذشت در اینجا واجب نیست بلکه سنت است و پیریک از تقصیر  
راسته مرتبه بشود و مکروه است که کسی ملک او بکند یا معنی که است دست  
او برسد و او میباید بریزد و غسل کردن بآبی که در آفتاب گرم کرده باشند  
فایده هرگاه کسی در آشنای غسل از حدت اصغری سمرزندیش در آن  
خلاف عظیم است و اشکال بسیار است و احوط آنست که غسل را تمام  
و اعلام کند و وضو هم بسازد و دور است که اگر تمام نم نکند ضرر نداشته  
باشد بلکه قصد بطلان او را از سر گیرد و وضو هم بسازد ظاهر است  
که این گفتگو در غسل از یاسی هم جاری میشود و جهت آنکه پیش گفتیم که خرد  
از بدن را که آب گرفت غسل آن بعمل آمده است و چنان نیست  
که بعضی گفته اند که تا تمام بدن آب فرود نرود هیچ چیز غسل بعمل آمده  
باب سیم در تیمم است و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام  
تیمم است بدانکه چون تیمم بدلیست اضطرابی که جنات اقدس الهی از

نظر



لطف خود مبرسی رفع مشقت و صرح قرار داده در جای که آب  
 نباشد یا در استعمال آن مشقتی باشد اکتفایان جایز است پس از  
 برای هر چیزی وضو واجب باشد یا غسل واجب باشد مثل نماز و طواف  
 و مسکن کتابت قرآن و دخول مساجد و قراة عزائم و غیر آنها  
 از آنچه گذشت و میسر شود وضو یا غسل تیمم واجب خواهد بود و  
 آن تسبیح میباشند آنها می شود و هم چنین گاهی واجب میشود  
 بند و شیشه نذر و علاوه بر آنچه گذشت واجب میشود در سبک  
 در مسجد الحرام یا مسجد رسول خوانده باشد و محتمل است پس تیمم  
 میکنند برای بیرون آمدن نکرد صورتی که ممکن نشود غسل بدون  
 اینکه نجاست بسجده رسد و آن فرض نادری است و همچنین علاوه  
 بر آنچه پیشتر یاد شد از برای آن وضو یا غسل از امور که پیش ذکر کردیم  
 سنت است از برای آنها و علاوه بر آنها سنت تیمم از برای خواندن  
 با وجود آب حتی بغیارت خواب هر چند ممکن باشد از برای

از خاک نینودیم از برای غار میت هر چند آب میسر شود و همچنین تجوید  
کردن تیم از برای هر غار فصل دوم در اسباب پاکت عدم ممکن از وضو  
و غسل میشود و در آن چند مطلب است مطلب اول از جمله اسباب تیم  
نیافتن آست بقدر وضو یا غسل و اگر قلیلی آبی داشته باشد که وفا  
نکند و ممکن باشد که قلیلی کلان بی رنگ و بوی عرق یا مثل آن داخل  
آن کند که کفایت کند و آن آب از اطلاق در نزد ما باز در عرف  
انگیز آن گویند باید که داخل کند و بان وضو یا غسل بعمل آورد و اگر آب  
بقدر وضو داشته باشد یا بقدر غسل و بر او واجب باشد  
مثل آنکه در غیر غسل حیاست باشد احوط آنست که غسل کند و در عوض  
وضو تیم نکند و اگر حیاستی در بدن او باشد که لازم باشد از آن  
و آن حیاستی در جای باشد و نتواند جامه را از خود دور کند چنانچه  
سر یا یا غیر آن از آن حیاست را مقدم دارد و در عوض وضو یا غسل تیم  
کند مگر آنکه چیزی که با وضو تیم توان کرد به هم نرسد در آن صورت بان آب

۱۸

و وضو



وضو یا غسل بعد آوردن با نجاست نماز کند و کسی که آب ندارد یا اینست  
 که یقین دارد که تا وقت نماز باقیست آب بجهت او میسر شود  
 و یا اینست که یقین دارد که در وقت میسر می شود و نماز را در وقت  
 می تواند کرد پس در صورت اول بر او طلب آب و تفحص لازم نیست  
 در صورت ثانیه صبر و انتظار ضرورت می بیند هرگاه مظنه حصول  
 آب دارد هم جایز است تا گمان او باقیست و اما در صورتیکه گمان  
 او اینست که در وقت آب میسر شود یا آنکه طرفین مساویند و احتمال  
 حصول آب در نزد او مساویست پس این شخص باید در زمین هموار  
 که کوه و درخت و سنگ لاغ نباشد بقدر دو تیر تیراب از چهار جانب  
 تفحص کند و اگر زمین ناممواست بقدر یک تیر تیراب و اگر از فزونی  
 درنده تیرتیر و پیم خرز باشد طلب او وسط است و این وجوب طلب  
 نیست که وقت وسعت داشته باشد و اما اگر وقت تنگ باشد  
 مثل آنکه پیش از طلوع آفتاب از خواب برخیزد و وقت وفا کند

تیمم کند و نماز کند و همچنین موجود باشد اما وقت القدر نیست  
که وضو یا غسل بعمل آورد بار تیمم کند و اگر کاپلی کند و بطلب آب  
نرود تا وقت خشک شود مشهور السنه است که گناه کار است اما تیمم  
کند و نماز کند و اعاده بر او نیست و احوط السنه است که نماز را اعاده  
کند و هر گاه آب موجود باشد و اعمال کند تا وقت وفا کند وضو  
یا غسل و اگر نماز در وقت هر چند بقدر بگیرد آن بدست آن نیز تیمم  
کند و نماز را در وقت نکند و احوط آنست که اعاده به سبب  
و اعاده را درین دو صورت ترک نکند که در مساله اشکال قوی است  
**مطلب دوم** از جمله اسباب تیمم آنست که خود را با آب نتواند رساند  
با اعتبار زمین گیر بودن یا آب آنکه در چاه است و بند و دولوند الی  
که آب بیرون نیلور و یا آب را میفر و شستند و قیمت نداده که  
بگیرد یا روزی و یا درنده قیسه که خواه از خان خود برسد یا از مال  
یا از عوض خود و خوف زیاد هم از جمله عذرناست هر چند که از امور



مذکور نباشد مثل کتیکه از رفتن به قبرستان نرسند  
 یا از خانه تاریک میترسند و همچنین هرگاه از سه مائت سه و شصت  
 باشد بر او تحمل آن هر چند از این باشد از آزار رسیدن و هرگاه  
 ممکن باشد او را کندن چاه یا آب از چاه بیرون آوردن هر  
 چاره که باشد حتی مثل اسکی جامه خود را بچاه میاویزد و بعد از آن  
 که ترشد بیرون آورد و بیفتار باید که تحصیل آب کند و همچنین  
 واجب است گرم کردن آب هرگاه از سه مائت سه و شصت خریدنی  
 آن از برای کسیکه ممکن باشد قیمت و ضرری با و نرسد  
 در دادن قیمت هر چند با ضعاف قیمت آن باشد اما اگر  
 ضرری با و میزند یا بمعنی که بجهت قوت خود و عیال خود و لباس  
 ضرورتی معطل میماند پس بر او واجب است خریدن خواه ضرر  
 در حال باشد یا از برای بعد از این هرگاه امید بهم رسیدن  
 چیزی دیگر از برای او نباشد که کفایت او کند و همچنین واجب است

خریدن تبد و لولو و امثال آن هرگاه موقوف باشد تحصیل آب  
 بر آن و هم چنین خریدن بنیرم برای آب که کم کردن و امثال اینها  
 و اگر کسی ابرابا و نجشده واجبست قبول کند بلکه اگر قیمت آنرا  
 بچشد و میسر شود خریدن هم واجبست که قبول آن کند **مطلب سوم**  
 از جمله عذرها از آزار و مرض است که بترسد با وجود آن مرض از  
 استعمال آب خواه از مردن بترسد یا از سخت شدن  
 آزار و طول کشیدن آن و همچنین هرگاه آزار ندارد و اما میترسد  
 که آزار ببرد و همچنین در قتل و جراحت در جایی که صبره میسر  
 و معیار یعنی در یافتن کردن آن حصول شکیست و غرض و نفعی است  
 که در عیالات تحمل آن بسیار است است نه مجرد اسم مرض و از  
 آزار بجهت آنکه بسیار آزار است که استعمال آب این ضرر را نیندازد  
 و مطمئن فرساکانست بلکه احتمال شکافست و جنبی بترسد  
 از استعمال آب باید تمیم بکند خواه عدا خود را جنب کرده باشد

بنوعی که در این کتاب  
 در جایی که احتمال است  
 در جایی که احتمال است

در جایی که احتمال است  
 در جایی که احتمال است  
 در جایی که احتمال است  
 در جایی که احتمال است

بی



پایلی اختیار مختب شده باشد و بعضی علما قایل شده اند  
 بوجوب غسل بر کسیکه عذرا حبت شده باشد هر چند ترس دراز  
 تلف و این قول ضعیف است و کسیکه داند که آب بدست او نیاید  
 جایز است از برای او جماع کردن بلکه بر حین بقدر وضو هم آب  
 داشته باشد جایز است جماع کردن و خوف ترکیدن دست و خون  
 آمدن هم از جمله عذر است بلکه شستن بلاهم از اسباب تیمم شده  
 اند و آن است که پوست بدن زیر مشود و بدروست مشغو  
 و گاهی پوست پوست مشود و گمانست که منتهی مشغو تر کین  
 و دعوی ایجماع نیز بر این کرده اند و بعضی مردم از راه جهالت  
 و دعوی صلاح در خین اوقات وضو یا غسل عمل می آورند باز  
 ایشان تصور نمی نوازند پس اگر کسی در بعضی این احوال  
 مثل خوف شین یا ترکیدن دست و امثال آن وضو یا زود  
 یا غسل کند یا آن اکتفا نکند و تیمم هم بکند و از جمله عذر اشکلی است

و خوف تشنه شدن که تحمل آن متناقض باشد پس در این  
صورت ابرالکاه دارد و سیم کند و خوف تشنگی بر او هموست  
سیم غرضت بلکه چار و ای که همراه دارد و گمانیکه حیوانی باشد  
که از ذبح آن ضرری لازم نیاید و تصبیح مال شعو که در این صورت  
جمع می تجویز ذبح کرده اند **مطلب چهارم** هرگاه کسی از برای او  
آبی مسیره نشو و برف باشد اگر تواند شد که آب کردن برف  
یا بالیدن آبدن بخدی که آب در روان نشو و مسیش  
لعل آید بان وضو یا غسل لورد و اگر این مقدور نشو  
بجاک یا غیر آن از آنچه بعد خواهم گفت تیمم کند و اگر نه آب  
و نه خاک و نه غبار و نه گل و نه سنگ هیچ کس نباشد ظاهر  
آنست که طهارت از وسو ط باشد و احوط آنست  
که برف تیمم کند مثل خاک و اگر با وجود سیم برف بر اخصا  
وضو یا غسل هم ببالد محال احتیاط کرده خواهد بود و بعد از سیر

لکن



شدن وضو یا غسل یا تیمم صحیح نماز را اعاده کند فصل بیوم  
 در کیفیت تیمم است و در آن چند مطلب است مطلب اول  
 واجبست که در اول نیت کند و قصد کند که تیمم میکنم بدل از  
 وضو یا بدل از غسل از برای مباح شدن نماز یا بر وجه از برای  
 دو تیمم میکند واجب فرزه الی اللہ و حقیقت نیت و تفصیل  
 آن و احکام آن همانست که در وضو گذشت و نیت  
 رفع حدث در کار نیت بجهت آنکه تیمم رفع حدث را  
 بآله نمیکند بلی اگر منظورش رفع حدث یا شستن یا  
 که استحال آب می شود یا ناقصی بهم رسد مانعی ندارد  
 و نیت باید بمقارن دست زدن بر خاک باشد و بعد از  
 نیت کیف دستها را با هم بر خاک میزنند و مجرد گذاشتن  
 دست بر خاک کافی نیست هر چند بقوه بگذرد و تمام کف  
 هر دو دست بر پیشانی تا بطرف بالایی بینی و چنین که در طرف

پیش نیت منتی مشغوب شو سهان باله و بعضی مسح ابرو و نارام  
واجب است اندو دلیلی بران ندیده ام و داخل کردن در نهال ط  
بعید از آن بکف دست چپ تمام پشت دست راست را از بند  
تا سر انگشتان باله و بعد از آن بکف دست راست تمام پشت  
دست چپ و احوط است که تمام کف هر دو دست را تمام پیشانی  
و چین بر سر و همچنین تمام کف دست چپ تمام پشت دست و تمام  
کف دست راست را تمام پشت دست چپ را یکبار جز از اجزاء  
کف بخری از اجزای روشت دستها بر دست و نیت با هر  
قدری از موی سر داخل کند از باب مقدمه که خاطر جمع می باشد  
بجمله آمد باشد و همچنین قلیله از بالای بند کت داخل کند  
و باید که مسح کف دست بجز آید و در پشت دست نمیتوان  
مسح کرد مگر در حال اضطراب و اگر دستهای بر دو او برید باشند  
پس مسح دستها ساقط است و با ذراع خضوع و راجع کند

و اگر



و اگر آن هم میسر نشد نایب بگیرد چنانکه خواهیم گفت و اگر  
 بگیرد دست او قطع شده باشد بان دست رورامس کند و پشت  
 این دست یک بذر از آن دست بمالد یا نایب بگیرد و اگر میسر  
 بخاک مالده و اگر بعض دست را برید باشد باقی را مسح کند و اظهار  
 که واجبست که چیزی بدست بخشد از خاک که بان مسکنند گاه  
 بدست او بخشد و فو و دیگر دست بر خاک نزنند **مطلب دوم**  
 مشهور است که در تیمم بدل از غسل بگیرند و دیگر دستها را بر خاک  
 نزنند از برای پشت دستها و در بدل وضو همان دفع اول  
 انگشاند و اظهار زینر و حقیر آنست که فرقی میان وضو و غسل نیست  
 و کیفیت هر دو کافیت اما در مرتبه زدن است خصوصاً  
 از برای غسل و نهایت احتیاط آنست که بدل وضو یا غسل هر کدام  
 باشد دو تیمم بکند یکی یک ضریا و دیگری دو ضریا و هر دو را  
 بقصد قربت یا اینکه بکفرنی را به نیت و چون کند و دو ضری

را به نیت سنت در تیم بدل غسل تا فرقی نیت مگر اینکه در تیم  
بدل از غسل خوابت وضوی در کار نیت و اما نباید <sup>غسل</sup> غسل  
هرگاه موجب وضوی بهم رسید باشد وضو هم بسازد و اگر وضو  
مییر شود تیمم بگیریم بدل وضو بکند مطلب بیوم واجب است  
ترتیب پنجگانه مذکور شد و موالات یعنی عقب هم دیگر کرد  
افعال خواره بدل وضو باشد خواه بدل غسل و و ابتدا از بالا  
بگیرند در رو دستها برد و وجعی از اوصیای گفته اند که باید مواضع  
مسح پاک باشد و این احوط است و اگر از زاله نجاست ممکن  
نباشد با نجاست تیمم کند هر چند متعدی باشد و خاک و بدن لا  
بخشند و همچنین است هر چند نجاست حایل باشد مثل خون  
غلیظ خشکیده و واجب است که تیمم لا خود مباشرت شود مگر در صورت  
بجز در الوقت نایب بگردان نایب دستهای او را نجاست  
بزند و اعضای او را مس کند و اگر او ممکن نشود نایب دستها



خود را بنجاک بزند و اعضای او را بر سر کند و با وجود امکان اینکه نیز دست  
 او را بنجاک بزند یا دست خود را بنجاک بزند گفت بنجاک مالیدن صورت و پشت  
 دستها اشغال است بجهت آنکه دست برخاک و در نیم از افعال تیمم است پس  
 باید در آن نایب بگیرد و اگر انهم میسر نشود اعضای تیمم خود را بنجاک نماید  
 بطلب چهارم سنت است بسم الله گفتن و کشا و در انگشتان در حال  
 زدن بنجاک و تخلیلی انگشتان در مسح یعنی دست مالیدن در میان انگشتان  
 هر دو نیست بلکه استحباب تیمم است و سنت است که دست مارا از عضو بریزد و  
 تا مسح تمام شود فصل دوم در بیان چیزیکه بان تیمم جایز نیست بدانکه خلایق  
 در میان علماء و رایکه تیمم بنجاک جایز است و اقوی در نزد حقیقت آنست که تا خاک  
 بر سر نشود چیزی دیگر نمیتوان تیمم کرد و اکثر از متأخرین و بعضی از قدما گفته اند  
 بر چیز در زمین صادق آید خلوت مثل سنگ در یک و غیر آن دو دلیل آن تمام  
 نیست اما رمل یعنی شن خرد که شبیه بنجاک است پس ظاهر آنست که جایز است  
 تیمم بان و خلایق در آن نقل شده و اما کج و آبک پیش از بخت آنها پس اگر

خاک بر آنها صادق بیاید مثل بعض از بلاد که گاه آنها خاکست خوشت و اگر  
صادق نیاید اظهر آنست که تیم نمیتوان کرد و همچنین بعد بختن جائز نیست تیم  
با آنها و بعضی جائز دانسته اند و آن ضعیف است و همچنین اظهر آنست که بسفال  
مثل احوط و در شسته و مثل آنها تیم جائز نیست و هرگاه خاک نباشد بجز جامه  
معدن یا یا مال است اما تیم کند و اظهر آنست که غبار مقدم است بر سنگ  
و احوط جمع میان تیم غبار و سنگ است و اظهر آنست که در تیم غبار تکانهیدن  
از جامه یا امثال آن معتبر است که آن غبار محسوس شود و بعد از آن تیم کند  
و اگر فرض شود که در آنها هیچ غبار نباشد پس تیم بآن ساقط است  
و باید که غبار خاک باشد و غبار خاکسترد آرد و مثل آنها کافی نیست و اگر غبار  
تیم شیعو لکبل تیم کند و طریق آن اینست که دستها را بکمال میکند و در او بعد  
آزان می تکاند و بعد از آن بر بعضی اممال و کل جسم باید از آن خاک آفتاب  
یعنی مثل کل و خاکسترو لکب و امثال آن نباشد و اظهر آنست که کل هم بر سنگ  
مقدم است و احوط آنست که جمع میان هر دو کند اگر برد و موجود باشد و اگر هیچ  
ند



یک از اینها بنمزد و برف هم رسد پس حکم آن پیش گذشت و باید که  
 تخم پاک باشد و برخاک تخم جابر نسبت و همچنین باید که مویز باشد و هرگاه  
 مجوس باشد در مکان غصبی و کراهتی از صاحب معلوم نباشد و ضرری با او  
 از تخم کردن در اینجا تخم بکند و اگر غیر این باشد محل اشکال است و مکروه است  
 تخم کردن بر زمین مشوره زار و رمل و سنت است که از بلندیهای زمین باشد  
 و در میان جاوه مانند فصل پنجم در احکام تخم و لواحق آنست در آن چه مطلب  
 است مطلب اول بدانکه جابر نسبت تخم کردن پیش از داخل شدن وقت اما  
 بعد از دخول وقت پس بعضی گفته اند که در اول وقت میتوان تخم کند و بعضی گفته اند  
 که هر چند تا آخر وقت و اقوی در نزد حقیق آنست که اگر امید زوال عذر باشد و ممکن  
 باشد که آب پیدا شود یا آزار او رفع شود صبر کند تا آخر وقت بقدریکه مظنه آن  
 باشد که وقت بقدر تخم و نماز باقی مانده است معلمان وقت تخم کند و نماز کند  
 اگر امید زوال عذر نباشد در اول وقت میتوان تخم کند و هرگاه کسی تخم را بر  
 نماز کرده باشد وقت نماز و کبر داخل شود بان تخم نماز دیگر در اول وقت میتوان

کرد و منظور رفع عذر نمیکند و بیک تیم چندین نماز میتوان کرد و از برای نماز قضا  
هر وقت که اراده کند میتواند تیم بکند و همچنین اظهار آنست که از برای نوافل نوبتیه در اول  
وقت میتوان تیم کند و از برای نماز نایستی دیگر هر وقت که خواهد میتواند تیم کند همچنین  
نماز آیات مطلب دوم برگاه نماز را با تیم کرد و دیگر بر وقت قضا آن نماز نیست و همچنین  
بعد از نماز آب پاشود و عذر زایل شود و وقت باقی باشد بر او اعاده واجبست  
خواه در سفر باشد و خواه در حضر و لکن محبت اعاده و اگر تیم کند و هنوز نماز نکرده  
آب پاشود و عذر زایل شود و بعد از آنکه آب استعمال در وضو یا غسل از برای او  
استعمال میشود تیم او باطل میشود هر چند که قبل از استعمال آن آب تلف شود یا  
ثانیاً عذر حاصل شود و اما اگر بعد از استعمال آب گذشته آب تلف شود یا عذر حاصل  
شود پس آن دو قول است و احوط بلکه اظهار لطف آنست پس باید ثانیاً تیم کند  
و نماز کند و اما اگر آب پاشود و بعد از آنکه داخل نماز شده باشد یعنی تکبیر اول گفته  
باشد یا شریعت در آن کرده باشد پس اقوی آنست که نماز را تمام کند و لکن  
سنت است که تا بر کوع زفته محبت برگردد و وضو باز دریا غسل کند و نماز

الک



را از سر کرد و ظاهر نیست که همان تیمم نماز دیگر را هم می توان کرد هر گاه بعد از نماز اول  
 تلف شده باشد و چنانکه تیمم نسبت بان نماز باطل نشد نسبت نماز دیگر باطل  
 نشد است و ظاهر نیست که فرقی مابین غسل استی و واجبیت تیمم مطلب  
 سیوم هر گاه چیزی تیمم کند و بعد از آن از وحدتی اصغری سرزند آن شهر و ظاهر  
 آنست که باز تیمم بدل از غسل میکند هر چند فاد باشد بر وضو ساختن و سید  
 مرتضی راه قابل عقده است باینکه باید وضو سازد و اگر نتواند تیمم بدل از وضو سازد  
 تا وقتیکه غسل او را می شود و احوط آنست که وضو سازد و تیمم هم بدل از غسل  
 بکند و اگر وضو می نشود و تیمم بکند یکی بدل از وضو و دیگری بدل از غسل جنا  
 و ظاهر نیست که کلام در حیض و نفاس و امثال آنها نیز همین باشد و تفاوتی  
 نباشد مطلب چهارم کسیکه ز آب بیاید و ز خاک و چیزی دیگر که با تیمم توان  
 کرد و نماز او با قسط است و بعضی گفته اند که غسل بکنند و اعاد هم بکنند و بعضی  
 گفته اند که در اوقات نماز ذکر خدا کند بمقدار نماز و اول قنوی است و اما  
 قضای نماز پس انظر آنست که واجبیت باب چهارم در نجاسات

و طریق از آن آنها و انواع مظهرات و در آن چند فصل است فصل اول در  
نجاسات و در آن چند مطلب است **مطلب اول** از جنه نجاسات بول و غایط  
حیوانیت که حرام گوشت باشد بشرط آنکه آن حیوان خون روده داشته باشد  
بامعنی که هر گاه یک ری از آن حیوان را بر بی خون آزان بقوه روان شود  
و در مقابل آن خونیت که بعنوان ترشح و سستی بیرون آید مثل خون مای  
پس بول و غایط آن و کرم و شغال و شیر و روبا و مومست و کرم و امثال  
انها نجس است و بول و غایط ماهی حرام گوشت و غنک و عقرب و سوسک  
و جمل در بطور مکس و شپه و امثال آنها پاک است و بعضی بول کبک شیر خواره را قبل ازین  
که چیز خورشود پاک دانسته اند و آن ضعیف است و جماعتی قایلند که  
بول و غایط هر پرنده پاک است هر چند حرام گوشت باشد و بعضی ازین جماعت  
بول خفاش را استثنا کرده اند و حکم نجاست کرده اند و اقوی آنست  
که فرقی مابین پرنده و غیر پرنده نیست و بول و غایط حرام گوشت آنها نجس است  
خصوصاً خفاش که دلیل نجاست بول آن اقویست از پرنده مای دیگر و اما

تولید



حیوانات حلال گوشت پس بول و غایط آنها پاکست و در بول است و بعضی  
 آن خلاف کرده اند و اقوی اینست که همه پاکست اما اگر است دارد و اگر است بول  
 از سر کین است و اگر است بول و سر کین الاغ بیشتر است و بعضی علماء نجاست آنها  
 قایل شده اند و آن صعیف است و میجو و متروکت و حیوانات حلال گوشت  
 که بسبب نجاست خواری گوشت آنها حرام میشود و همچنین کوسفند یک بشیر یک باخوک

برورش یافته باشد و حیوانیکه آن با و جماع کرده باشد همه آنها بول و غایط  
 آنها نجاست است و گوشت آنها حرام است مطلب دوم از جلد نجاست منی و خون حیوان  
 که خون رونده داشته باشد منی و خون حیوانیکه خون رونده ندارد نجاست است

و خون حیوانیکه خون رونده دارد نجاست است خواه از سر بریدن بیاید یا از زکریاید  
 یا از کتر اشیدن و خار فرودستن و خواه کم و خواه بسیار بغیر خونیکه در میان گوشت

بماند خواه در اصل گوشت جمع شود و خواه در میان رگها همانکه از این جمله است  
 خون که در میان بول حیوان است اما خونیکه در میان شکم حیوان جمع میشود در وقت  
 ذبح و معلوم باشد که یک بشیدن نفس فرود برده است یا بسبب آنکه او در وقت

در باندی بوده است پس آن نجاست و حرام است و اما اگر معلوم نباشد که  
سبب اینها برشته باشد و بسیار هم باشد پس باز هم منظره این باقیست و حکم آن  
مشکل است هر چند حکم نجاست چیزی که ملاقی آن شود هم مشکل است پس باید که توان  
گفت که هر گاه آن خون در جامه و بدن پیش از در هم نغلی باشد نماز توان کرد  
و اما اگر از آن بشود بغير طریق تطهیر شرعی مثل اینکه خشک شود و بزیر دیاباب  
مضاف از آن شود و دیگر اجنبات تطهیر بدن و جامه اما ماحوط است که مطلقا از  
او اجتناب کند و اما خون حیوانی که خون روزنه ندارد مثل مایه و میک و شپه و  
آمشال و نهال پس آن پاکست و خونیکه در میان تخم مرغ بهم میرسد نجاست و همچنین  
خونیکه در میان شیر حیوان بهم میرسد و خونیکه معلوم نباشد که خون پاکست  
یا خون نجاست اصل طهارت است مطلب سوم از جمله نجاست مردار است  
از هر حیوانی که خون یا روزنه داشته باشد خواه آدمی باشد و خواه غیر آدمی  
آبی باشد و خواه بحرایی و در میت آن پیش از سرد شدن خلافت  
و احوط اجتناب است و نجاست مردار هم مثل سایر نجاستهاست که تری ملاقی



کینه بخش نمیکند و اگر خشک باشد بخش نمیکند و قطعه که جدا شود از بدن حیوان  
 بخش است خواه از زنده جدا شود یا از مرده و اما اگر از بدن زنوه قطعه بریده شده  
 باشد و از او جدا شود و بعد از آن روح از آن قطعه مفارقت کند پس این بخش است  
 جنها و اگر روح از آن قطعه مفارقت کند و هنوز جدا نشده است پس این پاکت  
 و اگر جدا شود بعد از مفارقت روح پس در آن اشکال است و احوط اجتناب است  
 و اما مثل ریشها و ضعیف و پوستهایی که از دست و لب جدا میشود بخودی خود  
 بجز دست مالیدن بدون قوه و الم بخش است آنها معلوم نیست خصوصاً آنچه  
 از کف دستها در وقت شستن جامه و نشستن آن جدا میشود و پوست  
 مرد در بد باغی کردن پاک نمیشود و از مرد چیزی چیز استنشاده است که آنها پاک  
 و آن است سبب دمو و کرب دیر و استخوان و شاخ و سبب و دم  
 و بزنهایه و در چشم شرط است مالیکه پوست پلله رویده باشد که بعد پخت شده  
 باشد و مرد از زمینر مایه همان غزای است که کچم کولی که در او میل تولد نمجورد  
 در شیردان او بسته میشود بعضی گفته اند خوشبیردان بیماریست و اما اظهار

احادیث معنی اول است و ظاهر احتیاجی بشمس نداشته باشد هرگاه بجای  
دیگر مردار یا رطوبت ملاقات نکند و احوط آنست که انزال بشود و در شیر یک  
از پستان مردار بدوشند خلافت و احوط اجتنابست و مو و پشم و امثال  
آنها را هرگاه از مردار بکار دیامقراض بپزند و غده ندارد و هرگاه از آنها بکنند  
مو و پشم را بشویند و ظاهر آنست که حکم سم و شاخ چنین باشد و فرفری نیست  
در استنشاء امور مذکوره باین حیوان ماکول اللحم و غیر ماکول اللحم و نانو و مشک  
که از اهووی زنده جدا شده باشد یا از اهووی که او را ندکیر کرده باشند یعنی اشکال  
است اگر از مردار جدا شود در آن اشکال است و احوط اجتنابست هر چه بجا  
است معلومست مردار هرگاه از مشک کفرفته باشد و اما اصل مشک پس آن  
بی اشکال پاکست و ظاهر نیست که در صورتی علم بانیکه از مردار کفرفته باشد  
هم پاکست بدون خلافت نسبت در انیکه آدمی و سگ و خوک بنده کردن  
پاک نشود مجا خلافت نسبت در انیکه هر حیوان حلال گوشت بنده پاکست میشوه  
و خلاف که اند و غیر امانت در زنده مثل شیر و کرک و دیاه و امثال آنها در



مسوخ و حشرات واقوی و اسبهر و حیوانات درنده انبست که پاک میشود و  
 ظاهر و زهر و حقیقت است که مسوخ و حشرات هم چنین باشند و اظهر است که در باطنی کردن  
 اینها هم شرط نیست و مسوخ چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است فیل است و کبک  
و حاش و میمون و خوک و جرب و کوفتیت از مایه و کوسمار و موش و  
عقوب و خرس و کرباسه و زنبور و بعضی روایات طاوس و بعضی مسک هم  
 وارد شده است و مراد از حشرات حیوانات است که در زمین جا میگیرند مثل موش  
 و کوسمار و غیره از جمله حشرات مسک و خوک و کافور است اما مسک و خوک در مس است  
 آنها نجس اند و اما مسک و خوک آبی نجس است آنها معلوم نیست و فرقی مابین مسک  
 سفیدی و غیره آنها نیست و بعضی علی کفّه آنکه گاهی و مان مسک سفیدی  
 که از کفّه باشت واجب نیست شستن آن و این ضعیف است و موم و استخوان  
 و ناخن و چیزیکه از آنها نجس است و بجز آنها نیز نجس است و اما آنچه مشهور است  
 از آنها که از مسک و خوک نگویند نجس است این اشکال است و قول الطهارة  
 قول است و اگر یکی از آنها با همیون پاک است شسته شود و بجز اینها هم رسد آن نیز نجس است

اسم بود و اما کافر پس آنچه غیر بود و نصاری و مجوس است پس اسفالی در جماعت  
آنها نیست خواه بت پرست و خواه افساب پرست و خواه غیر آنها و با جمله بزرگان احمدی  
انکار یگانگی خدا و پیغمبری محمد بن عبد الله و انکار معاد بکنند کافر و نجس است و اما  
یهود و نصاری و مجوس پس شهر و اقوامی در آنها نجاست است و کسان <sup>اطهار</sup> است  
عداوت اهل بیت کنند مثل خارجیها و ناصیها هم کافرند و نجس اند و همچنین هر  
انکاری یکی از بدیهیات دین را بکنند و در حق او احتمال شبهه نرود ممکن باشد بر حق  
لا و که علم بهم نرسانده باشد مثل انکار نماز نامی پنجگانه و روزه ماه مبارک رمضان  
و زکوة الامثال انبیا و همچنین غایبها یعنی آنها که بحد بودن پیغمبر یا امیر المؤمنین  
یا احدی از امیر یا عدالتان قابل باشند و اما جبری منتهیان پس دلیل بر نجاست ایشان  
نیست و اما مجسمه یعنی آنها که خوار اجسم میدانند پس دلیل بر نجاست آنها نیز ظاهر است  
و اظهر طهارت است و احوط اعتقاد است و اما سنیان پس نکاح در بابکی آنها نیست  
و همچنین اظهر در مورد الزنا طهارت است و تا از کفری ظاهر نشود پاک است و مشهور است  
که اولاد کفار نجسند هر چند با ننگ شده باشند و هر گاه مسلمانی آنها را بگیرد با ننگ

بمانند



مسلمانند و باکی مطلب چهارم از جمیع نجاسات شرب است و هرست کننده کز مسلم  
 اصل روان باشد مثل شنبه که شرب است از خرمایساز و غیر آن و فطام چرخ  
 چرخ است نکند و اما مثل نیک و چرس و غیر آنها که مانع نیستند با اصل پس اینها  
 پاکست بر چند اصل آنها نکند و همچنین آب کور هرگاه که جوش آید نجس میشود خواه شرب  
 جوش آید یا غیر شرب یا بخورد و اما آب مویز و خرما پس بعضی نقل قولی بر نجاست  
 آنها کرده اند هرگاه که جوش بیاید و احوط اجتناب است و در عرف جنسی که از هر جام جنبه باشد  
 و عرف شرب که نجاست خواهد باشد خلافست و احوط بلکه اظهر نجاست است و بعضی علماء قابل  
 نجاست یعنی چیز نهائی دیگر شده اند و نیز اینها ضعیف است فصل دوم در ازاله  
 نجاست است و در آن چند مطلب است مطلب اول بدانکه واجب است ازاله نجاست  
 از جامه بدون ازاله ای نماز و طواف اجرت و زخوردینها و ظرفیکه استعمال میشود و خوردن  
 و شامیدن بفضلی که بعدند کور خواهد شد مگر در حال اضطرار یا پس از بعضی از  
 آنها چنانکه بیان خواهیم کرد و واجب است ازاله نجاست مسجد هر گاه که یکم مطلع شود و اینکه  
 نجاست را داخل مسجد نکند و آنچه یقینست که واجب است هر گاه که درون نجاست است

که پس بر سر است که پس اگر کسی این جامه‌های او نجس باشد یا دستمال نجسی  
بمراه داشته باشد با امثال آن معلوم نیست ضرر داشته باشد که سرایت کند بلی  
ظاهر این است که هرگاه نجس بر زمین مسی برساند حرام باشد هر چند بطریقی نداشته که آ  
کند اما مطلقاً داخل کردن حرمت آن معلوم نیست و در عرف هر چند یوریا و فرش مسجد را  
مسجد نمیکویند اما احوط آنست که نجاست را از آنها نیز دور کند و همچنین در دیوار و جمیع از عملاً گفته  
اند که حکم ضرایف مقدسه و مصاحف مشرفه و آلات مخصوصه با آنها مثل جلد و قاب تقی یا چوب  
که بالای جلدی چسباندن قرآن و فروش مسجد مسجد است مطلب دوم زوال حکم نجاست  
موقوف است بزوال عین آن پس اگر عین نجاست زایل شود چو بچرم که مظهر باشد و اما نجاست  
یا بویا بر دو بوی یا ماند باکی نیست و واجب است دو بار شستن بدن و جامه از زبول و  
در بدن دست ماییدن واجب نیست بلکه روان کردن آب بر آن کافیه است از زوال  
عین و باید که زوال عین در ذرات و بویا و هرگاه در بدن جسم نمیزند و غلیظی نباشد  
که با بول مخلوط شده باشد مثلاً مندی و امثال آن که در مخرج بول اوصاف باشد غالباً  
محتاج نیست ماییدن است و اما در جامه بدن مثل چوب و تخته و سنگ و فرش و نجس



پس احوط در همین است که دو بار بشوید و ظاهر نیست که کرون فاصله حقیقی میان  
 شستن ضرورت پس اگر آب جاری کند با گانت ابرق یا سبزه و امثال آن و نقد  
 زمان بریزد که اگر فاصله میکرد و شستنی بعمل می آید کافی نیست بلکه باید که بعد از حصول  
 شستن دست بردار و از آب بچیند و بعد از آن مرتبه دیگر بریزد و اینک کفیم در لزوم دو مرتبه  
 در صورتیست که باب قبل بشوید و اما در آب جاری پس یکدفعه کافیست و شستن  
 که اگر آب کمتر باشد حکم یکدفعه کافیست چند ایست که باشد و این در صورت احوط  
 در دو آب مرتبه است مخصوصا در آب سیاه و این حکم مذکور در غیر بول رخصت است  
 و در بول بیض آب بچیند یکدفعه کافیست و فشرودن ضرورت اما باید آب تمام آن  
 بول را فرو گیرد و ظاهر آنست که جدا شدن آب هم ضرورت همین کتاب بهم  
 برای بول میرسد کافیست و این در وقتیکه آن شیر خواره را بوزخیز خورنده  
 باشد یعنی غذای غریب و اشتهای او را داده نخورد باشد اما در او که با و بخورند  
 غذای مادر یک اتفاق افتد ضرر ندارد و اگر اتفاق بیفتد که آن طفل غریبی  
 خورد باشد و در سال تمام شده باشد داخل سال گریه کند که شستن

که در یک این حکم را نواشته باشد چندی هنوز غذای بخورد و ده باشد و مشهور است که اصل  
این حکم مخصوص لیسیت و بعضی دختر را هم ملحق کرده اند و آن ضعیف است اما  
غیر لول از نجاسات پس و چون در مرتبه شستن معلوم نیست اما احوط در مرتبه  
دوم مرتبه است مطلب سوم در آن طریق شستن طرفهاست پس اگر در ظرفی یک  
دو نوع کرده باشد یعنی پاشان از آن طرف بطرف زبان خود و پس صحبت که سه  
بار آنرا بشوید که اول آن سه بار نجاک باشد و در او شستن نجاک چنانکه از اکثر  
علماء معلوم شود همان مجرب و خاک مالیدن است چندی خاک خشک باشد و بعضی گفته اند  
که باید مزوج باشد باب که شبیه شستن بعضی باید و این اطهر است و احوط آنست  
که یکدفعه نجاک مالند و دفعه دیگر بکل وان مالند و بعد از آن دو بار بشوید و ظاهر آنست  
که همان کل در آنها ریختن و حرکت دادن و ریختن کافی باشد و دیگر دست مالیدن  
در کار نباشد مخصوصا در ظرفی که در آنها تنگ باشد چندی احوط است مالیدن است بعد  
مقدور در او خاکستری و آهسته و آهسته و آبک و امثال آنها کافی نیست نه در حال احتیاط  
و نه در حال اضطرار و جمعی از علماء گفته اند که حکم لطم یعنی لیسیدن طرف زبان مثل

و این



بلوغ است و این احوط است اما اگر سگ در ظرفی بقیه یا آب دمان او بریزد  
 در حال ولوغ یا آبی که سگ در آن ولوغ کرده است لطرفی دیگر بریزند و امتنان آنها  
 هیچ یک اینها جایگرم سابق را ندارند بلکه مثل سایر نجاس است که بعد از آنکه با طهر  
 است که بر گاه سگ چنین خود ظرفی ولوغ کند باز یک مرتبه شستن لطرفی مذکور  
 کافیست هر گاه خاک در ظرفی ولوغ کند شسته است که هفت مرتبه بشویند و ظاهر است  
 که در اینجا خاک در کار نیست و ظرفیکه شسته باشد ظاهر آن است که سه مرتبه شستن  
 پاک شود و احوط هفت مرتبه است و ظاهر است که سایر سگرات مایه مثل نمید و غیر آن  
 نیز چنین باشد و فرقی نیست در تطهیر و نجاسات مابین ظرفیکه از گل باشد  
 یا از چوب یا از مس یا از آن و بعضی از علما گفته اند که ظرفی که شراب بر گاه که در آن باشد یا  
 چوب باشد پاک میشود و آن بوجهیست یکی اگر شراب مدتی در که دو چوب مانده باشد  
 که در آن نفوذ گفته اند کرده باشد لطهیر حلق آن موقوفست باینکه اگر در آن بگذراند  
 که در آن حلق آن نفوذ کند و پاک کند و اما ظاهر آن است که شستن پاک میشود  
 بر گاه مونس در ظرفی بود و بر طوبی مایه که در آن نفوذ ظاهر است که هفت مرتبه بشویند

و اما سایر نجاسات غیر آنچه ذکر کردیم پس اظہار آنست که ظرف از همه آنهاست بارش و غیره  
اما طریقی است متن ظروف پس کافیت در آن است که آب بریزد در ظرف و حرکت بدین  
آب همه جای ظرف را که نجاست فرو گیرد و بعد از آن آب را بریزد و بر گاه ظرفی بزرگی  
باشد که نتوان حرکت داد و یا در جای نصب کرده باشند مثل خمرنگ زنجی و امثال آن  
پس طریقی آنست که آب در اطراف او جاری کنند و در ته آن جمع میشود آن آب را با ظرفی  
بیرون بیاورند و بنا بر قول نجاست من است چنانکه گفته است باید هر مرتبه ظرف را که  
بیرون می آورند ظرف دست را بشویند و دیگر مرتبه فرو بریزد تا تمام آب بیرون بیاورند  
و اگر در ته او قدری بماند که بطرف بیرون نیاید بکنند و البته در آن میندازند که آب را بر جنبه  
بیرون بیاورند و شهور آنست که اعتبار عدد در آب که ساقط میشود و یکدفعه شستن کافیت  
نست طاعت اگر استمن با کل در نجاست طاعت است از ابعال آورده باشند و این دور نیست  
و احوط آنست که عدد را ببعال بیاورد هر چیز که با طریقت ملاقات کند یا نجاست آن نیز حکم  
ملاقات با نجاست دارد و حلقه بعضی متاخرین در نهایت ضعیف و بیوجوبت است پس هر چیز که  
علین نجاست است برسد و از او از نجاست مظهر شرعی است اما اگر نجاست بر آب یا آب



پاک کند باز بروقت که چیز تری باهن محل خون برنجس شود و باید شست مطلب چهارم  
 شست است در یکله نظیر بیان میشود و انیکه در اول پاک باشد و مضاف نباشد یعنی شکل کتاب  
 در آن نوعی آب سیلی که از آب نیکو نیز جوئی از علامت طاهره و اندک دراز از نجاست اینک آب  
 در آن در نجاست شود و شسته شود پس بر گاه جامه نجسی را در ظرفی آب و آن باشد بشوید  
 پاک بشود هر چند دلیل این قول نام نیست و ظاهر خلاف این است چنانکه حدیث صحیح است  
 بلکه که می توان جاری شست در میان ظرفی که آب در آن باشد اما احوط است قول اول  
 است و احوط آنست که از غساله یعنی آبی که از نجار دیدن و غیره نهد و وقت شستن و  
 شستن در آن جاری شود و اجتناب کنند خواه از شستن اول باشد یا در آن خصوصاً در وقتیکه  
 نجاستی بر آن در شود و خصوصاً در شستن اول هر چند دلیل تمامی تا بحال بر نجاست اینها  
 ظاهر حقیر برسد و مطلب پنجم خصوصاً در وقتی که آب بر نجاست دارد و نموده و اینک لفظ و در غساله  
 شستن است و اما آنرا استنجاء پس پاکست خواه از بول باشد یا از کثافتها و این  
 را نیز آن نجاست حاصل شده باشد و نجس است و اگر کسی که اجزای نجاست  
 در میان آن آب است و نجس است بطهارت است و مشکلی در شستن و اگر کسی که اجزای نجاست  
 در میان آن آب است و نجس است بطهارت است و مشکلی در شستن و اگر کسی که اجزای نجاست

و آن نجاست در میان آب باشد که در آنجا البته اجتناب کند و ظاهر نیست که فرقی نیست  
در پیشتر از نجاست برسیا آب سرد در هر دو صورت پاکست مگر اینکه پیشتر از استنجاست  
آدمی برون قصد استنجاست بخرج بر خرد و نجاست شود و بعد از آن خواهد استنجاست کند در صورتی که  
کاین حکم نجاست خارجی است و این معنیست و هر گاه بول و غایط مخلوط با نجاست دیگر  
که از خراج میاید مثل منی یا خون اظهر عدم نجاست و هر گاه مخرج آلوده منی یا خون بوده و بعد از آن  
بول و غایط کند پس در آنجا البته اجتناب کند و اظهر است که نجاست استنجاست او آن از نجاست  
کرد و بعضی منع کرده اند و آثار دفع حدیث پس آن ظاهر اخلاقی نجاست را جایز نیست و جمیع آن  
نقل کرده اند و کلام در سفال حمام بعد از این مذکور خواهد شد مطلب هم هر گاه آنچه که پیشتر  
باش از باس با جامه و فرش است که جاری ساختن آب بر آن وجد کردن آن از آن مستحب است  
تفشیدن پس آن را باید فشرود و احوط بلکه اظهر است که بعد از شستن میفرسند در ضرورت  
و باید که در شستن اول عین نجاست را می شود و اگر عین موجود باشد در هر تعریف فشرود  
ترک کند و اگر عین نجاست را که هر گاه عین نجاست را می شود باشد در آب جاری  
در دیگر فرسودن آن را ببلای او است که بعمل می آید و در شستن هر گاه ممکن باشد



با کبر و بعضی جا هست که به چنانند جا و تاب آن حاصل میشود و بعضی کجوفت و بعضی  
 بلکه زدن مثل لغاف و در شک بر گاه نجابت باطن آنها فرسته باشد و اگر ظاهر آنها نجس شد  
 باشد همان ظاهر را بشویند و بقوت دست با لکه از آن نجاست بشوید و غبار آن بر روی  
 بلکه اگر باطن نجس باشد شستن ظاهر تنها همان ظاهر پاک میشود و اتصال با باطن نجس ندارد  
 و همچنین جا که باطن آن نجس باشد هر قدر از آنز که شوی پاک میشود و اتصال اجزای نجس دیگر  
 با آن ضرر ندارد و با لکه سرایت باطن او دلیل بر آن قایم نیست و همچنان است که گفته آمد  
 که بر گاه سرایت ثابت باشد باید هر گاه کسی در بیابان وسیعی راه رود و در وقتی که بر آن  
 بیابان کل باشد و طوری است ثابت بر آن بیابان نجس شود هر چند که هزار فرسخ طول و عرض داشته  
 باشد و اما مثل خاک و آرد و امثال آن پس تطهیر آنها با قلیل صورتی ندارد و اما با جاری که  
 پس هر گاه علامت برسد بر سرین آب بعد از جاری آن و از آن شدن نجاست ازین پس ظاهر آنست که  
 پاک شود و اصل علامت بگوید کرده آن تطهیر زمین را با آب نجس بحدیکه آب بر و غالب آید و ظاهر شود و این شکل  
 است و بعضی گفته اند که هر گاه زمین نجس را آب بریزی بجز آنرا و چه چو آنکه و بر آن کناری جمع شود  
 آنرا که گفته است که نجاست نجس است و اگر آب بر آن ریخته شود و آن آب را از آن زمین از آن

بجز باینکه یا تحت یا با یا صل باشد پس در صورت اظهار است که پاک شود و مثل  
در خزه و امرد و امثال آن هرگاه بعد از پدید آمدن نجس شود اظهار است که با قلیل هم پاک شود و نجس  
بسیار رسیده و از هم رفتن است و مثل دانه مشک اگر بکوبد باشد پس در آن وقت دو نیت که با  
کثیر قلیل تطهیر نمود و اگر بر سه کعبه که آب خالص باشد پس تطهیر آن مکن نسبت به چنانکه خواهد آمد و کندم و جو  
و برنج و امثال آنها هرگاه باطن آنها نجس شده است هرگاه تواند شد با قلیل تطهیر کند که اگر از  
او جدا شده مانعی ندارد و اگر ندرن آنها نجس شده است تطهیر آن بغیر آب جاری و در مشک است  
و اما کثرت و پدید هرگاه نجس شود پس با قلیل هم میتوان تطهیر کرد بلکه در آب نجس جو شسته باشد  
و آب نجس با عاق آنها رفتن است پس تطهیر آن با قلیل مشکل است مگر آنکه علم بهم رسد که آب عاق آن  
میرسد و حدیثی که وارد شده است در باب کوششی که در آن موش مرده با لیس یافته آید  
فرمودند که اگر بزنده گشت را بشویند و بخورند و در نیت که محمول باشد بر حدیثی که علم ملک تطیل  
بهم رسیده باشد و احتمال باشد که نازده افتاده باشد یعنی یا موقوف بر آن است که در کعبه  
مانی در آن باشد از آب قلیل هم طهارت میتوان کرد و یا نجس است که ملک طویل در میان آب قلیل  
بجهت تطهیر ضرر ندارد و این را پس از آنکه در آب جاری و سیر می کند حال تطهیر میتوان کرد



در قرن هم در کار نیست و اما آب کوشک که تخم شده است پس این قابل تطهیر نیست  
 مصافی مثل کلان آب غوره و همچنین بر مایعی مثل روغن و عسل و شیر تخم را در آب بسیار می آید  
 هیچ یک اینها قابل تطهیر نیستند مگر لغرض نادی که کسی عسل و شیر و تخم را در آب بسیاری بریزد که  
 آن از کثرت نبات و مزه شود آب و مسهلک شود بعد از آن آبراجوشان تا آنکه شیر و عسل  
 با ناله پس پاکست و بعضی علماء را جایز دانسته اند که روغن را در آب کثیر بریزند و هم مزه نماند تا مخلوط شود  
 بعد از آن که جمع شود پاکست و این در صورتی میشود که آب گرم باشد و این نیز مشکلات و اما آب  
 مطلق پس این قابل تطهیر است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و هر گاه غمره رنگی بریزد  
 جایز است که جامه بپوشانند و بعد از آن بشویند تا حدیکه دیگر آب رنگین از او نیاید و اگر بگذارد که  
 خشک شود و بعد از آن در آب جاری یا اگر بگذارد تا آب با عمیق او برسد کافیست و این غیر  
 و شیر و فوایدی که تفرقت قابل تطهیر است مگر چندی که دیگر از آب بیاید و سنج بر او  
 نیز بکار آید که در کثرت شود و بعد از آن در آب جاری یا اگر بگذارد تا آب عمیق او برسد  
 پاکست و خلط ششم که سنج حیات معلوم با سینه انجا را بشوید و اگر مشتمل بر  
 موانع شیره است که در سینه در میان سینه باشد مثل آنکه یک موضع از جگر است

در هیچ نمیداند که گنجی آن بوده باید همه را بشوید و همچنین حکم بن و اگر یکی از دو جانم  
نخس شده باشد و نماند که که ام پس اگر محصور باشد و احوط است که بیدار نشود  
در هیچ یک نماند بکند و اما در شب غیر محصور جا به بسیار یا فردس بسیار باشد و دانند که  
آنها نخس است و لکن بجهت بسیاری آنها شستن هر چه بشتت عظیم و عسسه میشود  
پس شستن هر واجب است و همچنین بر شیره که چنین باشد اجتناب از آن واجب است مثل اسکندری  
که در این شهر کاه و یاد و کاه و حرمت که شیره بد از شیرین آن شهر و از غیرت اجتناب کنند  
یا دانی که در این شهر دو سه هزار غرضی در واجب نیست اجتناب از تصرف بر خانه و اطهر و  
آقوی آنت که ملافی شبیه محصوره که نجاست آن مشته باشد و نخس نشود و آنکه هم آن  
مشته ملاقات کند و هر گاه در میان حاضر کنند یکی بگوید نجاست ملاقات کرد با این چیز و دیگری  
بگوید نکرد آقوی طهارت و همچنین هر گاه نجاست معنی در خارج بهم رسیده و یکی از آنها بگوید با ما  
و یکی بگوید با ما و دیگری آقوی طهارت برودت و هر گاه علم نجاست چیزی بهم رسد و یکی از آنها بگوید  
است بر چندین نجاست حاصل شود و مثالی که بول بسیار ترش کند یا با او از بر کرده و نظایر آن که  
چون با آنها است خواص در وقت که چنین است او اسما بر بگوید شستن آنچه



که ندیده و علم هم برسانیده و اجزای نسبت و تقصیر هم فرورفت بلکه قول عادل هم اعتبار ندارد  
 بلکه اینکار قول او علم هم رسد و اما هرگاه دو مرد بجا دل شهادت بدین بر ملاقات نجاست پس  
 اشکالات است و احوط اجتناب است و اما قول سخن صحب بدین می انکه مال از دست او است پس آن  
 نیز معلوم نیست بی سخی او نسبت بخودش مسعودت یعنی از برای او نجاست است و اما از برای غیر  
 نجاست آن دلیل ندارد و احوط آنست که غیر در او نماز نکند و مشروط بطهارت است بمیل نیاید و اول  
که بر طریقت با او ملاقات کند پس دلیل بر نجاست شدن ملاقاتی آن نیست چرند که آن صحب  
 بدین عادل هم باشد و اما قلمی صحب بدین طهارت مسعودت چرند پیشتر هم علم نجاست آن داشته  
 باشد و همچنین هرگاه جانه نجاست بر مسلمانان در بی که نشود بدین که بگوید شستم و تطهیر کردم و ظاهر هرگاه  
 فایده از اخبار بسیار ظاهر شود که در مواضعی که کنگ در نجاست آنها حاصل شود که آنرا تو می گویی  
 در آنها بر وجهی که در بی آن برسد مثل آنکه شک کنی در رسیدن بول بجای یک حرکت بی ملاقات  
 کند یا چون کسی باه برسد و امثال آنها مستحب است که ابی بر آن موضع نیاید و همچنین هرگاه  
 چنانکه در سجده بود و در نصاری نیز که در بی بر آن مکان باشد و بعضی علی گفته اند که هرگاه بدین  
 او بر نجاست است بسیار است از این مطلب بسیار است از این مطلب بسیار است از این مطلب

جو اطل مثل اندرون دهن چشمه بی دکوش و فرج و بعد زوال عین نجاست دیگر احتیاج نیست  
نیست در گاه در میان دندانه‌ها مان و کوشش و امثال آنها مانده باشد و دان نجاست و مثل  
خون آمدن یا غیر آن اشکان هم میرسد و در نهایت که بعضی کرده‌اند دو مرتبه پاک میشود و همچنین  
حیوانات بر گاه نجاست و مجرد زوال عین نجاست پاک میشود چه چو که از نظر غایت شود و احتیاج  
بشستن نیست و همچنین آدی بر گاه بعضی از نجاست شود و غایت شود بقدریکه ممکن باشد که در آنوقت  
تطهیر کرده باشد و بعضی شرط کرده اند که باید آن شخص که نجاست داشته باشد و این  
پاک کردن که از آن بگذرد مثل طفل و مجنون نباشد و بعضی شرط کرده اند که مشرد و اطهارت هم  
عمل آورده باشد مثل نمازی یا طواف کرده باشد و حق اینست که اگر خوی حکم اطهارت واقع گشت  
باید این شرطها را باید و اما از برای اسکیز با بر طوطی ملاقات گشتی و نجاست نشوی همان عیب بمانی  
که ممکن است در او نجاست و تطهیر آن کافیت دیگر ملاقاتی آن محتاج تطهیر نیست مطلب است  
از غیر طهارت خاکست و آن پاک میکند زیر سبکه و فعل و زیر پار او یعنی نه غسل و نه چه هم پاک  
و آن بوجوب و تطهیر نیست که فرقی نیست در مابین آن سبکه و فعل مثل کفش چرمی که بوی بوی  
مسیر کفش است مثل کفش های زن کفشها و فعل چرمی و غیره و در این جور و این شایه آن





دولونیا و حیر السجده برو میوان کرد اما هرگاه برتری با او ملاقات شود و نخس میکند و این ضعیف است  
و هرگاه جای نخس بر افتاب خشک شود بعد از آن آب بر آن بریزی و افتاب را بختگانند پاک شود  
بر چند مجسمه و دیوار کل ترسد و بیش است افتاب که بر روی آن مایه اندازد و آن هم پاک می شود  
اما اگر اندران نخس شود و پیرون خشک باشد تا بدین افتاب بیرون فایده نمی بخشد و ظاهر  
آنست که کمک هوا با او در خشکانین ضرر ندارد اما آخر خشکانین مایه افتاب باب مطلب  
و هم از جمل مظهرات الشمس است و آن پاک میکند عین نجاست را مثل خایت نخس العین است  
نخس العین و امثال اینها هرگاه خاکستر شود بی اشکال و همچنین در و آن پاک و بعضی گویند  
که در و درون نخس است و آن ضعیف است و اما چیزی می نخس یعنی مثل حیوانی که نخس باشد  
یا کسین حیوان حلال گوشت که نخسند به پاک شدن آن رجون اشکال است  
و هر تقدیر هرگاه آری بر طوت با خاکستر آنها ملاقات کند نظیر آن واجب نیست و اما اگر خاک  
نشود بلکه زغال شود پس در آن نیز اشکال است و نظیر طاتی نیز واجب نیست و در اینست  
واجب هرگاه از کل نخس ساخته باشند نیز اشکال است و این نیست که پاک نشود و نظیر آن است  
مکان است که کوزه و اجرا در آب جاری پاک میگردانند اما آب سلسله است و غیر این است



میشود و هرگاه غایط مستحیل بخاک شود یا کبرم پاک میشود و همچنین هرگاه مسک بنگران  
 افتد و مستحیل نمک شود و از این باب آب علف نجس که حیوان حلال گوشت بخورد و مستحیل  
 ببول و غایط میشود و اما اشغال خون نجس نجس بکم شکر و یکدانه و امثال اینها پس آن  
 را این بابست نهایت چون درین وقت از او عرف خون آدمی خون گا و گوسفند نمیکویند  
 و خون پشه و خون کبک نمیکویند پس آن پاک است و در خون تر که بدون آن ن می اندازند و خون  
 میگذرد و بعد از آن خالی میشود و اشغال است و احوط بلکه قوی اجتناب است اما منقطع شدن شراب  
 بکسر آن نیز معلوم است که از راه استحباب است و لکن در طهارت آن تا اشغال نیست نسب  
 اجماع و اخبار و فرقی نیست در اینکه شراب بخورد خود که مسک یا اینکه چیزی در آن بریزد که مسک  
 مسک همچنین فرقی نیست که آن چیزی مانع دروان باشد مثل مسکه یا جامه خشک یا مسک  
 و مسک آن چیزی در میان آن باقی ماند یا مسک شود و اگر شراب قلیلی در آن بریزد که بریزد آن  
 نجس است و اگر پاک شود چیزی شراب را مستحکم است و هر چند جامه از آن که اگر شراب بسیاری  
 بر روی مسک برسد و اما پاک شدن آن آنطور بعد از جو شدن بسبب کم شدن آن  
 نیز از جهت استحباب است بلکه از راه اجماع و اختیار است و طهارت آن حاصل میشود یا اینکه در حوض

آن برود و یک حصه آن جانودا حوط مرعات کبیل و وزن برود و با هم است و فرقی نیست  
در این میان دو نکت که جو شیرین با تش برود یا با قاقاب رود یا با پودر ظرف شود و جو سبکی  
که در میان آب انکو افتاد پیش از زمان تلخین نجس شود و ظاهر نیست که بعد از زمان  
تلخین پاک میشود و مثل مغز بادام <sup>۳</sup> که مغز خود را سست و امثال آنها طرف و اسباب  
شیره پزی و حوت و لباس انکو مبادا در حوت عکلی بتبعیت پاک میشوند و در نیست  
کتاب انکو که جو شیرین تا قبل از زمان تلخین هر گاه بجای یکدیگر خشک شوند این شیره انکو  
جایی دیگر غیر مبادا افتاد و چون در وقت آن از افتاب ببارد آن قطره پاک  
میشود و جایگه افتاده پاک میشود و چند در غیر مبادا آن امر با طلب یا زود هم  
جمله مطهر است اسلام است و آن جو طهارت بدن است از نجاست کفو اما اگر بدن کافر نجاست  
دیگری نجس شده باشد با سلام پاک میشود و همچنین جامه های او با سلام پاک میشود  
فخها نجس شدن آنها نجاست کفو است یا غیر آن در مرتبه فوی یعنی سبب از او در کافران  
شعوبه از نور کردن و اسلام آوردن در طهارت آن اشغال است فصل سیم در  
واجب است در آن مقدمه است و چند فصل آن مقدمه است پس با کلام گفته میشود

و بعضی کرده  
و بعضی کرده

در طهارت  
در طهارت



در چیزی که آب حقیقی است که از آب مطلق میگویند و یکی آن مضاف مثل آن چیزی بای  
 که در چشم شده و مثل آب کبود و آب علف و همچنان یا از نجار چیزی بعنوان عرق حاصل  
 مثل کلاب و عرق بغض و مثل اینها یا آنکه مزاج شود و آب مطلق چیزی دیگر یکدیگر از اینها  
 که آب نیست مثل آب گشت و آب دونه و شربت و امثال آنها در هر گاه سنگ هم رسد در  
 عروق مثل اغلب آبهای سیلاب و بعضی افراد شربت پس در اینجا حکم هیچ یک از دو قسمی است  
 بیوان جاری کرد و در بعضی اوقات نمیکند یعنی از احکام هر یک جاری میشود مثلاً هر گاه در آب  
 بسیار سنگ بکنیم که آب است یا نه و در جو از سب اسم از آن هم شک کنیم یعنی نمیدانیم که این  
 گشت آب است یا نه در چنین هر گاه جاری باشد یا بقدر که آب حکم جسم سنگ آن  
 مجرد ملاقا نجاست نمیتوانیم کرد و لکن وضو هم بآن نمیتوانیم ساخت بجهت آنکه شرط است  
 در آب وضو که آب مطلق باشد و هر گاه منحصراً در استعمال این آب از طریح مابین وضو  
 هم گشت و همچنین بجهت تطهیر بدن احتیاطاً دست بر ندارد و آب مطلق پاک است و پاک  
 گنده است از حدث و نجاست بخلاف آب مضاف که آن هر گاه در اصل طاهر باشد با و  
 از آن نجاست بیوان کرد و از آن حدث هم نمیتوان کرد و در با و آن مجرد ملاقا نجاست میشود

دو خان

بمخالف آب مطلق که در اقسام آن فرق هست چنان که تفصیل مذکور میشود و آب مطلق نخجست  
قسمت آب جاری و آب السیاده و آب بجاه و آب حمام و آب باران و آب الشیبه هم برود  
قسمت آب که ذکر کرده احکام آنهاست چنانچه مطلب خواهد آمد مطلب اول در آب سیاه  
که ذکر کردیم و آن مجرد ملاقات نجاست میشود و بعضی قابل شسته اند که نجاست نشود آن  
بسیار ضعیف است و فرقی نیست در نجاست مابین بسیار کم و خون و غیر خون و فرقی نیست  
در اینکه نجاست دارد و ندارد آب نجاست دارد و سنج و بز و حکم آب قلیس دارد و در حدیث  
بقدری ذکر باشند همان موضع ملاقات بملاقات نجاست نخجست و تطهیر آنها هم ممکن است  
و مقدار که برابر قوی هزار دویست طل و انبیت هر طلی حدود شصتی درم است که موافق است  
تیزتری که مساوی سی شاهی پول سیاه باشد همچنانکه صد و سیست من میشود و آب  
منحسب لغوی و اسهل است که هر گاه سه درج و نیم طول آب باشد و سه درج نیم  
عرض آن و سه درج و نیم عمق آن باشد آن بمقدار کثرت و هر گاه اختلاف در عرض  
و عمق و طول آن باشد حاصل ضرب آن سه را تقسیم در نظر داشته باشد و همان قیاس  
در جای دیگر عمل کند پس معلوم که حاصل ضرب آن سه درج و نیم در سه درج و نیم است



پس برگاه طول آب جهل و درجه صفت شش و جبابه و عرض آن یک درجه و ثلث  
 آن که جبابه آن کمرست و همچنین برگاه طول او یک و یک و نیم باشد تخمیناً و در عرض او  
 عرض او یک و یک کمرست و همچنین اقوال در تحدید که مختلف است و اقوی این بود که مذکور شد  
 پس اگر آب این مقدار کمتر باشد هر چه یک منقل با بلند مجروح ملاقات نجاست نجس میشود  
 دوم در آب استاده که مقدار کم باشد و آن بملاقات نجاست نجس میشود مگر آنکه رنگ او با بوی  
 بزه او از نجاست متغیر نشود و همین که یک گوشه آن متغیر شد برگاه باقی کمتر از کمرست است  
 میشود و ضرورتی که متغیر نشود و برگاه مراد در کنار آب باشد و داخل آن باشد اما  
 بسبب بوی او آب به بوی او باقی جنبه نجس نشود و مراد از تغییر که نفی تغییر است یعنی  
 صفتی متغیر نشود و بر چشم و دماغ و درک شود پس اگر قدری بوی او بود آب  
 که بریزد که اگر بومی داشت آب را متغیر نمیکرد و الحال تغییری نداشته باشد پس آن  
 باکی ندارد و متغیر شدن آب بجزئی پاک ضرر ندارد و مثل گل و رنگ نیل و امثال آن  
 و اما در امی که آب میکوبند و اسم آن او بر خواسته است بملاقات نجاست نجس میشود و برگاه  
 آب که متغیر بجز رنگ است بجااستی غرض گوید و نسبت تغییر که در آن معلوم نشود که تغییر نجاست

در آن حال حاصل شده یا حکم نجاست آن نمیتوان کرد و شرط است در نجاست آن که ببلای نجاست  
اسکیان آب ساوی السطح باشد که هم را در عرف یک آب گویند و از این بابست  
و کو دال آب که پنجم نزدیک باشند و جدوی در میان آن فایده است که هم محصل باشند و اما اگر قدری  
از کو در کو دالی باشد و قدری در بلندی و از آنجا آب فرو زبرد و پائین و جمع شود و مجموع آب باشد  
و پائین بقدر که باشد فایده ندارد و نجاست بهر یک از آنها که ملاقات کند آن آب نجاست  
و ملاقات آب بالایی با پنجم نجاست شود اما ملاقات آب پائین با بالا نجاست مستلزم  
در آب جاری است و آن آب است که از زمین برسد و چاه میانش لوطا در آن باشد بر روی  
باشند مثل آب چشمه ای کوچک که در کو دالی که کوچک جمع میشوند و از آنجا روان نمیشوند و در  
نیست پائین آید و بعضی از فصلها بچسبند یا از آب برف که از کوه بر آید و از زیر ریگ  
در مل روان شود و بیرون آید و داخل آب جاری نیست و آب جاری ملاقات نجاست  
نجاست شود و اگر آید رنگ یا بویاز آن نجاست متغیر شود و دلتوی و اسهالت است که گریست  
در آن شرط نیست بلکه هر چند بسیار کم باشد بجز ملاقات نجاست نجاست متغیر شود و آب جاری همین  
که از ماده خود منقطع است مثل آید در میان نه جای دارد پسند که آب بجای دیگر رود و این ترکیب



در نهر دولت این آب جاری نگویند و در او باید گرفت اعتبار کرد و همچنین هرگاه میان نهر نجاش  
 بریزد و همانجایی که ریخته است منفریند که مطلقا رشته آب صاف در آن نمی میرند پس انوضع  
 برنجاش است و بالایی آن در حکم جاری باقیست و پایین او را باید در او گرفت اعتبار کنیم و آب  
 جاری که از ماده قطع شود هرگاه فی الجمله تر است می رود هرگاه پائینهای آن ملاقات کند ظاهر است  
 که بالایی نجاش نجاش می شود و آنچه پائین تر از نجاش است هرگاه بمقدار که نجاش نجاش می شود و همچنین  
 هر یک که روی زمین همان شود چند از زمین تا به یعنی از زمین نجاش شده باشد باشد  
 هرگاه آب قلیلی در کنار جاری باشد و آن متصل باشد آن نیز در حکم آب جاری است هرگاه  
 شادی باشد یا آب جاری در بالا باشد و اما اگر جاری در پایین باشد پس آن ملاقات  
 نجاش نجاش می شود مطلب چهارم در آب حمام یعنی آن حوضهایی که چک در جنب خزان می اندازند  
 و بواسطه تنوع از خزان در آن آب می آیند و این در بلاد حجاز و عراق و متعارف است  
 پس آن نیز در حکم جاری است ما و می که متصل است بجزان لشبه طاسی که خزان از آن کمتر باشد  
 که در این ملاقات نجاش معلوم باشد که آنچه در خزان است بمقدار که باید بیشتر است  
 و این که اتصال قطع حکم آب قلیلی دارد و در حکم آب حمام است و غیر آن مثل متعمدا و

و در عهد او هر جا که باشد با وجود شرایط مذکوره و مانع از حمام نمی آید از شست و شو و شستنی  
در مصلحت پس اگر علم نجاست آن باشد یا علم بطهارت آن باشد پس در آن اشکال نیست  
و اگر علم هیچ یک نباشد پیش هر نجاست است و این در نظر حقیر در صورتی بلکه اظهر من الجاهل  
نقل اجزاء و ولات بعض اخبار و اما اصل زمین حمام و ابهایی که در آن بهم میرسد از شست  
و کس پس اظهر طهارت آنست بلکه ظاهر خلافی در آن نیست و لکن لحوط اجتناب است و اشکال در  
جائز است که علم نجاست زمین حمام بهم رسد مثل اینکه دیدیم که خون ریخت میانی بان رسید  
یا از جایی که لول بود یا بر داشتند و باریت مایه و بود از آن علم بطهارت آن بهم رسید و اما  
احتمال است که تطهیر کرده باشد حاصل پس ظاهر اطلاق اخبار و فتاوی علماء طهارت  
و مقتضای استحباب نجاست است و آنچه بعد از مائل در اخبار و سایر اوله در نظر حقیر در حجاب  
دارد این است که طانی از بار طوبت پاک میدانیم ولیکن بر آن زمین سجده نمی کنیم و تیمم  
نمی کنیم نگاه سنگ است و اگر کسی مطلقا احتیاط بکند بسیار خوب است مطلب  
پنجم در آب باران است و آن در حکم جاریست در اینکه بملقات نجاست نجس میشود  
مگر اینکه احواد و صاف آن متوجه نجاست است و در فقه نیست میان جاری بودن آن

از این روایت



زانودان و امثال آن با در روی زمین جاری بودن با نسبه مطلقا جاری نشود مثل اینکه در کودا  
 بیست و هشت باشد هر چند بسیار کم باشد و آنها همه در وقت نسبت که باران از آسمان فرود آید  
 در هر گاه باران قطع شود دیگر این حکم ندارد و هر گاه کمتر از که باشد بجز در ملاقات نجاست  
 میشود و هر گاه قلیل آبی بارانی در کودالی بوده باشد و بعد از آن باران بیاید بجز در وزود <sup>باران</sup>  
 باز همان حکم دارد که کفیم بلکه ظاهر نسبت که اگر آب قلیلی از غیر باران هم در جایی باشد در وقت  
 نزول باران بر آن نیز همین حکم دارد و باران بهر چیز نجستی که فرود آید همین که تمام او فرود  
 گرفت پاک میشود بشرط زوال عین نجاست و جریان شرط نسبت و هر گاه آب نجستی در  
 جایی باشد بجز در ورود باران بر آن پاک میشود مگر آنکه آب باران و عین باریدن جاری <sup>شود</sup>  
 در آن داخل شود و منزه شود با تقدیر بر آن بار که نماز چه بجهل آید و بسیار شود و قائلین <sup>نویسند</sup>  
 کسیت در آب جاری و در آب باران قائل بان نشود آند مطلب ششم در آب چاه و در  
 از آن چاه مای معارف است که آب زمین آن میباشد در آن جمیع شیوه و غلایا در آنجا  
 هست و پیرون نمی آید پس مثل جاههای قنوات که آب آنها در زیر زمین جاریست  
 تا آنکه بر روی زمین جاری شود و او قائلین در آن نیست و آنها در حکم آب جاریست

و همچنین برگاه کسی جای بکند و آب از آن بیرون نیاید و لیکن از بیرون آبی برود و بر بیرون  
آب اینجا جمع شود آن نیز در حکم آب سباده است اگر بمقدار گریست در حکم گریست و اگر نزد حکم آب  
قلیل است و در حکم آب جبه متعارف خلاف عظیم در میان علامت است همیشه قوام است  
که بملاقات نجاست نجس میشود و شهر بدین متاخرین آنست که نجس نشود و این در نظر  
حقیر اقوی است و احوال دیگر در مسند است که ضعیف است و علی ای تقدیر برگاه تمیز شود  
نجاست اشکال در نجاست آن نیست و بنا بر خمار مسزوحالی که وارد شده است از برای نجاست

چنانچه خواهد آمد محمول است بر استجاب طلب ستم آب قلیل برگاه بملاقات نجاست نجس  
شود پس تطهیر آن بچند چیز حاصل میشود اول اینکه گریست آب است با بیشتر بکند فو بر آن بنیاد زود

و بان مزوج و مخلوط شود و مجرد اتصال بهم کافی نیست و برگاه تمخیر نجاست باشد باید بگذرد  
زود تمیز بقدر که باقی بماند تا آن را پاک کند و برگاه قدری از گریست تمیز کردن باقی ماند فایده

نخواهد بخشید و دوم آنکه آب قلیل در گریست بریزند و مزوج و مخلوط شود پس برگاه کوزه آبی تمیز نماید  
که بر باقی گریست بریزد و مجرد آن پاک نشود عموماً برگاه آب کی در آن باشد و آب

سرد را داخل شود و مزوج شود و مجرد اتصال کافی نیست و همچنین است برگاه آب از مخزنی  
که در آن است



که اگر کسی که بیشتر باشد باید و مانع آن قلیل شود و هرگاه بعد از ملاقات و اتصال بگوید که  
 در آن سخن بعد از آنکه نباشد یا بعد از زوال تغییر آب قلیل برگاه متغیر شده باشد و بعد از آنکه  
 نمانده باشد کافی نیست این در وقت است که آن خزانه در بالای آب قلیل باشد و آنرا  
 سادی باشد مثل دو کوه الی که یکی کمتر از گره باشد و دیگری بقدر گره باشد پس در اینجا  
 مانع و مخلوط شدن کافیت مگر آن قلیل متغیر باشد و قدری از گره متغیر کند  
 پس در اینجا بعد از زوال تغییر باید از گره کمتر باشد تا آن قلیل را پاک کند و مجرد اتصال در اینجا  
 هیچ کدام کافی نیست و هرگاه گره در زیر آب قلیل باشد و از اینجا آب بجوشد و داخل  
 قلیل نجس شود پس هرگاه بجوی است که بر صادق آید که یک آن بعد از آن نیز با محاط  
 و مانع پاک مشیوه و شرط نیست که مطهر زیاد از گره باشد مگر در صورتیکه قلیل متغیر  
 باشد و بعد از زوال متغیر از گره ناقص شود چنانچه در چهارم باب باران میتوان تطهیر کرد چنانکه  
 گوشت و هرگاه آن آب نجس گره باشد مثل آنکه کم از آب نجس جمع شود تا بقدریکه پاک متغیر  
 شده باشد پس آن نیز در احکام تطهیر مثل آب قلیل است و هرگاه تغییر خود بخود زایل شود یا  
 از زمین با دمای مثل آنها پس آن قابل اندر و نظیر آن تغییر متغیر و اما آب جاری است

بخش شود و بسبب تغییر پس طریق تطهیر آن همانست که از چشمه آب میاید و ممنوع و مخلوط نشود  
تا بعد که تغییر را زایل کند و همچنان آب حمام و آنچه شبیه آنست و لیکن در آنجا شرط است  
که آن ماده از گرمی بیشتر باشد از اصل آب بعد از زوال تغییر هرگاه آن حوض کوچک مستغیر باشد  
مطلب ششم و تطهیر آب چاه بنا بر قول نجاست و نظر آنست که تطهیر آب چاه بکره جاری و در  
باران و غیر آن تفصیلی که گذشت ممکن است و دیگر کشیدن آب چاه در کانست و از بعضی علماء  
ظاهر میشود که طریق تطهیر چاه منحصراً در کشیدن آب تفصیلی که میاید و آن ضعیف است و اگر  
کس آب این چاه را جاری بکند پس نظر آنست که هرگاه بقدریکه فرموده اند که باید کشیدن  
از درف باقی پاکت آب چاه فرورد و باز بکره و پس نظر آنست که دیگر احتیاج کشیدن  
آب چاه نیست خصوصاً هرگاه به چاه مثل افاب یا باران شود و هرگاه آب چاه نجاست  
متغیر شود پس قوی بنا بر ختم آنست که باید کشیدن تا تغییر را زایل شود بنا بر قول نجاست چاه  
بملاقات لقوال بسیار در آن است مناسب ترین آن لقوال مابین مذنب آنست که هرگاه  
آن نجاست مقدری در شمع دارد که باید کشید هرگاه بیشتر است از مقدار زوال تغییر از اصل  
آوردند و الا بکشند تا تغییر را زایل شود و هرگاه تغییر خود را زایل شود پس آن پاکت نشود بلکه باید

آب چاه



آب را کشید و در مقدار آن اشکال است و اظهار است که هرگاه توان داشت که اگر تغییراتی  
 بپوشد قدر کشیدن را باین میشود همان قدر را بکشند و الا تمام آب چاه را بکشند و اما در  
 عدم تغیر آب چاه بنجاست پس در بعضی بنجاست بخصوص تقدیری دارد و بعضی  
 در مالانص فیء یعنی آنچه در او مخصوص تقدیری از شرع وارد نشد مشهور است که تمام  
 آب چاه را باید کشید و بعضی گفته اند که چهل دلو و بعضی سی دلو و اول اظهار است و بنا بر  
 استیجاب به چک بعین میآید بر چند عمل با کثره افضل است و اما آنچه در تقدیری است  
 رسید پس بیان نماید در ضمن چند مسأله میگویم مسأله اولی در آنچه تمام آب چاه را باید از  
 برای او کشید و آن شریعت و مشهور است که فرقی میان کم و بیش آن نیست و بعضی  
 گفته اند که از برای یک قطره آن است دلو بکشند و در صورتی که قطره آن در حکم مالانص فیء  
 و مشهور است که کسیر سگرات باید نیز مثل شریعت جمعی از علماء و فقهاء را هم آن  
 طبع کرده اند و این در پوزیت و بعضی آب کور را هم طبع کرده اند در صورتی که نجوشن نباید  
 و بیان از و زفته باشد و دیگر شریعت و مشهور در نظر حقیق آن است که کما و نرم بین  
 حکم دارد و دیگر چیزی است و خون حیض که خون غفلس است و سماض در بعضی عروق شریعت

خوردن عرق جنب که از حرام جنب شده باشد هم طحی کرده اند و دلیل بر آن نیافتیم و دیگر که

کشیدن تمام آب چاه ممکن نباشد بسبب زیادتی و فوراً پس باید چهارم و یکم یکدیگر و آنرا

از آن بکشند و نفرودند و بعد بکشند تا آب ظاهر آنت که از طلوع آفتاب تا غروب کافیت

در یک روز و شب هم کافی نیست و احوط اعتبار روز و روزه است و کشیدن در شب کافی نیست

و جماعت زمان و اطفال هم کافی نیست و احوط آنست که فرو وقت چیزی خوردن و نماز کردن

هم مجتمع نشوند بلکه بر یک وقت است رفع حاجت نمودن مسکند و هم چون مشهور کشیدن

یک کراکت از برای بیرون بردن است و الا جمعی از اصحاب که کراکت هم با آنها کرده اند این

خوبست مسکند سیوم واجبست کشیدن نهاد و لو از آب بیرون آنتن آلوده بخواب

که یکبار باشد مثل منی یا خون یا غیر آن پس گفتار بعضی است که او معلوم نیست و از آنجا معلوم شود

که حکم کافر باید غیر مومن باشد و این درین از علمای ائمه است باید از برای کافر تمام آب چاه

را بکشند و دعوی اجماع کرده است و این بعدی است و اظهراست که از آنجا معلوم است که

و انیم و همچنین کافر زنده بر گاه بدن او مباح است چاه شود مسکند چهارم اظهراست که از

برای غایط انسان ده دو باید کشید چاه از آنجا معلوم است که هر گاه از آنجا معلوم باشد

بازمانده



و آب است به باشد چهل دلو کشند و بخانه دلو افضل است و دورست که مجوز ازیم  
 باشند هم همین حکم داشته باشد خواه آب سرد باشد یا نه خواه تمام آن همین شده  
 باشد یا بعضی آن و جمعی از علماء از برای خون بسیار هم بخانه دلو گفته اند و اقرب است که گشتی  
 دلو یا چهل دلو کشند از برای خون بسیار مثل خون سر بریدن کوفتند که در آن خان بخانه  
 میفتند و خون از آن جا جاری است و چند دلو سبک که اقل آن است دلو است که کشند از برای  
 خون کم مثل اینکه گه تری را سر برزند و بخانه میفتند مانند قطرات خون رعانف که از دماغ  
 بیاید بخانه سبک نیم مشهور است چهل دلو است از برای سک و خوک در بابه و غیر  
 کوشش که بر کوفتند و مشهور نیز چهل دلو است از برای لول مرد و این ادویه فرقی پایین  
 بول مرد وزن کرده و احوط آنست که از برای زن تمام آب چاه را بکشند و ظاهر فرقی  
 بول مسلم و کافر نباشد و همچنین است سخن در غالیط و خون مسکه شش مشهور است  
 که واجب است کشیدن شش دلو از برای آب باران که مخلوط شده باشد میتوان عددها بخانه  
 سک حساب کرد و روایت کرده و در دست است و از آنجا تعدی بعین آنها نمیتوان کرد و دور  
 که بر گاه عین نجاست بعضی از کوره است هم باشد یا زخم او همین باشد زیرا که گاه است

که مخلوط شدن بآب باران را اثری باشد مسئله مفهم واجب است کشیدن صفت  
دلو از برای مردن طیر روان عبارت است از مثل گویو و بزرگتر از آن تا بچشمشتر مرغ و  
بمچنین از برای نسل کردن جنب در چاه چنانکه مشهور است رفته آید اما اظهار آنست که مجز  
مباشرت جنب بآب چاه این حال دارد هر چند غسل نکند و ظاهر نیست که این حکم در صورت  
که بدن او خالی از نجاست باشد والا از برای برنجاستی حکم او ثابت است و اظهار ظاهر  
که غسل از نماز جنب در چاه باطل نباشد و بعضی گفته آید باطلت و همچنین از برای سنگ  
که در چاه مفید و زنده بیرون آید صفت دلو باید کشید و همچنین بول صبی و مرد و از آن طفلی  
است که از دو سال بیشتر داشته و هنوز بالغ نشده باشد و همچنین از برای مردن موس صفت  
دلو بکشند و مشهور است که این در صورت است که از تم باشد یا سید باشد و اگر نه سه دلو کفایت  
و بعضی گفته آید که هرگاه ورم کرده باشد هم صفت دلو بکشند و بعضی مطلقا صفت دلو  
را ضرر میدهند و اظهار قول مشهور است مسئله ششم اظهار آنست که از برای ترشح مرغ  
خاکی که نجاست خوار باشد اگر پیش از دلو بکشند کافیت و زیاده ضرورت و  
مشهور و صحت دولت بجهت بردن مار و بعضی صفت دلو را واجب دانسته اند و جمعی و از



دانسته آنست که لواز برای وزنه که ان کبر باست و بعضی یک لوم کافی دانسته آنرا از برای  
 مغرب هم گفته است که لوشند مسئله هم واجب کشیدن یک لواز برای کجی و آنچه  
 ششیه او باشد در جنبه و مقدار تا بحد کبوتر برسد و ظاهر آنست که بزرگ و کوچک آنها تفاوت  
 نمیکند پس چو بر مرغ خاکی کجی حکم ایشان و تفاوت دارد چند در جنبه مثل هم باشد  
 اگر علم او واجب باشد کشیدن یک لواز بر روی طفل شیرخواره بلکه طفل محیط هم بر آن حکم  
 دارد و بعضی طفل تازه که از شیر گرفته باشند و سفید و لوله در صبی مذکور شد بعد از آنست که  
 او محیط گویند مسئله هم بر گاه نجاسات متعدده بجا بقیه اتوی آنست که مقتضای هر یک  
 باید بجا آورد خواه مساوی باشند در جنبه و مقدار و خواه مختلف و خواه مقدار یک باشد فرقی  
 است از برای آنها مساوی باشند یا مختلف و بعضی استثنای کرده اند مثل آنکه اگر خون کجا  
 بجا در جنبه باشد و بعد از آن هم خون کمی دیگر هم بریزد که سبب آن خون زیاده مشوه و گفته اند که  
 از آنجا که خون بسیار را باید جاری کرد و آن دلیل ندارد بلکه ظاهر آنست که خون کم دارد و از برای  
 ریختن و لوبک شدن و مجموع آن بکثرن بسیار میکنند و بر گاه آب چاه و فاکند کشیدن  
 بقدر هر یکی از نجاسات متعدده تمام آب چاه کافی است و بر گاه متعدده باشد پس ترا کشند بلکه

حکم دو

پس کشیدن

گذاشت و در نسبت که مزاج بکمز و توان گفتا کرد و در این خالی از اشکالی نسبت مستوی از دم

برگاه پاره از حیوانی که از برای مقدار معین در شرع وارد شده در جاه افتد مثل سگ و گاو است  
آن پس در آن خلاف است بعضی از املی حکم کل آن حیوان کرده آن و بعضی طبعی جلا ایض فییه  
کرده آن و بعضی گفته اند اگر حکم کل حیوان از حکم مالا ایض فییه کمتر است بهمان گفتا کنند و اگر کمتر  
مقدار مالا ایض فییه یک بشوند و این در نسبت و اگر با نامی متعدد و از یک حیوان بر نبرد با یک نام

از حیوان و بار دیگر از حیوان دیگر که از همان جنس باشد مثل دست یک انسان و دست انسان  
و دیگر با پای انسان دیگر پس نظر آنست که هرگاه حکم جدا دارند داخل نمیشود و همچنین با نام حیوان  
مالا ایض فییه اما حیوان حامله هرگاه معلوم شود که آب جاه حمل او رسیده است با صواب یک فصل او  
در بخش باشد معلوم شود که آنجا است آنهم رسیده است پس در آن اشکال است و ظاهر در تالی آنست

که حکم تفاوت نمیکند و اشکال در اول بیشتر است و اما بنا بر حمار که عدم انفعال جاه است پس

در هیچ جا اشکال نیست مسئله در از دم آب کشیدن از برای تطهیر یا بعد از بیرون آوردن  
نجاست باشد یا مستهلک شدن آن جاه مگر در جای که تمام آب جاه بید کشید  
که اگر قدری پیش از بیرون آوردن نجاست کشیده نمیشود با یک نسبت و هرگاه اجزای نجاست

بکلی است



بلکه هوشه باشد باید همه بدون بیاید و بعد از آن آب کشند و همچنین موی حیوان نجس همین و  
 اگر متوقف باشد بدون آن همه کشیدن همه آب چاه که باید کشید و تمام نشود و جمع از برای بیرون  
 باید پاک نشود و ظن غالب تمام شدن اجزا و ظاهر کافیست **مسئله سیزدهم** معتبر در دو  
 حالت است که متعارف مثل آن چاه باشد یعنی در عرف عادت آن بگذارد مثل انچه بشناسد و لولب  
 میکشد و ظاهر آنست که عدد در ملاحظه باید کرد پس بر گاه از چاه ده دلو باید کشید که طرف نزدیک  
 چاه کند که بیکبار ده دلو را بیرون بیاورد کافی نیست بلی در چاهی که بجهت زوال نوز می کشند یا با سنگ  
 آب چاه را باید کشید یا بمقدار کری باید کشید در اینجا عدد در کار نیست **مسئله چهاردهم** قطعی است  
 است که از دلو می چکد درین کشیدن موقوف دیگر از برای آنها جدا نباید کشید و همچنین دلو را چاه و کنار  
 آن در چاهی که در آن هست هر موقوف و بعد از خلاص شدن همه آنها پاک کند و قبل از خلاص شدن  
 اشکال است و همچنین دلو و بند و چرخ و آن بی که آب میکشند و بنا برین اشکال در چیک نیست  
**مسئله پانزدهم** بر گاه آب چاه نزدیک مالوم باشد یعنی چاهی که در او آب نجس یا بول و سایر نجاسات  
 است را و امیکه معلوم نشود که نجاست آن و نری آن آب چاه رسید است یا بکست و بعد از آن  
 معلوم هر که طوبت آن چاه آب رسید است بنا برین نجس نشود و اگر احدی اوصاف او متغیر آن نجاست

بشود و بنا بر قول نجاش نخمس مشیوه و است که چاه و بالوبله از هم دور باشد تقدیر پنج دروغ  
هرگاه زمین ته چاه از زمین ته بالوبله بلندتر باشد یا در زمین سخت باشد و سخت در راه هرگاه  
چنین نباشد و بعضی گفته اند که در جانب شمالی بون هم مثل بلندتر بودن زمین است **منهج دوم**

در وقت اوقات نمازهای است و در آن چند باب است **باب اول** در اوقات نمازهای است

بجنگل است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** هر یک نمازهای بجنگل در وقت صیانه کردن

یکی وقت فضیلت که ثواب آن بیشتر است دیگر در وقت آخر یعنی نماز در این وقت ادوات و قضاقت

اما فضیلت نماز در چند مصیبت هم نداشتند باشد و بعضی گفته اند که وقت اول از آن دو وقت

از بهای مختلف است و دوم از بهای مقدور و مضطر با یعنی که اگر کسی با اختیار نماز کند که در وقت تمام مصیبت

کرده است بلکه بعضی گفته اند بقضایم شیوه کردن در آخر وقت مودب نماز است و بلکه بعضی گفته

که مراد از قدرت و باطن و آزار و شغلی که ترکان ضرر بدن و دنیاوی او داشته باشد و مراد از

بیخضرت اول آنکه کافی مسلمان بشود در آخر وقت دوم طفلی بالغ نموسیم حالیکه ظاهر

چهارم مجزوی که ماعقل شود پنجم بهوش که بهوش آید باشد ظهر قول اول است اما اول نماز وقت ظهر

باین از اول زوال است تا آنکه سایه که بعد از ظهر از برای بر زمین میسر بلند شود بمقدار آن



چیز بعضی گفته اند اما سایه که بعد از ظهر هم میسر مثل آن سایه شنبه که در اول ظهر باقی مانده بود  
 این ضعیف است و منی زوال را بعد میان خواب کرده و وقت دوم نماز ظهر باقیست تا آنکه  
 باقی ماند بغروب آفتاب بقدر وقت که عصر را به تنهایی توان کرد پس آن دیگر مخصوص عصر است  
 و ظهر را نمیتوان کرد و اما وقت اول نماز عصر پس آن بنا بر قوی و سبب رحال فارغ شدن  
 از نماز ظهر است تا آنکه آن سایه که بعد از ظهر از برای بر چیز هم میسر و مثل قامت آن چیز شنبه  
 وقت دوم او متبقی همیشه بغروب آفتاب و اقوال دیگر مسئله است ضعیف است و اما وقت <sup>مغرب</sup>  
 اول که افضل است پس آن از غروب آفتاب تا آنکه شفق فرو نشیند و مراد از شفق شتر <sup>خست</sup>  
 که در اول مغرب نماید بعد از غروب آفتاب وقت دوم آن باقیست تا آنکه بماند نصف شب  
 بمقدار چهار گنمت که آن مخصوص است بنا بر شهر و دوزخ و حقیق بر گاه بمقدار چهار <sup>گنمت</sup>  
 نصف شب مانده می تواند مغرب و شام هر دو با یکدیگر بجهت آنکه یک گنمت از نماز در وقت یا  
 همان نماز را در یافته است چنانکه بعد از خواب گنمت و بعضی گفته اند که وقت مغرب و عشا باقیست  
 با صبح در این ضعیف است بلی اگر کسی در خواب مانده باشد با فراموشی که با صبح متبویا مغرب  
 ادا کند اما آنکه بعد از نماز عشا باقی ماند در وقت که مطلق مضطر این حکم داشته باشد

بهتر آنست که قصد او افضا بکند و اما اول وقت نماز است پس بنا بر شهره و افوی بود از قریب از نماز  
مغرب است تا مدت شب برود و بعضی گفته اند اول وقت آن بود از سقوط شفق است و اول وقت  
بر چندین افضل است و آخر وقت آن نصف شبست بنا بر شهره و افوی و چنانکه پیش گفته  
مضطرب می تواند تا صبح هم بکند و بهتر آنست که قصد قضا و ادا نکند و اما اول وقت نماز صبح پس از  
طلوع صبح دوم است تا صبح خوب روشن شود و وقت دوم آن باقیست تا طلوع آفتاب **مطلب**  
**دوم** مشهور آنست که اول وقت ظهر مخصوص نماز است بقدر آنکه آن نماز کرده شود و بعد از آن  
شکر کند تا عصر و وقت تا آنکه بقدر عصر باشد بخورد و آفتاب و همچنین مغرب است و بعضی علماء گفته اند آن  
دو نماز در هر وقت با هم شکر کند از اول تا آخر و برین متفق کرده اند اینکه هر گاه کسی فراموش کند  
و اول نماز عصر را بکند و بعد از آنکه فارغ شود بخاطرش باید که ظهر را کرده است پس اگر در اول وقت  
مخصوص ظهر بوده است پس نماز عصر صحیح نیست و باید که بعد از ادای ظهر عصر را اعاده کند و اگر در وقت  
شکر کرده است یعنی بعد از آنکه بقدر نماز ظهر کرده باشد عصر را کرده است پس برین بنا  
عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن بنا می آورند و همچنین در مغرب و عشاء آن قول دیگر که میگویند  
در هر وقت که نماز دوم را کرده است و بعد از فراغ نماز ظهر آمده است صحیح است و اعاده نمی نماید

نماز



این نماز اوی را بعد از آن بکند و قول مشهور اینست هر چند در تفریح مسأله اشکال است اما در خیلی  
 از بزرگان مختار در مسأله نماز این که گفته اند در وقت که بعد از فروع بخاطرش باید اما هر گاه درین نماز بخاطر  
 بیاید پس در هر حال ممکن است عدول کند میت نماز اول یعنی در همین بین نماز قرار بدد که آنچه کرده نماز  
 اول باشد عدول کند و اما هر گاه ممکن نباشد عدول مثل آنکه لازم می آید زیادتی را کنی پس آن نماز با  
 مثلا نماز را مقدم داشته و بعد از رکوع رفتن کعبت چهارم خاطرش آید که مغرب را نکرده ام و دیگر  
 عدول کند مغرب را اما اگر رکوع زفته است میتواند عدول کند و در نماز عصر میتواند عدول کند و در نماز عصر  
 عدول کند ما و امیک سلام نماز را نمانده است بلکه در وقت که در نماز عصر بعد از خدای شدن هم عدول  
 نیست تواند کرد و بنا بر چه حدیث صحیحی بر آن وارد شده است **مطلب** بیستم شناختن همیشه زوال افتاب  
 زیاد شدن سایه بعد از کم شدن یا بر پیدایش آن بعد از تمام شدن و بیان آن است  
 که در وقت طلوع افتاب هر چیز که در روی زمین است سایه لانی دارد تا بطرف مغرب و هر چه  
 افتاب بالا می آید آن سایه کوتاه میشود تا آنکه افتاب در وسط نصف النهار و چنان بلند شود  
 که دیگر سایه آن کوتاه تر میشود و در بعضی بلاد باره است که بر طرف مشرق پس همان سایه برود  
 مگر در زیاد شدن یا آنکه تازه سایه برپیم رسید بعد تمام شدن در آنکه در بجانب مشرق پس آن

اول انظره است و از برای دانش دایره نصف النهار و میل کردن افتاد از آن چند طریق گفته اند  
و یکی نیست که قاعده ای از آنها درین رساله با از برای دانش بگویم و آن طریق دایره بلند است  
و طریق آن اینست که زمین را خوب هموار کنند که مطلقا بت و بلند می نماند باشد و بعد از آن بر  
پرگار دایره بر آن بکشند بهم بزرگی که خواسته باشند و نصب کنند بر مرکز دایره یعنی بر وسط حقیقی آن  
بنا صحنی خراطی کرده که در آن تیر باشد که طول آن بقدر تقریباً قطر دایره باشد نصب کنند به نقاط  
که مطلقا کجی نداشته باشد و در آن نشیوه سفامت آن با سکه رسیمانی اندازه کنند و از سرش  
تا محیط دایره یعنی آن خط پرکاری از طرف اندازه بگیرند که همان یک اندازه باشد و بعد  
انتظار بکشند تا محظ کنند آن ساره که در طرف مغرب افتاده است و سپردن از دایره است  
چون وقت داخل دایره میشود و همین که ساره داخل شد بخط پرکاری بمانجا رانند آن کنند  
پس بعد از ظهر هم انتظار بکشند تا اینکه آن ساره وقتی که منجر از خط پرکاری را هم نشانی بکنند  
و بعد از آن مابین دو نشان را بجهت تقسیم وصل کنند پس بوقت از آن دایره سینه  
کمان حاصل شود و یکی در جانب جنوب یکی در جانب شمال آنکه در جانب شمال است او را  
تقریباً کند بخط مستقیم که یک او کر دایره باشد یعنی میان او و یک ساره و محیط پرکاری

دایره



باش پس همین خط خط نصف النهار است و هر وقت که سایه شمس بر این خط افتاد نور

ظلمت است و همین که شروع کرد که سایه از خط سپردن رود بجانب شرق که خط است

و بعضی گفته اند که ظهر شناخته میشود و نیز باین که اقباب بگرد بجانب ارضی راست از برای  
کسیکه رو بقبلا باشد و این در همه جا صحیح نیست بلكه آن مخصوص جاهاست که قبلا آن نقطه

باشد مثل اطراف غرب عراق و اما در مثل عراق بحکم گاه است که اقباب بروی راست برسد

و دست با پیشتر از ظهر که نشسته باشد بلی این علامات را از برای تعیین کردن بظهر غربت

نازدهای تجدید اول وقت ظهر و اما مغرب اقباب پس بنا بر مشهور و احوط دانسته میشود و اول

حره مشرق یعنی آن سرجی که از جانب مشرق مسرود و محاری بالای سر که در هر طرف

میشود و آن اول مغرب است و اما آنچه از اخبار معتبره بسیار ظاهر میشود آنست که همین که

قرص اقباب پنهان شود و شعاع در روئین از دیوارها و کوهها از این جهت اول مغرب است و این قول

قولست و لیکن احوط قول اول است و اما صحیح دوم که در کمال صحیح صادق میگردد آنست که

که پس میشود در افق و زیرین متصل میشود و اول آن محل تلفظ دایره است و صحیح اول

که آنرا صحیح کاذب میگویند آنست که در وقت طلوع که گنبد است بجانب بالای سر آن و در بعضی

مقتضیست تا این او زمین بسیار است حایل است و مدتی بدید طمان گشت تا صبح صادق

بشود و از آن تا شب سر جان گویند یعنی دم کرک مطلب چهارم اول وقت افضل است و تاکید

و اتمام بسیار در اخبار وارد شده است در اد کردن نماز در اول اوقات و چند جا شناسا که  
آمد که تاخیر در آنها بهتر است اول شخصی که نافر گذار باشد که تاخیر فریضه میکند تا نافر را بکند

دوم زن مستحاضه که طهر را تاخیر میکند تا آخر وقت فضیلت آن تا با عصر یک است

و همچنین مغرب است تاخیرش تا سحر مغرب است و چهارم تاخیر نماز مغرب برای کسی که نفاخی  
در انتظار اول است که بخت انتظار یا خود از جهت کسبی و تشنگی پیش از افطار حضور فرستد و

بهم رساند مطلب پنجم یک بول و غایط دارد تاخیر نماز کند تا وقتی که دفع آنها را بکند و نماز کند

ششم کسی که قضای نماز بای واجب میکند نماز حاضر را پس نماز دوم و قضا مقدم دارد

تا وقت ننگ شود مطلب ششم کسی که یقین نداشته باشد چند مظنه بخورد وقت دارد تاخیر

کند تا یقین حاصل شود مطلب هفتم کسی که ندری دارد که امیدوار آن عذر باشد مثل

عاجزت از قیام در نماز بجهت عیض بوی و امیدوار که حال او بهتر شود هم برنگاه

نویسند نماز بلا وجوب الکل بخورد مثل انتظار حاجت یا انتظار وقتی که آرام دل حضور



برتر حاصل شود و از آنجا است رفع که جمعا بشود که نماز ظهر را تا خیر میکند که بر او نوشته شده بود نگاه

حضور قلب و کمال نماز موقوف باشد بان **باب دوم** در اوقات سایر نمازها هم چنانچه در آن

چیز مطلب است **مطلب اول** وقت نماز جمعه بعد از زوالت بنا بر اشهد و اتوبی و همچنین اشهد

و اتوبی است که خطیبها را هم بعد از زوال بخواند و قول بجز نماز جمعه پیش از زوال ضعیف است همچنین

جواز خطیب پیش از زوال اشهد و اتوبی است که وقت نماز جمعه باقی است تا سایر بر پنجشنبه مثل آن

چیز نشود و احوط آنست که در اول ظهر شروع بخطبه شود و بعد از آن نماز شود و زیاده از

این قدر تا خیر نشود و لیکن خوب آن معلوم است قول بان ضعیف است و سایر از آن حد که

تفصیر برگاه بگذرد و دیگر جمعه را کند و نماز ظهر را بکند خواه وقت ظهر باقی باشد یا نه و اگر

جمعه با دراک بگیرد با امام حاصل میشود و گفت و دیگر از این اضافه میکند و تمام میکنند و همچنین

با دراک امام در حان رکوع هم حاصل شود چنانکه خوانده و همچنین برگاه اصل نماز جمعه بگیرد

آن در وقت نشود و باقی در خلیج وقت ادراک جمعه شده است و بعضی مجرد شروع نماز را

در وقت کافی دانسته اند در ادراک وقت و اگر در آن وقت **مطلب دوم** وقت نماز

و بعد از این طلوع آفتاب تا ظهر در اول شروع آفتاب هم می توان کرد و حسن است

در بعد از غیبت فطر تا خیر کنند بیش از بعد قربان از برای بی اخراج فطره و افطار **مطلب ششم**

در وقت نماز است اما که در خوف یعنی آفتاب گرفتن و ماه گرفتن پس تبدیلی است

نماز آن ملاز اول شروع در گرفتن است و وقت آن باقیست تا بهمان داشته و بعضی گفته اند

تا شروع کند در داشتن و اول اول است و این لحظات و اما زلزله پس وقت نماز آن

تمام گرفت و اظهار است که موحس است و بعضی فواید آنست که اند مثل حج و بعضی علماء بحج را بعضی گفته اند

از موافقت میشود مثل زلزله و آنست که این خوب است و اما سایر آیت مثل ماهی سرخ و سیاه

تاریکی که باعث خوف شود پس اظهار است که برای هر زلزله با علامتی از این علامات

نماز علیحدگی که در چند مورد در ظاهر نیست اگر حکم چنین باشد چند ماهین و در زلزله

و بخوان بمقدار نماز کردن فاصله نشود **باب سیم** در اوقات نمازهای مؤانل بومیر است

و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در وقت نماز نافله ظهر و عصر در آن چند قول است

و اظهار است که وقت نافله ظهر از آن طریقت تا آنکه سایه که بعد از ظهر هم میرسد که در آن برود

و آن عبارت از دو قدم است و اگر در قدم هفت یک گز خص است چون غایب است که

قیامت است از آنجا که در این وقت بای خود نیست است و وقت نافله ظهر باقیست تا سایه



دو چیز است برسد که چهار قدم است و بعضی گفته اند که تا وقت نافله ظهر باقیست تا آنقدر که  
باقی بماند تا آخر دیدن سایه که بعد از ظهر هم میرسد مثل شخص است که بعضی گفته اند که

او اگر دو وقت بناقله باقیست تا بماند از برای دو مثل شدن سایه همین قدر بعضی  
گفته اند که وقت نافله باقیست تا او امیکه فرضیه باقیست و بسیار احادیث دلالت میکند

بر این که نافله را مقدم بر وقت میتوان داشت و از وقت موحرم نمیتوان داشت بعضی اینها  
حل کرده اند بر خصیصه از برای کسی که از حال خود دانند که در وقت مالیه بنم خواهد رسید در نه نهایت

افضل تجلی است و فضیلت باقیست تا آنکه بماند بمنزل دو نلتین مقدار ادائیگی فرضیه و این  
آزاد است فضیلت است و بعد از آن هم تقدم جایز است نهایت تا خیر فصل اول است

که درین حال قصدا داد و قصدا نگیرد بهر حال همین که یک کعت را کرد تمام میکند چند وقت نافله در وقت  
باشد نهایت سبک بجای آورد و باینکه گفتا بکند چند نماز ذکر واحد در رکوع و سجود واجب

و هم چنین **مطلب دوم** وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب است تا زوال حمزه مغرب  
و دور است که آنرا نتوان کرد مگر مادامیکه وقت نماز مغرب باقیست و در صورت زوال حمزه افضل

تاخیر است از نماز مغرب در گاه شکی که در وقت نافله و در هر حال که باشد تا آنکه کلام نافله در وقت

اولی باشد باد و در وقت آخر و افضل تقدیم نماید است در تقصیرات غیر تسبیح فاطمه زهرا  
و اما وقتی که در آنرا و سیره خوانند پس آن باقیست ما و امیکه وقت حشا باقیست  
و سنت است که از ابواب نماز است که در آن شب ممکن است بگذرد **مطلب سوم** وقت نماز شب  
بدر نصف شدن شب باقیست تا طلوع صبح صادق و شناخته میشود نصف شب بر ابروی  
ستاره ما چنانچه در عوایت بر آن حظه واروشه و بوی کفتر اند که مراد ستاره ناست  
که در وقت غروب آفتاب طلوع میکند و این در همه ستاره ما و همه فصلها درست میباشد و برای سینه  
که معلوم میشود و گمان جعفر است که آنکه فرموده اند تخمینی است از برای علوم که این یعنی نصف  
شدن حاصلش در چند بسیار از نصف شب گذشته باشد و ظاهر است که این تقریب را هم حظه  
کرده اند نسبت بسیار نای که در او ایل تاریکی شب بالای دیوارها و کوهها پیدا است که گمانند او را و  
آفتاب طلوع کرده باشند و مشهور است که هر چه بصر نزدیک است از فصل است و شب که مراد ایشان این  
این باشد که هر مراد از نصف شب کنند تا اینکه این افضل باشد از تقوین و نصف آخر شب هم دور  
که بگویم که تقوین افضل است که چهار ساعت بکند و بخواند و بعد از آن باز چهار ساعت بکند و بخواند  
و بعد از آن ستم و در هر دو این معجزه و در این معجزه و در این معجزه بسیار منقول است که

اولی است



که رسول خدا چنین میگوید و مشهور است که جائز است که نماز شب پیش از نصف شب  
 از برای ستم و مثل سایر ذکری از غیب خواب ترسد و فضا کردن در صبح فصل است <sup>در وقت</sup> <sup>یکبار</sup>  
 چهار رکعت را بجا آورد و صبح تمام بکند مخفف چنانکه پیش گفته ام در هر گاه چهار رکعت را نکرده  
 صبح تمام نافذ صحیح را بکند و فریضه را او کند و بعد از آن نماز شب تمام کند در هر گاه وقت و ساعت  
 نماز شب داشته باشد آنکفا کند بوتر و باقی را نفا کند و در وقت که در زمانم در این صورت <sup>باشد</sup>

**نفا کند مطلب چهارم اول** وقت نافذ صحیح بود فراغ از نماز شب بنا بر مشهور و اقوی و آخر آن  
 طلوع خمره شرفیست و افضل تقدیم آنست بر صبح و جمعی از اصحاب گفته اند مستحب است اعاده آن  
 هر گاه پیش از صبح کرده باشند و او ای این است که بگویم که این در صورتیست که بعد از آن

ترمیمه باشد و در وقت که با طلاق فتوی جماعت عمل کنیم هم بد نباشد **باجام**

در احکام و لواحق آنست و در آن چند مطلب است **مطلب اول** واجبست کردن نماز ما  
 در وقتبهای آنها و باید انگیز که علم باوقات ستم داشته باشد پیش هر گاه جاهل مسیبت  
 نماز کند نماز او صحیحست <sup>چنین</sup> و اتفاق افتاده باشد که در وقت کرده باشد و همچنین  
 بنگاه فراموش کرد تا باشد و وقت را بار در وقت بکند و <sup>بجمله</sup> <sup>العین</sup> <sup>نوبت</sup> با وجود

امکان واجب است و منطبق نمیتوان گفت فکر و بعضی علماء گفتند که در آنجا با آن موردی

با آنکه این مشکل است و بدون عذر نمیتوان گفت فکر و مگر آنکه بان لعین حاصل شود و اینکه

وضع اذان جهت اعلام شده است شاید از برای ممنوع و یا باشد یا از برای خبر شدن مردم که هرگز

ممكن شود و ملاحظه کند و همیا شود و علی بن جریرک نفر عادل نمونان کرد و چند دعوی علم کند که کسی

خبر و مقید علم باشد و ممکن است علی بشهادت عدلین در صورت عدم امکان تحصیل تعین ظاهر

جواز علی منطبق است با بارات و علامات و بعضی واجباتند تا خبر را یقین حاصل شود و آن احوط است

و اگر بعد از علی منطبق ظاهر تصوف و آن پس اگر تمام نماز پیش از وقت قطع شده نماز اول باطل

و اعاده میکنند باحق علماء و اگر ظاهر شود که وقت درین نماز داخل شده هر چند پیش از سلام

دادن باشد پیش از ظهر و اگر وقت صحیح است و اعاده میخواهد و هر گاه گمان کند که وقتیکه است

و نیز از نماز عصر را نمیتوان کرد یا نیز از نماز غشا نمیتواند کرد و بعد از آن که عصر یا غشا را اگر ظاهر

شد که وقت باقیست پس در وقت اجمالات بسیار است و در وقت که ظهر از پیش

که با آنچه کرده است گفتند که نماز با معصومین بعد از آن میکنند پس اگر در وقت مشترک است و میکنند

و اگر در وقت محض است نماز دوم قضا میکند و هر گاه در وقت قضا و اول است بعد از ظهر



در عصر چهار رکعت دیگر بکنند و یقین ظهر عصر که بیگانه باشد **مطلب دوم** هرگاه کسی در  
 مکانی باشد که شش اطاق نماز را بعل آورد و دیگر کومت از نماز در وقت در باید لازم است اولاً و ثانیاً  
 آن وقت از برای این شخص وقت نماز است و نماز را تمام میکنند پس هرگاه کسی  
 بمقدار پنج رکعت نماز را در آخر روز در یا بظهر و عصر برود در یافته است و همچنین هرگاه بمقدار  
 سه رکعت از آخر وقت در باید و مسافر باشد برود در یافته است و همچنین هرگاه این مقدار  
 را بیشتر از نصف شب در یا بظهر بگذرد هرگاه بمقدار چهار رکعت نصف شب مانده در یا بظهر باشد  
 در یافته است بنا بر مختار حق چنانکه پیش گفته ایم خواه حاضر باشد و خواه مسافر و اظهر است  
 اگر در آن رکعت سب بر داشتن از سجده دوم حاصل میشود و بعضی گفتند در آن رکعت که کرده اند  
 و آن بعید است و اما هرگاه مقدار یک رکعت نماز باشد اطاق اول وقت در باید و بعد از آن  
 مانع بهم رسد پس کافی نیست در بر و قضا نیست مگر هرگاه بمقدار تحصیل اطاق و نماز تمام  
 در باید و نگزده باشد بر او قضا واجب است و بعضی گفته اند هرگاه کمتر نماز در اول  
 وقت در یا بظهر نماز در یافته است و آن بعید است **مطلب سوم** هرگاه نماز آینه یا در ایضاً  
 حاضر جمع شوند که در آن وقت اول است و در مقدم دارند و اگر در وقت آن تک

نه باشد فریضه حاضره را مقدم درگاه وقت هر دو کند و واجب است پیش از آنکه  
آنست که مختار است در تقدیم و تاخیر و بعضی واجب است آنکه تقدیم حاضره را در این لحاظ است  
و اگر درین نماز آیات تبرکه که وقت فریضه حاضره فوت شود آن نماز را قطع کنند و فریضه  
بجا آورده بعد از آن از همانجا که مانده بود نماز آیات را تمام کنند و بعضی واجب است آنکه از آنکه  
و اول قولت و هرگاه معلوم است که وقت نماز آیات تنگ است یا مثل آنکه اول  
شروع افتاب گرفتن معلوم شد و نمیدانند که آن قدر خواهد گرفت که قشر و وسیع باشد  
آنکه خواهد گرفت درین صورت اگر وقت حاضره فوت دارد و احوط تقدیم نماز آیات است چنانچه  
و چنانچه معتقد است **مطلب چهارم** مشهور این است که حرام است که درین نماز است در وقت  
نماز واجب یا امید واجب را نکرده و بعضی فریضه نافله یومیه که آنها را در وقت فریضه میتوان کرد و اظهر  
که حرام نباشد بلکه مکروه است و ظاهر این است که اگر است در نافله یومیه سهیم است هرگاه سبب  
آن فوت وقت فضیلت نماز فریضه شود و بلی هرگاه نماز است که درین باعث فوت نماز فریضه  
نبود و یا باعث ضرری است که موجب لغویت بعضی از واجبات آن شود و در آن صورت  
حرام است چنانچه است حال نماز سهیم نکردن بر آن کسی که درین نماز قضاء واجب بخواند



باشد پس بر گاه دانند که درین سنی با جمیع این شیوه که ترک واجب را بکنند آن نماز سنی  
 را بکنند و اما اگر از خاک خود میداند که اگر نماز سنی را بکنند نماز قضا را هم نخواهد کرد پس باقی از  
 کردن آن نماز سنی درین حالت مکه قول بکرات ستم درین حال مشکل است **مطلب ششم**  
 مشهور این است که مکروهت نافه مبتدا یعنی نماز سنی که مایه نذر و از آن بابت که در  
 اوقات سنت است که در وقت نماز سنی بجا آورد و در وقت طلوع آفتاب نیز و غروب  
 آفتاب نیز و بلند شد آفتاب تا بایره نصف النهار یا نزدیک آن و بعد از نماز صبح و بعد نماز  
 عصر یعنی قابل حرمت شده اند و بعضی تفصیلات دیگر داده اند و اظهار در حق این است  
 که هر چه یک است نسبت و احادیثی که باین مضمون وارد است محمول بر تقدیر **مطلب ششم**  
 در مکان مصالحت و در آن چند مطلب است **مطلب اول** جایز نیست نماز کرد در مکانی  
 ایجاب باشد تصرف در آن مثل مسجد یا مکانی که ملک آن شخص باشد یا باجاره گرفته باشد  
 یا وقف یا ولایت باشد یا امثال اینها همچنین است بر گاه صاحب مکان اذن داده باشد  
 هر گاه که بگوید نماز کن یا باذن مثل اینکه بگوید که تو نماز کن در این خانه مهمان من  
 باشد یا در حال و قرین ذلت کند بر صاحب خانه یا در دستگاری که از حال آن است میدانی

79





شرایع و احکام داشته و تفصیل آنها را بجزئین کرده و اما اگر کسی را بجز کند که مکان

مقصود نماز کند نمازش صحیح است و اگر کسی را مجبوس کند در آنجا پس نماز او نیز صحیح است

80

نهایت اشکالی در جایست که بعضی افعال نماز موجب ضرر صاحب مکان باشد مثل

آنکه محتاج باشد به تیمم و اعضای تیمم او زخم باشد و خون از آن بیرون رود و او را باشد و تیمم کردن

موجب نجس شدن مکان باشد و صاحب مکان باین راضی نباشد پس درین

صورت حکم بصحیح تیمم و نماز مشکوک است چنانچه مجبوس بودن همین خوار در آنجا را

مباح میکنند اما اگر بگوید زخم را بر معلوم است که مباح کند و مراد از مکان غصبی نماز در او

بطلان است آنجایی است که مصیبت در حال نماز در آن تصرف مسکوک در نماز بیاوردن

و هم شدن و زلزله شدن خواه هوای خانه باشد و خواه زمین باشد و خواه

زلزله باشد و خواه حایل مساجد بر روی آن غصب باشد مثل فرش متعجبی یا نباشد

و اما هرگاه جاده غصبی مثل در میان نزول و احوال است چنانچه مصیبت باشد ضرر زیاد

و همچنین هرگاه دیوار و سقف خانه غصب باشد و اما هرگاه در زلزله بام نماز کند که

بام مباح باشد اما دیوار را که این بام بر او قرار گرفته غصب باشد پس آن اشکالی

و اما در اجتناب است **مطلب دوم** واجب است که محل نیتانی یعنی آنچه بر کبریا واجب است

بماند پاک باشد از برنجاست اما باقی مکان مصیبا اگر غسل با نیت نماز صحیح بشرط آنکه

متعدی نباشد یعنی نجاست تری نباشد که بدن با جامه مصیبا را نجس کند با جامه و بدن

مصیبا تر باشد که با آن نجاست بخورد و بعضی از علماء طهارت هر مکان را شرط دانسته اند

آند و بعضی طهارت را مواضع مفتکانه که بر آن سجده می شود شرط کرده اند و اشهر و اقوی آنست

که هر یک از این شرط نیست و ظاهر آنست که هر گاه خون تری که کمتر از درهم باشد در آن

مکان باشد ضرر ندارد در چند بدن و جامه مصیبا برسد و در مثل خون زخم و

و مل که معفو است هر گاه بمکان بر نهد و از آنجا بمبدن با جامه برسد اشکال است در وقت

که معفو باشد خصوصا هر گاه اجتناب از آن متعذر یا مستعسر باشد و احوط اجتناب است

از هر نجاست معفوه در مکانی که امکان نباشد اجتناب ماحرج لازم آید

**مطلب سوم** سنت است از برای مصیبا ستره فرار دادن یعنی چیزی در پیش

روی خود ستره برسد که مانع باشد از گذشتن آنانی و حیوانی در پیش روی او باشد

این شود که شغل او باشد از نظر کردن پیش روی او بگذرد شدن خاطر او این مستحب است



بی شعبه باین که نزد یکدیگر پاریست با مستون در چین کوهی او باشد یا پاران شهرها

81

که در دیاعصای بر زمین نبرند یا جامه بگذار و حتی عرق چین و گاه است که هیچ

نباشد خطی در پیشش و بکشد بجانب عرض حاصل میکند آن ستره تا ویدی است

از برای نفس و حریت است از برای او که از آن نجا و نکند و بسیار از خف و منع کنند

آنها را از خاطر در کنند و کرده است از برای دیگران هم که نشن از پیش نماز و ناگفته

از که منقطع کنند است جهت ار و حام مردم در آنجا و من است از برای مردن کار دنیا

در مسجد بغیر نماز عیدین و غیره که و ناگفته بسیار دارند خصوصاً در مسجد الحرام و مسجد نبوی

بسیار کرده و مسجد قصبی و مسجد جامع شهر شاهی تفاوت فضیلت بسیار مذکور بود این

در نمازهای واجب است اما نمازهای سنتی پس آید و اظهر آن است که در خانه کردن افضل

است از مسجد مگر نماز تحمیه مسجد و نوافل که در خصوص مسجد دارد و شده است که در آنها کار

شود و اما زمان پس نماز آنها در خانه افضل است خواه واجب غیر است بلکه در خانه

افضل است از خود خانه و تو خانه افضل است از سخن خانه مطلب چهارم من است

که سخن مسجد با دوران فضیلت بسیار است و همچنین تعمیر کردن آنها و است

که مسجدی سقف باشد و کمره و دشت که سقف دار باشد اما سایه بان ساختمان بر  
آن نمی‌نهد و مثل دار است که چیزی بر سر او نمیدانند که سایه کند و نیست است که محل طهارت  
از حدت و در خرب را در مسجد بایزند در میان مسجد و مساره را از پشت با هم مسجد بنه  
کنند بلکه از دیوار مسجد بنه نزنند و نیست است بسیار آمد و شد مسجد کردن مسجد و در  
بودن نشستن خصوصاً بانظار نماز دارخانه و غنوساخن و با وضو داخل مسجد کردن  
ملاحظه گفته‌ها کردن در مسجد که نجاست داخل مسجد نکند و چه وقت دخول بای  
راست را پیش گذارتن و در خروج بای چپ و دعای که وارد شده است بخوانند  
و چاره بکنن خصوصاً در پیشینه شب جمعه و چراغ روشن کردن و در وقت نماز  
تحت مسجد کردن پیش از نشستن و کمر بستن طلاکاری و صورت حیوانات دارن  
کشیدن و بابونی بد داخل مسجد کشیدن خصوصاً بوی سیر و آتش مان و بلغم انداختن و  
سنت است که فیروز بلغم را قوی کرده است پیش کشتن و شعر نغز خواندن و کم شده را  
طلک بمان و ترفیع یافته شده کردن و عذاب بار بلند کردن و بیع و شرابی و صنوبر  
دنیا و حدیث دبا کردن و اطفال بی تمیز و دیوانه راه دادن و محل حکم در





بسیار نمازگزار باشد و بدانکه اگر کسی از مردوزن نماز او باطل باشد و آن دیگری نداند  
که باطل است و نماز کند نماز او باطل است هر چند نماز او دیگری در نفس الامر فاسد باشد  
و اگر کسی بفیاض نماز دیگری در بدایت نماز نماز او صحیح است و اگر کسی از دیگری  
خبر ندارد بایستند بگویند بعد از آنکه هر دو فارغ شدند مطلع شدند نماز هر دو صحیح است  
و اگر در انشای نماز مطلع شوند هر دو یا یکی از این ها نفی آنست که نماز را تمام میکنند و صحیح است  
و بدان نیز آنکه هر کدام که پیشتر ایستاده آن نماز مردوزن نماز اخیری باطل است و نماز اولی  
صحیح است و اگر هر دو یکجا بایستند نماز هر دو باطل است و این نیز همگی که مذکور شد در حال  
است با وجود اضطرار حضرت ثابت است و مذکور است و هر گاه در جایی ایستند  
که ممکن نباشد دور شدن از یکدیگر پس اگر وقت تنگ است هر دو با هم نماز کنند و اگر  
بسیار در مرد و اول نماز کند اگر مکان ملک زن باشد نیست است که مرد را  
مخمس کند که اول نماز کند و در مکان مباح مشرک میان هر دو هر گاه زن مخمس کند  
مرد را آن تکمال است و ممکن است که بقرضه عمل کند و احوال آنست که زن در خصوصیت  
بعد مرد را که پیشتر نماز کند و اگر مرد مخمس کند زیرا که اول نماز کند هم اشکال است



کرده است نماز در میان قبرستان و مسجدی که در آنست هرگاه قبر را در پیش روی

قرار بدید و اظهار آنست که قبر را در پیش روی قرار دادن کرده است چندی در میان قبرستان

نماز کنند و زایل می شود اگر است بقاصده در دوازده ماه این از و ما بین قبر از هر طرفی با حاکم

و در زوال کر است پوشیدن قبر مثل فرشی که در آنست و بعضی منع کرده اند

از نماز کردن روی بروی قبور آنست و این ضعیف است و احوط آنست که مسای

قبر امام نماز نکند و اما پیش روی قبر ایستادن پس چرمت است و احوط آنست

که در غیر حال نماز پیش بقبر امام نکند و کرده است نماز در جاده های راه با یکدیگر مطلق

میان راهها چندی بر آن بلند می آید که در میان راههاست نماز نکند و در حواله نگاه

آنست و قرارگاه شتران خصوصاً آنجایی که جمع می شوند بجهت آنست که در آنجا نگاه

کند و گو سفند نیز در رفع می شود که است آن باکم است و آب یا پیشین در جاب

کردن و خانه که در او شراب است نکند و دیگر باشند و در جای که پیش روی او

آنست باشد خصوصاً آنست که در خانه مثل چراغ و شمع خصوصاً هرگاه در دفع

است از زمین و از بعضی اخبار برمی آید که از برای بی با ششم کر است نباشد در جای





نماز واجب را در حال سواری و راه رفتن در حال نشیمن در سفر و در هر حال

نماز در حال ضرورت مثل خوف و آزار و کل و باران که اگر خواهد بر زمین قرار گیرد 84

و شقت شدید بهم میرسد مانعی ندارد و واجب است که بقدر مقدور روی خود را بقصد

کنند و افعال نماز را بقدر مقدور بجا آورند و هر چه را نتوانند با سهواً و با تکلیف و برگاه آورد

مرد و نشو میانه سواره نماز کردن و پیاده نماز کردن هر کدام که در افعال نماز بهتر است

بی شوازه اختیار کند و برگاه مساوی باشد مختار است در هر یک و مشهور است که هر چند

تواند در حال سواری جمیع افعال را بجا آورد مثل اینکه در بالای چار و احتیج بنهد و اگر

تواند با نیت نماز در این محل اشکال است و برگاه آن چار و آن باشد

که هیچ حرکت نکند اظهر جواز است و ظاهر این است که در عرف مصلح میان دو صورت

در حال خواب مانعی ندارد و چنانکه حدیث صحیح بر آن است و ظاهر آنست که در

نیت روان هم نماز خوان کرد و برگاه محل نماز نباشد چنانچه حدیثی است که بدون ضرورت

نهد و اما نماز کردن در کشتی پس اگر استطاعت بیرون آمدن ندارد جایز است نماز خوان

در کشتی و نماز در رعایت بقدر مقام در رکوع و سجده کند و با عجز است که

و اگر نماند بپروان آید پس اگر ممکن است اندفعال نماز بجای واجب است که بپروان

آید و خطا کند و اگر خطای نماز او هیچ وجه تیسر از قرب جواز است آنجا که گفتیم نماز

واجب است و اما نوافل پس جایز است کردن آنها در کشتی و سواره و پیاده در

حال اختیار و اضطرار و در سفر و حضر و سختی است رو بقصد کردن در کعبه الاحرام

و بعضی واجب است آنکه در مجزئیت با او اشاره از رکوع و سجود و اشاره با این نماز

اشاره رکوع بکند و اگر آن کسی که راه میرود رکوع و سجود را و بتجدید وجه صحیح عمل

افصل است و بعضی از علما جانیه دانسته اند تا فله را بغیر قصد در حال قرار زین بدون

عذر و آن محل است به پنج چهارم در قصد است و در این چند مطلب است مطلب اول

در حقیقت قصد است اکثر قریبای علما گفته اند که خانه کعبه قصد است بطراحت است و قصد حرم

است و حرم قصد است یا قوی و در نزد حقیقت است که قصد خود خانه کعبه است از برای

سگ که ممکن باشد اگر علم تعیین خانه بهم رسد از منزل بل کند و واجب است که محاذی

خانه باشد چند خانه را زانند و هر که امکان نشود علم تعیین خانه پس او جهت خانه کعبه است

آنست و بعضی از علما قول اول را نوبتیه کرده اند که باین قول یکی باشد که منزل او



و خالی نباشد و این دو نسبت و از جهت است آن فضای است که خانه  
در آن هست از زیر زمین تا با آسمان پس بالای کوه ابو سبک بسیار نفع است  
از خانه نماز صحیح و همچنین کسی که قرار او در زیر خانه است و اما حجر اسمعیل  
در حدیث یقولیم که در اصل داخل خانه کعبه بوده است نماز را بجانب آن نمیتوان کرد و نماز  
مانند او در میان خانه کعبه نمیتوان کرد و همچنین نماز واجب را در حال اضطرار و آلودگی  
ضمیمه ایست که نمیتوان کرد و در صورت جواز هر دو را که نماز کند خوب است  
و نماز در پشت بام خانه جایز است و اشهر و اظهر نسبت که ایستاده نماز کند و رکوع  
سجده عام بعمل میآورد و قدری از پشت بام را در پیش رو از برای قبله بگوید و محیط  
است که بدون اضطرار در پشت بام نماز کند مطلب دوم واجب است که اهل اقلیه  
نوعه شوند بجانب آن رکن کعبه که سمت ایشان است و علماء از برای آن یک یا دو بار  
خیزد و کرده اند که در کتب مسطور است و بعضی گفته اند که همه آنها از فروع  
است استنباط شده بجز قبله عراق که در آن حدیث وارد شده و از کلام  
بعضی دیگر برمیآید که همه آنها از احادیث استنباط شده است مخصوصاً حدیثی که

اینها حقیر رسیده و آنچه گفته اند که برای خبر عراقی حدیث وارد شده است  
میران نیز تصریح شده باینکه از برای خبر عراقی است نهایت تقریبه مقام و ملاحظه  
اینکه راوی از اهل کوفه است معلوم شود که آن از برای اهل عراق است و چون دانست  
که در قندهار معبره ملاحظه جهت و جانب است و آن در بلاد و اماکن مختلف مشهور است  
بعضی علقه‌ی دارد و آن علامت هم نظر لضو الباطنیت در است نماید که با او

عراق مثل کوفه و بغداد و نواحی آنها این مایه از اعلام است و هر طریقی قرار بدیم  
و آن حدیث نیست که محمد بن مسلم گفت است که از یکی از روایان یعنی امام محمد باقر  
یا امام جعفر صادق علیه السلام سوال کردم از قبل فرمودند که از جدی را در پشت خود  
و نماز کن و این بابویه روایت کرده است که گفت بودی از حضرت صادق علیه السلام  
در سفر میباشم در راه نیامده بودم و در شب بیدار شدم و با من تا مناسی شماره که از  
جدی میگویند نفتم بی گفت که در آن آنرا بطرف راست خود و در گاه در راه حج باشی  
بگردان آنرا در میان دو شانه خود تمام شد حدیثی که گفته اند که اطراف شرفی بود  
مثل لجه و این مایه ای است حدیثی را در بعضی از روایات میگویند که در بعضی از



بجانب مغرب میکنند و اما اطراف جربی مثل متصل و انچه مساوی است مشرق  
اعتدالی را بر طرف چپ و مغرب اعتدالی را بر طرف راست و اوقات را بر وقت ظهر طرف  
ابروی راست میکنند و ذکر کرده اند از برای علامت این شام آنکه جبر را بر پشت شام  
چپ بگیرند و سهیل را در وقت طلوع در میان دو چشم و در زرد غروب چشم راست و  
بنات النفش را در زرد غایتش آن در پشت گوش راست و از برای این مغرب این  
مثال این ملک است جدی را بر طرف چپ و رت خود قرار گیرند و تر یا را بر طرف راست خروج  
و عیون را بر طرف چپ و از برای این بصره و فارس جری را بر طرف راست و در بصره  
طایر را در وقت طلوع در میان دو شان خود بگیرد و از برای این بند و خندان جری  
را بر گوش راست و سهیل را در زرد طلوع پشت گوش چپ بنات النفش را در زرد طلوع  
بر طرف راست رود و از برای این من جدی را در میان دو چشم خود بگیرد و سهیل  
را در زرد غایتش در میان چشم و گوش و اکثر اصحاب گفته اند که قید این  
و عراق یکی است و آنچه ملاحظه میکنی از اختلاف است که حاصل میشود از این علامت  
نیز کرده و مساجد را بجانب در حدیث مساجد آمده اند و بعضی از این است که

و اطراف آن با وجود اختلاف و خصوصاً در راه گوید و غیر آن معلوم شود که معتبر در فقه است  
جهت و حاجت است و سعی در امر قید است و گرفت و گیر بسیار فرموده اند و لیکن مقدر  
میشود باید تحصیل علم حاجت او کرد و از جهد و جو تحصیل علم محرابی است که معصومین است  
باشند و گاه است که استعمال قواعد است در بعضی اوقات افاده قطع بکند و اما اگر  
مکن نباشد تحصیل علم پس نمیکند بجائی که حاصل شود و از اطلاعات و عدالتی  
که پیش از آن کردیم به هیچ یک پیش از سخانی افاده نمیکند و پیرایه که سخنان با و بهم  
خواست و از جمله آنها خبر دادن و بکلیت بقید هر چند عادل نباشد و با وجود  
ظن قوی عمل ماضع نکند و کسی را که اجتهاد ممکن نباشد فمن  
کوریما مجربوس پس کسی نیست که عمل کفر غیر متواند کرد و محرمانی مسلمانان  
و قبرستان های ایشان از جمله امور است که افاده ظن قوی میکند و  
جائز است عمل بر آنها در صورتیکه ممکن باشد تحصیل علم تحصیل کند و آنها اکتفا  
نکند و بدون امکان جائز نیست که اجتهاد در اصل جهت است قید میکند  
و غیر آن عمل کند و اما من و بنا بر آنکه بعضی جائز و از جمله اجتهاد و غیر آن



اعاد جوب اجتهاد در آن پس درین زمان قیام نیست بلکه بعضی جایزند است ایندین  
 احوط است بر چند ظاهر جواز است و هرگاه بهیچ وجه از جهات تحصیل علم و وطن سیر  
 از برای و ممکن نباشد پیش نهوت که نماز میکنند چهار جانب و بعضی گفته اند که قریبند  
 و بان عمل کنند جمعی از اصحاب گفته اند که یک زکند بهر سمتی که خواهد و این دوزر حقیر

اطهر **مطلب سیم** بر کاه تحصیل گمان نسبت قید میکنند و نماز کند و ظاهر شود که

خطا کرده است پس این است که درین نماز ظاهر میشود و بر خطا با بعد از نماز اما

اول پس اگر اگر اف او از قید ما بین مشرق و مغرب است باید که برگردد بجانب قید

و نماز صحیح است و اما اگر بعدین مشرق یا مغرب نیاده باشد لقب گیرد

با غیر اینها پس در همه صورت اعاده کند نماز را که آنکه وقت تکلیف است که نتواند

که اعاده نماز کند و دیگر وقت از وقت را هم در نباید پس برگردد بجانب قید و نماز

را تمام کند چند ظاهر است و بقید بود است و احوط در صورت است

که قضا را هم میکنند و یادوم یعنی که خطا ظاهر شود بعد از فراغ از نماز پس اگر اگر

او درین وقت که در نماز است و اگر در مشرق یا مغرب

پس آن وقت باقیب اناده کند و اگر نبرد و نصایب نیست و اگر نیست بقدر کرده بجهت

پس در آن دو قول است واقوی آنست که آن نیز چنین است و ظاهر این است که حکم  
متخیری که ناز میکند بیک حجت چنانکه گذشت حکم بین شخص است که لیکن خود را

قبل کرده است و اظهار آنست که سیکه از روی فراموشی از قبل گذشته است بچنین است و اول

جانب مسدود که تقصیر در حقین کرده باشد پس اظهار آنست که آن چنین است و در حکم است

که بعد از قبل مخرف شده باشد و سیکه مخدوم شود از قبل نماز او باطلت بجهت

اگر استقبال قبل واجب است در جمیع فرائض و شرط آنست در حال اختیار و اما نوافل

پس حکم آن گذشت که میتوان در حال اختیار ترک قبله در آن کرد بفرموده صورتی که پیشتر

دیم **منتهی** در لباس مصی است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** اولی است

پوشانیدن عورت در نمازگ با امکان و قدرت بعد از آن کند نماز او

باطل است و اظهار آنست که هرگاه نماید که عورت او بپوشد یا سیدانیت و او را

کرد و بعد از نماز مسدود بپوشاند و اگر احوال کند بچنین بدن یا از او باطلت و اظهار

که هرگاه برکت در نماز بپوشد بر وجه صحیح بپوشد و اگر در با جامه بپوشد



و جایز است ستر بان هر چند چای مر مکن باشد و اگر بچگونه مکن نیاید پس اگر توانی  
 چسبندین چنان ستر بعل آورد که در حال نماز از هم نیاید و ستر تکبیر و سجده  
 باشد و رکوع و سجده صحیح بکند چنان کند و در نهایت کاین مساوی باشد با جا برو  
 بر کتیه هر چند احوط تقدیم آنهاست و اگر آنهم مکن نشود و نواند که بکل رکعت  
 پیش از هر چند سجده از اینها نقل نوره پس احوط آنست که ~~در هر رکعت~~ را پیش از نماز  
 و نماز باشد که کند و اگر هیچ مکن نشود و نواند تحصیل ساتری کرد و چند بخیزد باشد  
 بقیمتی که ضرر یا ویرساند و مستلزم صرح نباشد پس بصورت زین نماز کند و  
 رکوع و سجده باشد و بعل باورد و او را رها کند و اگر مکن نشود ~~بچگونه~~ و بعضی  
 واجب دانسته اند که مراعات وضع اصل رکوع و سجده واجب المعبود بکند و خم نشود از این  
 آنها بقدر که عورت ظاهر نشود و چنین بر پیشانی بگذارد و چیز دیگر بر آن سجده نوان کرد  
 و هر گاه مکن ~~بچگونه~~ سجده کند که نرسد و پیشانی در جبهه آنجا در زحیف  
 ثابت نشود چنان احوط است ~~بچگونه~~ رکوع و در جایی که این است از آنکه  
 ایستاد و در ایستاد ~~بچگونه~~ رکوع نماز کند هر دو جا بیکه ایستاده نماز

مکان ظاهر روایات و کلام مشهور علی است که از برای سجده هم سیاده اشاره کند و بعضی از  
علی تقویت این کرده اند که از برای سجده بشیند و اشاره کند و این در نظر حقیر اولیست  
هرگاه باعث کشف عورت نشود و واقعی نیست که برهنه هرگاه کلاه مخان این داشته باشد  
که از برای اوستری هم میسر بلکه هرگاه امید این داشته باشد هم نماز را واجب است  
که تاخیر کند تا وقت ملک شود و یا امید او بر طرف شود پس اگر در انشای نماز ستر هم میسر  
پس اگر ممکن شود ستر بدن و فعل منافی نماز ستر کند و اگر ممکن نشود پس اظهر حکایت است  
چنین وقت و صیحت داشته باشد که نماز را از سر کرد و بدانکه واجب است ستر عورت  
از تن تا کمر پس هرگاه جامه پوشیده است که در حال رکوع عورت در می بیند اما جامه بگوید  
خطا نمیشود نماز او صحیح است و هرگاه چنان باشد که گاهی از برای غیر ظاهر هم پس نماز  
او باطل است و نماز در قول اول باطل است بلکه صحیح است تا اینجا میسر که در حال  
ممکن است که عورت او آنجا برهنه و در او از پوشیدن عورت است که از تصور  
شعور که اگر غیر در اینجا حاضر باشد تواند بیند و نسیم که محل غیر در اینجا حاضر باشد و این  
حاصل میشود با یکدیگر است که در عرف و عبادت است و این است که در این است





که با کمال درون و با تمام پیمانند و موافقی خود را نیز میبندند و امیدند که گوشه حکم از آن آزاد است  
کنیز و دخترها با نعلین آنها سر و از میبایند نماز کرده بگذرد و در صورت که سنت باشد  
بلی مقصد نماز کردن نیز چنانکه از روایت ظاهر میشود و بعضی سنت دانسته اند که بگوید  
و آنچه خصوص حدیثی در او مذکور است و در فنی در قسم که نیز نیست که در علم و در بعضی احتمال داده  
که مادامی که فرزندان او زنده است مثل از او باشد چنانکه از مفهوم صحیح محمد بن مسلم معلوم  
و این احوط است و اما کثیری که بعضی از او باقی است این در حکم از او است مطلب  
واجب است پاک بودن بدن و جامه در نماز و مشروط است به صحت نمازبان پس هرگاه  
علم نجاست آرد و عمد یا با و نماز کند نماز او باطل است هرگاه که وقت تکلیف است آنکه نتواند  
از آن نجاست در جامه مسدود تقصیر تحصیل کرده است در حکم علم است در اطلاق  
در هرگاه علم نجاست را از او بشکند از آن نجاست است اما از نماز فارغ شود و ظهر فرود  
آنکه نماز را اعاده کند خواه وقت باقی مانده باشد یا نه در همین هرگاه در ای  
نماز نجاست است بعد از وقت تکلیف بدو است که نماز او صحیح است و اعاده  
نمیشود و اما جامه نجاست پس اگر چه که در حکم علم است و در نماز باطل



میشود در آشنای نماز در صورت اول نظر عدم اعاده است خواه وقت باقی  
 باشد یا نه و خواه در صورت احوال حصول نجاست تفسیح واجبها و گریه باشد یا  
 در صورت دوم معنی آنجا که در آشنای نماز مطلع باشد نجاست پس اگر معلوم شود  
 که این نجاست پیش از نماز بهم رسیده بوده است پس اعاده میکند نماز را اگر تا یکی  
 وقت که در آنجا نماز را تمام میکند و قضا واجب نیست ولیکن احوط است و اگر علم هم  
 برساند که نجاست در آشنای نماز با او رسیده است پس اگر تواند از آن گذرد بخوبی که مطلع  
 نماز بعضی نماید مثل فعلی کثیر یا شپت بقصد کردن پس از آنکه نجاست را و از آنجا  
 تمام کند نماز را و اگر نتواند دست بردارد و از آن نجاست کند و نماز را از سر گیرد و با یکی  
 وقت که حکم او آنست که او را نفیم و اظهار آنست که صورت یک در آنکه نجاست پیش  
 از نماز بوده یا در آشنای نماز بهم رسیده پس تفصیل جاریست و بر گاه بعد از نماز نجاست  
 برسد و شک کند که با او رسیده یا بعد بهم رسیده پس بر او چیزی نیست  
مطلب چهارم آنکه در چند جا بشود که است نماز کردن با نجاست اول حقن  
 نجاست و در آنها و در صورت یک از برای عفو اشتکاف است و نظر

در زخم و عقیمیت که معفو است مطلقا ما و امیکه خون او بگردد قطع نشود است  
و احتمال جوار که معفو شده باشد تا زمانی که با مله زخم و دمل ملتم شود و جاق

شود و اول احوط است و فرقی نیست میان کم و زیاده و نه میان جامه و بدن

و اما در نسبت تمدل جامه و زنجیر کردن نجاست و نه بستن و بچیدن زخم

بکنه دلت و احوط بلکه اظهر است که گفتا کند در عفو نجاست که در عادت خون زخم و

دس با نهها میرسد پس اگر زخم در پا باشد و خون او بگردد چنان قیامت است پس معلوم است

که معفو باشد و اما اگر چیزی تری دیگر با خون مزوج شود و مثل بوم و آب و عرق پس در آن

استکان است و اظهر است که ضرر ندارد خصوصا مثل ری که مزوج است بخون و مثل

عق که غالبان آن بآن مبتلاست در اوقات حاره و سنت است که صاحب

زخم و دمل روزی یکبار چاهش بشوید و دویم خونیت که از در هم نعلی که با است و اظهر

است که در مساوی قدر در نیم عفو نباشد و فرود اند در نیم کش و بی است نه و زن

آن دو تجدید مقدار آن استکان است و اگر علی ذکر کرده اند که چیزیست بعضی کند

بگردد که وی کیف است و اگر چه گفته اند بجز اول است که نیست



و بعضی گفته اند بکشد و بی استرخویت و مراد از استرخویت همانست که یک مقدار  
 شریکیت و نظایر آنست که پوست همین شرفیهایی دوی است و همه یک یک بزرگ  
 اند تقریباً و احتیاط آنست که از مقدار مجوزی که یا نماند آنست بزرگ شریکیت  
 و استنشاده است از این حکم خون حیض و نفاس و استخاضه و بعضی علما می گویند  
 با اینها خون نجس العین را و دلیل آن هر چند اینست نهایت احتیاط در اینست  
 و در خون متفرقی که چقطره آن مسادی در هم نباشد خلاف است و استخاضه و نظایر  
 آنست که هر گاه بقدری باشد که اگر جمع شوند با هم بقدری در هم نباشد از آن اجتناب  
 کنند و در حکم باین که خون یکی آنست یا متعدد است بعرف رجوع میکنند پس هر گاه  
 خون از روی جامه شسته کرده باشد بروی دیگر بروی یک خون است خواه جامه  
 کهنه باشد و خواه نازک و هر گاه مشتبه شود خون معفو بقدر خون معفو اقرب  
 معفو است و نجس است هر گاه خون کماثر نجس باشد و اصل طهارت است پس نجس است  
 است که در چیزی است که بسیار خورند نیست خواه از جمله لباس باشد مثل  
 غریب و جن و جوارب و تنبیه هر گاه یک جمله و امثال اینها یا نباشد مثل قلمدان

دکمار و امثال اینها و خواه آنچه از جمله اینها باشد در موضع خود باشد مثل  
عوق چنین در جواب دریا مثل اینکه اینها در سیه او یا در بغل او باشند و در مقام

هر موضع که هست اشکالست و در نسبت که معفو باشد چنانکه مذکور است این باب بود  
که در وقت که استیجابی که بر وضع علامت سائر صورت نیست و وقتیکه اول

از هم دانند علامت و بنا بر این پس باید تا اینها که متعارف است کفری بندند همچنین  
بشد و اشکال در این بیشتر است و البته احتیاط را در این ترک نکند و از اینجا

نظا بر شود که اگر کسی بگوید که با من داشته باشد که میت درع باشد و  
نخس باشد میتواند با او نماز کند بلکه در نسبت که هرگاه قبای و خنده نخ و در حوض

داشته باشد با او تواند نماز کند بلکه در نسبت که هرگاه خنثی خودش که میبوشد  
بشد و او را کند و در دامن بگذارد همچنین باشد و حاصل آنکه آنچه از اول

واحادیث معلوم شود و این است که با بدن میت یا جامه ای که پوشیده است  
پاک باشد یا نخس نباشد و اما آنکه مطلقا همراه داشتن نجس ضرر دارد

در معلوم نیست و احتیاط را در اینجا نیز ترغیب است میتوانست در مسیح چاپ سال  
در این باب



ترک کند و اما نیز ستر پس آن ضرر ندارد و بهر حال چنانکه گفتیم پس برگاه نشسته  
بر بوی و در آن نسبت باشد که سلامت به بدن و جامه نکند با آدمی باشد

مبطل نماز نیست و همچنین برگاه خونی نجس در زیر پوست داخل کرده باشد

آواز جملد بواطن شده باشد پیرون کردن آن واجب نیست و اما خونی که بسبب

کوفت شدن گوشت در زیر پوست جمع میشود و میماند آن بطریق اولی ضرر

ندارد و همچنین طفل در فعل داشتن و نماز کردن یا حیوان حلال گوشت پاره

داشتن هیچ یک ضرر ندارد و **چهارم** جامه زنی که تربیت صبی میکند و یک جامه

بیشتر ندارد در شبانه روزی یک مرتبه بشوید کافی است و جمع از متاخرین صبی را

بسم ملحی بصبی کرده اند و این دو نیست بجهت آنکه در حدیث لفظ مولود و

دارد و است و این شامل نرو ماده هر دو نیست و ممکن است که مرد مرئی هم

ملحی باشد برن مرصیه همچنین بیشتر از یک جامه هم نمیک جامه هر کامضطر باشد

بان و همچنین بیشتر از یک طفل نمیک طفل همچنین غایط میبول و در الحاق  
بدن بجایه شکالست و او می آید که گفته اند این آب نمک است هر چند نجاست بول

پیشتر خواره باشد بلکه بشود و در آخر شش که نماز ما همه را با جامه پاک کند با نجاست کمتر بهتر است جمعی از اصحاب طنجی کرده اند با جامه بر سر

صی جامه خواجسته ای را که بول او بتواتر می آید و معتقد در این مسأله است که خط

کس سجده را کند و بقدریکه مشقت عظیم لازم نیاید درازاله نجاست کوتاهی نکند

و هر گاه زیاده بر شستن یکبار مجروح باشد همین اکتفا کند پنجم هر گاه جامه شسته

بماند و مصیقا در تطهیر او نباشد و جامه دیگر نداشتند ششم خلایق نسبت

در آنجا که جامه را می نازد و در میان نماز کند صحیح است و لیکن خلاف کرده اند که ایاجان

است در جامه پنجس نماز کردن یا نه و بعضی واجب دانسته اند گفته اند بی اختیار

دارد که در میان نماز کند با جامه پنجس نماز کند و بعضی واجب دانسته اند که برهنه نماز کند و این

در نزد حنفی اقوی است و اگر مضطر شود که در جامه پنجس نماز کند بجهت سر یا با کرا یا غیر آن در آن

جامه نماز کند و جمعی گفته اند که عاده هم نکند و این در نهم است و او بی سر است و در

و هر گاه دو جامه دارد که یکی از آنها پنجس است باید که کدام است اشهر و نظیر آنست که در آن

یکه در هر یک جانب نماز کند و بعضی گفته اند که در این دو جامه نهم نماز کند و این صحیح است



نماز است که قریب میان چهارم و پنجمین باشد و باید نماز کند بعد و جامه های کهنه  
بپوشد و پاک کند و کعبه مشرف بسیار لازم آید و در صورت احتمال دارد که بخوابد  
هر یک نماز کند و احتمال آید که بفرجه عمل کند و احتمال دارد که بقدر وسع بکند و هر  
وقت تنگ باشد و نتواند دو نماز را در دو جامه یا بیشتر را در بیشتر و اختیار دارد  
بگذرد یعنی بس وقت در هر یک از جامه ها که خواهد نماز کند و هرگاه که آن بظهارت بعضی  
است که باید پاره را اختیار کند و اگر احدی از مشیتین بر طرف شود و حوا آلت نماز کند  
باید بکند و عیال یا نماز کند و در نمازها خط ترتیب را بکند پس یک میگوید نماز ظهر و عصر  
و دو جامه شنبه بپوشد اول هر دو نماز را در یک جامه بکند بعد از آن هر دو نماز را در جامه دیگر بکند  
و نتواند که یکی را در هر یک از دو جامه بکند و بعد از آن یکبار در هر یک از دو جامه بکند  
و اگر ظهر را در جامه بکند و عصر را در جامه دیگر بکند از آن ظهر را در این جامه از عصر را  
در آن جامه بکند و وقت صحیح بگوید و گوید که نماز ظهر زیرا که ممکن است که جامه پاک پس از آن  
مسئله در او ترتیب بعمل نیاید است **مطلب هشتم** جایز نیست نماز در پوست مرد از هر جنسی  
ز حیوان حلال گوشت است آنچه و مانعی نشده باشد و خواهد شد و خواه تر

مخبرت باشد و خواه نباشد و خواه بخود خود مرده باشد یا در البقیه طریق  
گفته باشد و ثابت نشود که این را بطریق شرعی گفته اند خواه در حج باشد خواه  
تحریر خواه عید و خواه غیر آن نمیتوان در پوست آن نماز کرد و ثابت است آن  
یا بجهول علم است یا بشهادت عدلین یا با اینکه گرفته شود و از دست مسلمانان  
یا باز از مسلمانان خواه شیعی باشد خواه سنی خواه اشخاصی که از دست آن  
میکردی در باز از مسلمانان علم با سلام او داشته باشی و خواه نداشته باشی  
و خواه از جمله کسانی باشد که در حج این کتاب را حلال میدانند یا نه یکی است علم بهم بر آن که در  
این کتاب است یا نه در دست دارد و بگوید که چنین است و محض اینست بلکه در دست  
بلکه که در دست است که افتاده باشد در جای بلاد مسلمانان و دست سلی بر آن  
در آن نمیتوان نماز کرد و در چند حکم به نجاست ملافی آنهم مشکل است و در مثل جلا و  
قران و صحیفه اشکال است و در دست است که در بلاد مسلمانان حکم تطهیر است و قدیمی  
و ظاهر نیست که مظهره که از پوست ساخته اند و مشک و امثال آن هر گاه حرم شود  
که از خافه مسلمانان افتاده پاک است و اینست که از پوست نرود از حیوانی که



۹۴  
باز روزه ندارد مثل ماهی اجماع میکنند و با او نماز کنند و اظهر نیست که همراه ایشان

بازی با مرد و هر چند بپوشد نباید مثل نماز نیست مثل چشم کردن و قطع کردن است  
خسار و امثال آن و عزیزین بابت سر نشینی که لم یپوست مردار بزند و آن غلاف  
و در شمشیر بماند و ساغری که از پوست مردار غلاف کار و در شمشیر بماند یا آنها  
نماز نمیتوان کرد و آنچه ای مردار یک در بخت نجاست استنشاد با آنها نماز نمیتوان کرد

**عقلیه پنجم** جایز نیست نماز در جامه که از پوست حیوانی باشد که حرام گوشت باشد چندان

که گویان بعل آده باشد که آنچه را استنشاد خواهد کرد و همچنین در جامه که از پوست ماهی  
یا گاو آن باشد اشهره و اقوی آنست که فرقی نیست مابین جامه سائر عورت و غیر آن

مثل عرق چین و بنزیر جامه و غیر آن و همچنین اشهره و اظهر آنست که همراه ایشان  
از آن سراسر حکم دارد هر چند لباس نباشد مثل موی بکره در دیبانه و عاج و شمشیری

و غیر اینها و هر گاه نسبتا با آنها نماز کرده باشد در آن اشکال است و دلیل بر وجوب اعاده  
نیست هر چند احوط است خصوصا در لباس و خصوصا در آنچه سائر عورت

باشند و مخلوط کردن اجزاء غیر ماکول اللحم غیر آن مثل ریمان یا شکر و غیره

نمی بخشند و در جاییکه شک کنی که آیا این چیز ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم

است یا غیر ماکول اللحم در آن اشکالست و در نسبت که اقوی عدم وجود است

اجتناب است و احوط اجتناب است بلکه احتیاط مومک است و اما اگر صریح غیر ماکول از غیر

اللحم لفظی مشتبه شود بغير آن پس اقوی وجوب اجتناب است از هر دو مثل ماغیر از آن

و ششپن و بد آنکه مراد از غیر ماکول اللحم غیر آن است و نماز و قصه است انسان

مثل عقیقه بجز موم و ناخن صحیح است چند از غیر خود باشد و همچنین مراد از غیر ماکول

مثل زنبورک است و امثال آنهاست بجهت آنکه آنها را کوششی نیاید که خوردنی است

باشد یا نخوردنی پس نماز کردن با شمع غسل و امثال اینها ضرر ندارد و اما اینکه بدان

و عده کردیم که استنشاق هم کرده آن دو چیز است اول خمر است که نماز محوی آن است

او بالا اتفاق صحیح است و در بورت آنهم بنا بر شکر و اقوی صحیح است نهایت

ایشکان در حقیقت خمر است و اهل عرف و ایوا و اختلاف دارند و عمدتاً علمای هم

مشهور



خلف است بعضی کفّه اند میوانیت چهار دست و پا که از از صید میکنند  
می پیچید و جدا شدن از این مثل ماسی و بعضی کفّه اند که آن سگ آبست می پیچد

95

کفّه اند و شیخ طوسی و شیخ زین الدین او در شرح لمعه کفّه است و گویند  
آن امر و ز مجبول است و کسی در نمیشناسد یا اسم او تغیر یافته یا اشتباه

اسم آن سنده است و در او اصل سهلام نامیان آن بسیار بوده است و الحال  
که سنده است و اظهار در نزد حقیر آنست که این ملحق باشد بمتنه و حکم او مذکور

در مسمی است و در آن دو قول است و اظهار آنست که جانبیت نماز بان <sup>رابط</sup>

نماز مذکور شرعی عمل آمده باشد و مرد از آن نجس است **مطلوب** حرام است

پوشیدن این سیم خالص بر مردان و مبطل نماز است از برای ایشان بخلاف

زنان که حلال است این سیم و مبطل نماز ایشان نیست و در حین مساجد اجنبیت

استنشاده است از برای مردان در حال جنب مانعی ندارد پوشیدن و از

کردن در آن و ظاهر آنست که مراد جنب است یا سنده هر جنبی و همچنین حال <sup>تحریر</sup>

سرما و گداز و غیران و بنا برین سائر بجز هر چه در نسبت بلکه نماز کند و بعضی  
دینی اند از برای کسی که سبش او را از ارکان و اظهر در نزد و تحقیق است که  
سبش مان رفع شود و تحمل از این سبب مشتق و جرح است نماز کند و الا خلاف  
نمک و در حکم جامه است که سائر عورت باشد و اما غیران مثل عکله و بند زین جامه  
و جوب را و غیران پس در آن خلافت و اظهر در نزد و تحقیق است که مبطلم نماز است  
و اما سنجاف جامه که دور و امان و سرستینها میدوزند در ستر جامه یا ابرو  
آن پس نظر است که مبطلم است و احوط اجتناب و احوط است که از چهار نکات  
همیشه نباشد و در حکم سنجاف است پس و قبطان که در در کبریا پس  
میدوزند و دور و امان جامه نماید و زنده و اما گداز و بند قبایل و وضع جواز است  
و اینها پیشتر است و اما جامه که غیر از اینست و آن با ابرو هم مخلوط باشد پس جامه است  
نماز و او چه تیمردان و همین که در هفت بگویند مخلوط است کفایت و ظاهر است که  
هرگاه دو کتب غیر از اینست باشد هم خوب است و هرگاه ابرو در لب باشد و دست که پس  
بازان



مان فایده ندارد و در هر گاه جامه راه راه باشد و یک راه او تمام چهره را بپوشاند

بسیار راه او تمام ریشمان هم خوبست و اما جامه هر گاه از قطعه های چند پاره شود

مانند که بعضی چهره را بپوشاند و بعضی چهره دیگر از قبیل چهره قلندر را بپوشد بر بنیت همان

جامه راه راه باشد که کفیم در آن اشکال است و اظهر جنابت همچون هر گاه

جامه که بر پا باشد مثلاً و روی او را از پشت نفی نکند که متصل بهم باشد از <sup>فصل</sup>

بهر جامه زینهار در این زمان متعارف است و اما هر گاه بجای بنده در این بر سر بپوشد

در آن دو قول است در احوط اجتناب است جایز نیست نشستن بر روی <sup>فرسین</sup>

هر بخش و سوار شدن بر آن و اظهر در نزد حنفیین است که نماز هم بر روی او

صحیح است حرام است پوشیدن طلا از برای مردان و باطل است

نماز در آن و در میان خلافتی تبت هر گاه تمام جامه را بپوشد صورت مخفی از طلا باشد

مثل اینکه از مقنول طلا جامه نیافتند و در جامه غیر ساتر مثل کلاه و این مثال آن

و همچنین در نحو طایفه طلا مثل اینکه جامه را از مقنول طلائی خاص در ریشمان بپوشد

باشند و در رموه یعنی آنکه روش طلا و مس سخته باشند و در حرمت اینها بطریق

نماز و اینها خلاف است و ظاهر آنکه علماء حرمت و بطلان نیست و این نحو

اظہر است و همچنین آنکه شکر طلا انقباضی مردان حرام است و علامه نصیر علی

نماز و او کرده بعضی اخبار هم دلالت بر این دارد و بعضی نامطلوب بطلان نماز

کرده اند و احوط اجتناب است و احوط بلکه اظہر حرمت استعمال آن طلا و مس نجس

جامه از طلاست و همچنین احوط بلکه اظہر بطلان نماز است در اینها اما زمان پس

مخلافی در این نیست که جائز است از برای ایشان پوشیدن طلا و نماز کردن

در آن و اما همراه داشتن طلا پس و سلی مذکور است که دلالت کند بر حرمت آن

در حال نماز و باطل شدن نماز با آن خواه سکه در باشد و خواه تبار باشد بلکه

اگر خوف فدا شدنش کمین و تلف شدن آن باشد احتیاطاً همینلی صورت است

بلکه گاهی است که حرام است جدا کردن آن از خود بی آنکه در جای باشد که خاطر جمع است

که آنست که بیست و بیرون آوردن بهتر است

جائز نیست نماز کردن

در آن





و جامه های ناساسریه که محوس می افتد مکرره تاباشند نظر کنش استیلا و عدم  
مردمشین بعد اعصار و امصار همچنین مکرره است در جامه پوستی که از مسکلی گرفته  
باشند که مردار را باغی کردن حلال داند در جامه که در زیر جامه پوستی پوشیده  
باشند که از پوست روباها باشد مکرره است پیش نمازی کردن بغیر و بلکه مطبق  
تا از کردن بی ردا خصوصاً هرگاه جامه کمی با نازکی پوشیده باشد یا زیر جامه تنها  
پوشیده باشد یا لنگ تنها بسته باشد حتی آنکه در انصورت تا اگر حفظ شود بند  
زیر جامه یا نسیمانی بر دوش خود بیندازد و کیفیت ردا آنست که جامه بر روی  
نخه میزند و هر طرف آنرا جمع کند و بر دوش راست بندازد و یا آنکه طرفهای  
جامه را میزند و بگذارد که او بخته باشد و ظاهر است که عباد پوستین و مثال آنها  
کفایت نوزد آبلند مکرره است از برای کسیکه نماز با عامه میکند آنچه عامه است  
نماز است با استیجاب نماز با عامه مکرره است و در کیفیت تحت الحک اختتام است  
در نماز علی و در این بعضی از بعضی است که آنست که در نماز با عامه را میزند



در اندر در زین جامه دور بندند و کسور و آبان طرف دیگر عمامه فرو بندند از بعضی دیگر  
 ظاهر میشود که اگر از زین جامه بیاو نیز بند بر روی سینه و از بعضی اخبار در بطرف  
 که دو طرف از برای او قرار میدهند و بگذارند یکطرف را کوتاه تر و در پشت بندارند  
 و یکطرف را بلند تر و بر روی سینه بیاو نیز بندند و بعضی گفته اند که آنچه دلالت میکند  
 بر معنی اول از برای مسافر است که همه خوب است و جمع میان همه بهتر است یعنی اول  
 دور بندد و فرو برد و بطرف دیگر عمامه و بعد از آن بندارند بر روی سینه بالعکس  
 و در صورتیکه در امثال ملا و کماله که بالمره تحت کلاه مسجور است که از جمله لباس شریفه  
 است ترک آن آدلی باشد یا آنکه کرده نباشد و کرده است نماز و قیامی سنگی  
 که مانع از حضور قلب باشد خواه بسبب سنگی خود قیام باشد یا بسبب تنبید او بگردد  
 بگردد حال جنگ و همچنین نماز کردن در جای بسیار نازک هر چند در کتب این  
 و اگر رنگ بدن زن یا عوره مرد بنماید نماز باطل است و اما اگر چه صورت  
 بنماید و رنگ آن بنماید ظاهر که در بعضی موارد  
 و بعضی موارد

بنما  
 و بعضی موارد  
 بنما

و اما بوشمان عوره بمثل كل و لوره بلس لکافی است چنانچه که است و همچنین  
کرده است که مرد دمان بسنه نماز کند و زن بانقلاب نماز کند با در حال نماز کند

که صدا داشته باشد با در حالی که کردن حاجلی داشته باشد از فلان ده و کردین

و مکروه است نماز در حال خضاب و همچنین مکروه است نماز در جامه سباه بغیر عبا و

عمامة و جکمه و در جامه که رنگ سمر داشته باشد خصوصاً سرخ و همچنین در چیزیکه

روی بار آب پوشانده و ساق نداشته باشد مثل جورابهای زمان که درین زمانها

متعارف است و کفش و کیموه و امثال آن و اکثر عده ما حرام دانسته اند و این

احوط است بلکه اظهار است و اظهار است که کرامت با حرمت ثابت باشد هرگاه

اکثر نسبت پارا بگیرد هر چند تمام را بپوشد و اما آنچه چنین نباشد پیش کرامت دارد

و نه حرمت اصل لعل عربی بلکه دلیل عربی نماز کردن سنت است

در صورتی که خود را در حال نماز میبندد و غیر آن چنانکه

از بعضی علما و بعضی از روایست که فرمودند نماز کسی که خود را

ببندد در نماز





